



فصلنامه

پویا

نشریه مستقل بررسی های مارکسیستی

لنین و فراروئی انقلاب
دموکراتیک به سوی سوسیالیسم

حزب توده و سیاست اتحاد آن
از ویژگیهای سمت گیری سوسیالیستی
در نیکاراگوئه

لنین : نامه به کُنْگَره

پویا ، شماره دوم ، ماه مه ۱۹۸۵

فهرست :

یادداشت هیأت تحریریه

پیشگفتار هیأت تحریریه " پویا " بر " نامه هاشمی
درباره " تاکتیکها " (لنین و فراروشی انقلاب دموکراتیک
به سوی سوسیالیسم) ۱ - ۴

لنین : نامه هاشمی درباره " تاکتیکها ۲۰ - ۵

حزب توده و سیاست اتحاد آن ۲۰ - ۲۱

از ویژگیهای سمت گیری سوسیالیستی در نیکاراگوئه ۲۶ - ۲۱

توضیح هیأت تحریریه " پویا " درباره " نامه به کنگره " ۵۰ - ۲۲

لنین : نامه به کنگره ۷۱ - ۵۱

استالین : آپوزسیون تروتسکیستی در گذشته و حال ۸۱ - ۷۲

یادداشت‌های تحریریه

دومین شماره، "پویا" انتشار می‌یابد. تداوم "پویا" مرهون پشتیبانی ایرانیان ترقیخواهی است که متوق ما در ادامه کارمان بوده‌اند. امیدواریم "پویا" بتواند، در چارچوب امکانات محدود خویش، نقشی مثبت در ترویج تئوری سوسیالیسم علمی ایفا نماید. این شماره در برگیرنده، چند مقاله درباره، برخی از مسایل انقلاب و دوران گذار است. ما در اینجا به معرفی مختصر یک مقالات می‌پردازیم. لنین، "درنامه‌هایی درباره، تاکتیکها"، به نقد نظرات راست‌روانه‌ای می‌پردازد که در آن دوران از جانب کاسنوف و زینوویف مطرح می‌گردید. این نامه‌ها، که در دوران تدارک انقلاب اکتبر نگاشته شدند، حاوی نکات بسیار مهمی درباره، چگونگی تداوم و فرارویی انقلاب دموکراتیک، و نقش پیشاهنگ در این عرصه، می‌باشند (به پیش‌گفتار هیأت تحریریه برای این نامه‌ها رجوع شود).

دومین مقاله، تحت عنوان "حزب توده و سیاست اتحاد آن" به بررسی انتقادی استراتژی حزب توده در دوران پس از انقلاب بهمین، و تعارض آن با یک استراتژی لنینی، می‌پردازد. این مقاله برداشت رویزیونیستی حزب توده از مقوله، دموکراتیسم انقلابی، و مبانی ائتلاف با نیروهای غیرکارگری، را به نقد می‌کشد.

مقاله سوم، "از ویژگیهای سمت‌گیری سوسیالیستی در نیکاراگوئه"، تحول تاریخی جنبش ساندنیستی، و شرایط کنونی جامعه، نیکاراگوئه را مورد بررسی قرار می‌دهد. تجربه، غنی انقلاب نیکاراگوئه نمایانگر آن است که تنها آن نیرویی می‌تواند دموکراتیک و انقلابی قلمداد گردد که از ریشه‌کن سازی نفوذ امپریالیسم دریافتی دقیق دارد، در تقابل با دموکراتیسم کارگری قرار نمی‌گیرد، و برخوردار از یک سمت‌گیری مشخص سوسیالیستی است.

لنین، در "نامه به کنگره"، به بررسی برخی از مسایل ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی می‌پردازد. وی در این سند ارزشمند تاریخی بر ضرورت مشارکت وسیع توده، کارگران در ارگانهای عالی‌حوی تأکید می‌نماید و علیه، انحرافات بوروکراتیک هشدار می‌دهد. ما همچنین به انتشار بخشهایی از یک سخنرانی استالین درباره، اپوزیسیون تروتسکیستی، که در آن از جمله سؤال، "نامه به کنگره" مورد بحث قرار می‌گیرد، مبادرت ورزیده‌ایم.

دومین شماره، "پویا" در برگیرنده، مقالاتی درباره، جنبش جهانی

کارگری ، و برخی از ابعاد " رویزیونیسم مدرن " خواهد بود.
برانجام کلیه، نیروها و افراد ترقیخواهی که خود را با مواضع " پویا " نزدیک می‌یابند و خواهان تداوم آن میباشند فرا می‌خوانیم تا با ارسال مقالات و پیشنهادات انتقادی ، و همکاری در بخش " پویا " ما را یاری رسانند .

آدرس " پویا " :

PUYA
P.O.BOX 6260
F.D.R. Station
New York, N.Y. 10150
U.S.A.

پیشگفتار هیأت تحریریه " پویا " بر " نامه‌های سیاسی درباره تاکتیکها " (لنین و فراروئی انقلاب دموکراتیک به سوی سوسیالیسم)

اپورتونیسیم در جنبش چپ ایران (حزب توده، ایران و " اکثریت ") بنا
عنوان کردن ضعف طبقه کارگر و انجام نشدن کامل وظائف یک انقلاب
بورژوا - دموکراتیک ، با موعظه " تئوری پوپولیستی " راه رشد غیر
سرمایه داری " ، گذار به سمت سوسیالیسم را به آینده‌ای دور محول می‌کنند
که پیش از آن نیروهای " ملی - دموکراتیک " ، یعنی نمایندگان
بورژوازی متوسط با خرده بورژوازی قرار است (با به قول خودشان " دارای
پتانسیل آن هستند ") که با جلوگیری از رشد سرمایه (۱) ، وظائف انقلاب
دموکراتیک را به انجام برسانند و راه غیر سرمایه داری و صلح آمیز گذار

به‌سویالیسم ، که همواره همچون یک نقطهٔ مبهم در دوردست خُمود را می‌نمایاند و " مادر باره" نحوه ، شکل و تاریخ آن از حالا چیسزی نمی‌توانیم بگوئیم " ، را هموار کنند. این دورانی از ملخ و مفلای طبقاتی است که طی آن همهٔ اقشار " خلقی " ، بهره‌بری " دموکراتهای انقلابی " ، علیه امپریالیسم و برای " استقلال ملی " مبارزه می‌کنند. قرابت این تئوری با منشو یسم در تابع کردن نقش پرولتاریا به برنامه و رهبری خرده بورژوازی و باقی ماندن در اپوزیسیون مطیع و سربراسته (یا به قول خودشان " اتحاد و انتقاد ") است .

هرگونه سیاست‌لنینی تبلیغ همزومنی کارگری در انقلاب دموکراتیک ، و افشاء بیرحمانهٔ سازشکاری‌های خرده بورژوازی و تبلیغ برنامهٔ سمت‌گیری سوسیالیستی همیشه از جانب اپورتونیسیم برجسب ماجراجویی ، تروتسکسیم ، طرفداری از انقلاب سوسیالیستی خرده‌است تا سائری بر سازشکاری خودش با بورژوازی باشد .

سیاست‌لنینی درگذار از انقلاب دموکراتیک به‌سوی سوسیالیسم چیست ؟ می‌دانیم که منشویکها بر آن بودند که میان انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه و انقلاب سوسیالیستی ، یک دوران تاریخی رشد نیروهای مولده قرار گرفته که در آن نقراطلی بعهدهٔ بورژوازی است و نیروهای پرولتری تنها یک اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند. لنین در برابر این استدلال ، همسم در سال ۱۹۰۵ و هم پس از انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷ ، بویژه در همین مقاله‌ای که درسطور آتی می‌آید ، تاکید داشت که بهنگام سازش بورژوازی و خرده بورژوازی ، اجرای وظائف انقلاب به‌دوش پرولتاریا می‌افتد و درچنین صورتی ، خواه ناخواه ، وظائف انقلاب نیز از چارچوب بورژوا - دموکراتیک فراتر خواهدرفت . لنین درسال ۱۹۰۵ ، در رابطه با آن چیزی که ما بعنوان سمت‌گیری سوسیالیستی می‌فهمیم ، عنوان می‌دارد :

" دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان (شعارلشویکها در انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۵) نیز مانند هرپدیده‌ای درعالم دارای یک گذشته و یک آینده است . گذشتهٔ آن حکومت مطلقه ، سرواژ ، سلطنت و ممتازیت است ... آیندهٔ آن مبارزه با مالکیت خصوصی ، مبارزهٔ کارگران روزمزد با صاحب‌کار ، مبارزه برای سوسیالیسم است ... "

و در آوریل ۱۹۱۷ اضافه می‌کند که ثوراها ی نمایندگان کارگران و سربازان " به‌نحوی موثرتر ، عملی‌تر و صحیح‌تر تصمیم خواهند گرفت که چه کامهائی می‌توان به‌سوی سوسیالیسم برداشت ، و چگونه باید برداشت . "

با همین اندیشهٔ لنینی است که " شفیق ژرژ هندل " رهبر حزب کمونیست السالوادور ، بیان می‌دارد :

" نمی‌توان به‌سوسیالیسم دست یافت مگر از طریق مبارزهٔ دموکراتیک ضد امپریالیستی ، اما همچنین بدون پیشروی به‌سوی سوسیالیسم انقلاب دموکراتیک فدا امپریالیستی کمال نمی‌یابد . تا بدانجا که میان ایندو

یک پیوند اساسی و ناگسستی وجود دارد، آنها جنبه‌های یک انقلاب،
ونه دو انقلاب، می‌باشند... اگر پس از حصول این انقلاب، فرغاً پس
از یک دهه، به گذشته بنگریم، انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی
نه مانند یک انقلاب جداگانه، بلکه چونان تحقق وظائف مرحله نخست
انقلاب سوسیالیستی جلوه خواهد کرد. "فلمنامه"، "پویا"، شماره، یک،

ص ۴۶

کسانی که مسأله تغییر شعار و تاکتیک کمونیست‌ها را که معطوف به مرحله
انقلاب است، فقط و فقط در رابطه با درجه رشد نیروهای تولیدی می‌دیدند
(زینوویف و کامنوف از بلشویکها)، نمی‌توانستند درک کنند که چگونه
به فاصله چندماه انقلاب می‌تواند، از لحاظ رسالتی که بردوش نیروهای
شرکت‌کننده در آن قرار می‌گیرد، به مرحله نوینی ارتقا پیدا کند و
شعار مرحله‌ای نیروهای پرولتری را به سرعت کهنه سازد. لنین در جواب
آن عده که سازش‌های طبقاتی بورژوازی و خرده‌بورژوازی و چگونگی صف‌بندی
های طبقاتی را ملاک قرار نمی‌دادند، کسانی که همچون رفورمیست‌های ما
مدام تکرار می‌کردند هنوز وظائف انقلاب دموکراتیک (و مهمترین آن ساله
ارضی) کاملاً انجام نیافته و صحبت از انقلاب پرولتری زودرس است - در
فردای انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه - مارس ۱۹۱۷ می‌نویسد:

"آنها که در اعمالشان بوسیله این فرمول ساده که "انقلاب بورژوا -
دموکراتیک کامل نگردیده" راهنمایی می‌شوند، تضمین می‌دهند که خرده
بورژوازی قادر است از بورژوازی مستقل شود، و دقیقاً "براین اساس آنها
خود را نومیدانه تسلیم الطاف کریمانه خرده‌بورژوازی می‌ازند."

آیا در ایران بورژوازی "ملی"، بتانسیل خود را برای رهبری انقلاب
دموکراتیک به آنها نرسانده است؟ آیا خرده‌بورژوازی و سازمان‌های سیاسی
آن سازشکاری‌های خود را پس از انقلاب بهمین به اندازه کافی به‌ظهور
نرسانده‌اند؟ آن نیروهای "ملی و دموکراتیک" غیر پرولتری که اپورتونیسم

چشم‌براهشان نشسته تا "استقلال ملی" را فراهم کنند و ما را درجاده
غیرسرمایه‌داری راهبر باشند کدامها هستند؟ چگونه است که این جمله
همیشه وبدون قید و شرط، از سدهه پیش تا کنون در برنامه آنها تکرار

می‌شود که "ما از هر دولت ملی و مترقی که بر سر کار آید پشتیبانی می‌کنیم"
و با شامت عنوان می‌کنند که "حزب ما در مبارزه خود در راه منافع
طبقه کارگر و همه زحمتکشان از همه پیشنهادات و حتی وعده‌ها، هر قدر
محدود و نیم بند، ولی اندکی به سود توده‌های محروم، بدون در نظر

گرفتن ماهیت طبقاتی ارائه کنندگان آنها پشتیبانی کرده است" (روزنامه
مردم، ۱۵ شهریور ۱۳۴۳)؟ وظیفه کمونیست‌ها نه ایجاد توهم بلکه
توهم زدایی درباره نیروهای غیر پرولتری است. اپورتونیست‌های ما
همواره در تئوری و عمل، به قول لنین، "عاجزانه تسلیم انقلاب‌گیری

خرده‌بورژوازی " بوده و هستند .

اکنون دیرزمانی است که دوران شعار انقلاب ملی ، و "جمهوری ملی" به رهبری یک " ائتلاف ملی " در ایران سپری شده است . شعار نیروهای پرولتری حکومتی به رهبری کارگران (و دهقانان فقیر) ، حکومت شورائیی آنان ، است ، و ثوراها ، که در وضعیت انقلابی به مثابه بدیل دولت می‌توانند از درون جنبش‌سراسری اعتمادی و بی‌از درون جنگ داخلی میان انقلاب و ارتجاع سربرآورند ، هدف و محور شعارهای کمونیست‌های ایران می‌باشند . این تنها سیاست‌لنینی و تنها تضمین‌کنندهٔ سمت‌گیری سوسیالیستی در انقلاب آیندهٔ ایران خواهد بود .

لنین :

نامه‌های دربارهٔ تاکتیکها

توضیح مترجم

این ترجمه شامل پیش‌گفتار و نخستین نامه از " نامه‌هایی دربارهٔ تاکتیکها " می‌باشد، و بر متن انگلیسی " برگزیده آثار " لنین ، دوره دوازدهم جلدی ، انتشارات بین‌الملل ، سال ۱۹۴۳ ، مبتنی است . بها نوشته‌ها و توضیحات پایانی مقاله که به ترتیب با ستاره و شماره مشخص شده‌اند ، به ویراستاران متن اصلی تعلق دارند . مترجم برای حفظ اختصار تنها به ترجمه بخشهایی از این توضیحات مبادرت ورزیده است .

پس گفتار

در ۱۷ (۴) آوریل ۱۹۱۷، من فرصت یافتم در پتروگراد درباره موضوعی که تحت این عنوان مشخص شده است صحبت کنم. من نخست در یک جلسه، بلشویکها صحبت کردم. آنها نمایندگان مادرکنفرانس شوراها ی کارگران و سربازان سراسر روسیه بودند، که به شهرهای مسکونی خود بازمیگشتند و لذا امکان آن نبود که من سخنرانیام را به تعویق افکنم. رئیس جلسه، رفیق زینوویف، بر اساس نتیجه گیری جلسه، از جانب تمامی مجلس پیشنهاد کرد که من بلافاصله این سخنرانی را در یک جلسه، مشترک نمایندگان بلشویک و منشویک، که میخواستند مآله، متحد ساختن حزب کار سوسیال دموکرات روسیه را مورد رسیدگی قرار دهند، تکرار کنم. هر چند برای من دشوار بود که سخنرانیام را بلافاصله تکرار کنم، معینا به خود حق ندادم که آنها رد کنم، زیرا این خواست رفقای من و همچنین منشویکها بود، که بدلیل عزیمت قریب الوقوع خود واقعا قادر نبودند به من اجازه، تعویق آنها دهند.

در خلال این سخنرانی من تزهایی را که در شماره ۲۶ "پراودا"، در ۲۵ (۷) آوریل ۱۹۱۷*، چاپ شده بودند، خواندم.

تزا و گزارش من هردو حتی در میان بلشویکها و ویراستاران پراودا اختلاف نظر برانگیختند. پس از چند مذاکره، ما به اتفاق آراء، تصمیم گرفتیم که بخردانه تر آن است که بحث درباره، اختلافات را علنی کنیم، و بدین ترتیب برای کنفرانس سراسر روسیه، حزب خود (حزب کار سوسیال دموکرات روسیه، متحد تحت رهبری کمیته، مرکزی) که باید در ۳ ماه م (۲۵ آوریل) ۱۹۱۷ برگزار میگردید، ماده (برای بحث - م) فراهم آوریم.

من نامه های زیر را در تبعیت از این فراخوان مباحثه انتشار می دهم. من دعوی آن ندارم که در این نامه ها مآله را بنحوی جامع بررسی کرده ام، بلکه فقط بر آنم که خطوط اصلی را، که بویژه و اساساً بر وظایف عملی جنبش طبقه، کارگر تاثیر می گذارند، ترسیم نمایم.

نامه اول

ارزیابی وضع حاضر

مارکسیسم مستلزم تحلیلی فوق العاده دقیق و بطور عمیق آزمون پذیر از

* به "وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر" رجوع شود. ویراستار.

رابطه، متقابل طبقات و ویژگیهای مشخص یکایک مقاطع تاریخ است. ما بلشویکها همواره مادقانه کوشیده‌ایم این وظیفه را انجام دهیم، زیرا این برای حراز یک پایه، علمی سیاسی از ضرورت تام برخوردار است. مارکس و انگلس می‌گفتند که "آموزه" ما دکم نیست، بلکه راهنمای عمل است"، و آنها یادگیری و تکرار نسنجیده، "فرمولها" را، کسه در بهترین حالت می‌توانند تنها نمایانگر خطوط اصلی وظایف کلی باشند و ضرورتاً "بوسیله" شرایط اقتصادی و سیاسی مشخص هر مرحله، معین از تحولات تاریخی متحمل تغییراتی می‌شوند، به سخره می‌گرفتند، و بدرتی به سخره می‌گرفتند.

پس چه فاکتورهای عینی روشن و تثبیت شده‌ای وجود دارند که باید حسرت پرولتاریای انقلابی را در تعریف وظایف و اشکال فعالیت آن در این لحظه رهنمون شوند؟

من چه درنخستین "نامه‌از دور" ("مرحله، نخست‌الین انقلاب")، چاپ شده در شماره‌های ۱۴ و ۱۵ "پراودا"، ۳ و ۴ آوریل (۲۱ و ۲۲ مارس) و چه درتزه‌های خود، "خملت و ویژه" وضعیت کنونی "را چنین تعریف می‌کنم که مادر دوران گذار از مرحله، نخست انقلاب به مرحله، دوم به بریم. و بنا براین من شمارینهادی، یا "وظیفه، روز"، در آن لحظه را چنین دانستم: "کارگران، شما نمونه‌های شگفتی انگیزی از قهرمانی پرولتاریا، قهرمانی مردم، را در جنگ داخلی علیه، تزارسم نشان داده‌اید، شما باید نمونه‌های شگفتی انگیزی از سازماندهی، سازمان دهی پرولتاریا و مردم، را نشان دهید تا پیروزی در مرحله، دوم انقلاب را تدارک ببینید." ("پراودا"، شماره، ۱۵).

شاخص مرحله، اول چیست؟

انتقال قدرت دولتی به بورژوازی.

پیش از انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷، قدرت دولتی در روسیه در دست یک طبقه، قدیمی، یعنی اشرافیت زمیندار فئودال، به رهبری نیکلای رومانوف، بود.

اکنون پس از انقلاب، قدرت دولتی در دست یک طبقه، دیگر، یک طبقه، جدید، یعنی بورژوازی است.

انتقال قدرت دولتی از یک طبقه به طبقه، دیگر شاخص نخست، اصلی، بنیادی یک انقلاب است - چه به مفهوم دقیق علمی کلمه و چه به مفهوم سیاسی عملی آن.

از این لحاظ، انقلاب بورژوازی، یا بورژوا - دموکراتیک در روسیه کامل شده است.

در اینجا ما غریب و اعتراض کنندگان ، آنهایی که چنین متناقضانه خود را " بلشویکهای قدیمی " می خوانند ، را می شنویم : آنها می گویند آیا ما همواره بر این اعتقاد نبودیم که انقلاب بورژوا - دموکراتیک تنها با " دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " کاملاً می گردد؟ آیا انقلاب ارضی ، که همچنین یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک است ، پایان یافته ؟ برعکس ، آیا در واقع چنین نیست که آن هنوز حتی آغاز هم نشده ؟

پاسخ من این است : شعارها و اندیشه های بلشویکها در کلیت خود بیسپه ، تاریخ کاملاً" ناپدید شده اند ، اما بطور مشخص ، امور متفاوت از پیش بینی ما (یا هر کسی) تحول یافته اند : آنها اصیل تر ، مشخص تر ، متنوع تر ، می باشند .

اگر ما این واقعیت را فراموش می کردیم آنگاه به آن " بلشویکهای قدیمی " شباهت می یافتیم که در تاریخ حزب ما با تکرار بی معنا و یادگیری سنجیده ، یک فرمول ، بجای مطالعه اجزاء مشخص و جدید واقعیت زنده ، چندین بار نقشی تافه انگیز ایفا کرده اند .

" دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " (در شکلی خاص و تا حدودی معین) قبلاً تحقق یافته است ، زیرا این " فرمول " تنها رابطه متقابل طبقات را در مد نظر دارد ، اما به نهاد سیاسی مشخصی که این رابطه متقابل ، این همکاری را عملی می سازد ، نمی پردازد . در واقعیت " دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " پیشاپیش در قاموس " شورای نمایندگان کارگران و سربازان " به تحقق پیوسته است .

این فرمول دیگر کهنه شده است . حوادث آنرا از قلمرو فرمولها به قلمرو واقعیت نقل مکان داده اند ، به آن گوشت و خون بخشیده اند ، به آن شکلی مشخص داده اند ، و دقیقاً " بدینوسیله " آنرا دگرگون ساخته اند .

اکنون یک وظیفه جدید و دشوار رویاروی ما قرار دارد : ایجاد یک مرزبندی درون این دیکتاتوری ، میان عناصر پرولتری (عناصر ضد دفاع طلبی ، انترناسیونالیست ، " کمونیست " ، که گذار به کمون را خواهند) و عناصر خرده مالک یا خرده بورژوا (چخیدزه ، تسرتلی ، استکلسوف ، سوسیال رولوسیونرها و سایر انقلابیون دفاع طلب ، که با حرکت بسوی کمون مخالفند و مایل به " حمایت " از حکومت بورژوا و خرده بورژوا می باشند) .

هرآنکه اکنون از " دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " سخن گوید تنها از زمان عقب است ، و نتیجتاً در عمل بسوی خرده بورژوازی کشانده شده است و برضد مبارزه طبقاتی پرولتری می باشد . او ناپستیده ،

آن است که به بیگانگی عمیق‌های ماقبل انقلابی " بلشویک " (کسه می‌تواند بیگانگی " بلشویک‌های قدیمی " خوانده شود) احاله گردد.

دیکتاتوری دموکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان پیش‌واقعی یافته است ، اما در شکلی فوق‌العاده اصیل و با چندگرگونی بسیار مهم ، من در یکی از نامه‌های بعدی‌ام به آنها خواهم پرداخت . برای لحظه حاضر لازم است که این حقیقت بی‌چون و چرا را درک کنیم که یک مارکسیست باید از سیر واقعی حوادث ، از فاکت‌های مشخص واقعی آگاه باشد . او نباید به یک تئوری قدیمی ، که مانند کلیه تئوریها در بهترین حالت تنها نمایانگر خطوط اصلی و کلی است ، و به درک جامع بفرنجی‌های واقعیست زنده تنها نزدیک می‌شود ، توسل جوید .

" دوست من ، تئوری خاکستری است ، سرسبز درخت جاودانه زندگی است . کسی که کماکان در اندیشه " کامل شدن " انقلاب بورژوازی به شیوه قدیمی است مارکسیسم زنده را قربانی واژه‌های مرده می‌سازد . مطابق با برداشت قدیمی ، حاکمیت پرولتاریا و دهقانان ، دیکتاتوری آنها ، می‌تواند و باید پس از حاکمیت بورژوازی پدیدار شود .

اما در واقعیت امر ، جریان اکنون تکلی متفاوت یافته است : اینست در ترکیب فوق‌العاده بدیع ، نو و بی‌سابقه‌ای درهم یافته شده‌اند . حاکمیت بورژوازی (حکومت لُوف و گوچکوف) و دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان تنگاتنگ یکدیگر وجود دارند ، و این آخری قدرت را داوطلبانه در اختیار بورژوازی گذاشته است و داوطلبانه خود را به الحاقیه بورژوازی مبدل ساخته است .

زیرا نباید فراموش شود که در پرتوگراد قدرت عملاً " در دست کارگران و سربازان است . حکومت جدید نمی‌تواند بر ضد آنها متوسل به قهر شود ، زیرا یک دستگاه پلیسی ، یک ارتش جدا از توده‌ها ، یک کادر اداری کسه مقتدرانه بر توده‌ها حکم راند ، وجود ندارد . این یک پدیده واقعی است ، و چنین پدیده‌ای ناخوش‌دولتی از طراز کمون پاریس است .^۳ این پدیده در قالب قدیمی نمی‌گنجد . ما باید بیاموزیم که چگونه طرحها را بر واقعیت تطبیق دهیم ، نه آنکه درباره " دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان " بطور کلی ، تکراریم عبارت بردازی کنیم ، عباراتی که دیگر بی‌معنی شده‌اند .

برای اینکه تصویری بهتر از ساله ارائه دهیم ، بگذارید از زاویه‌های متفاوت به آن بنگریم .

۳ در ارتباط با برداشت لنین از " دولتی از طراز کمون پاریس " ، به مقاله " قدرت دوگانه " رجوع شود - ویراستار .

یک مارکیست نباید پایه، استوار تحلیل مناسبات طبقاتی را رها کند. بورژوازی در قدرت است، اما آیا توده، دهقانی نیز خود یک بورژوازی، فقط از قشری متفاوت، از نوعی متفاوت، بایک سیمای متفاوت، نیست؟ پس از چه رو باید نتیجه گرفت که این قشر قادرنیست قدرت را کسب کند و لذا انقلاب بورژوا-دموکراتیک را "انجام دهد"؟ چرا باید چنین امری غیرممکن باشد؟

این آنچیزی است که بلشویکهای قدیمی غالباً "ابراز می‌دارند. پاسخ من این است که چنین امری کاملاً ممکن است. اما دربررسی هر موقعیت مشخص، یک مارکیست باید نه از ممکن، بلکه از بالفعل آغاز کند.

و موقعیت بالفعل موجود نمایانگر این واقعیت است که نمایندگان به آزادی انتخاب شده، سربازان و دهقانان به آزادی یک حکومت دوم، حکومتی به موازات حکومت موقت، بنا می‌نهند و به آزادی آنها تقویست، متحول و کامل می‌ازند. و، باز هم به آزادی، قدرت خود را به بورژوازی وامی‌گذارند، و این پدیده بهیچوجه نشوری مارکسیسم را "متزلزل" نمی‌کند، زیرا همانطور که ماهواره می‌دانستیم و کرارا "خاطر نشان ساختیم، بورژوازی خود را تنها به مدد زور حفظ نمی‌کند بلکه همچنین از فقدان آگاهی طبقاتی، از دل‌بستگی به عادات کهن، از خوف بسی سازمانی توده غایب می‌گیرد.

با توجه به این واقعیت، بسادگی مضحک است که از این پدیده، واقعی روگردانیم و از "امکانات" سخن بگوییم. ممکن است که دهقانان کلیه زمینها و تمامی قدرت را تصرف کنند. من، به دور از به فراموشی سپردن این امکان، به دور از آنکه خود را تنها به لحظه، حاضر محدود سازم، برنامه ارضی را مشخما "به‌روشنی در مطابقت با پدیده جدید، یعنی شکاف عمیق تر میان کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از یکسو، و ملاکین روستا از سوی دیگر، فرمولبندی می‌کنم.

اما یک امکان دیگر نیز وجود دارد: ممکن است دهقانان به توصیه حزب خرده بورژوازی سوسیال، رولسیونرها گوش دهند، (حزبی) که تسلیم نفوذ بورژوازی شده است، به دفاع طلبی روی آورده است، و توصیه می‌کند که همه چیز نا تشکیل مجله، موسان به تعویق افتد، هر چند تاریخ برپایی آن هنوز تعیین نشده است. (برای آنکه حرفهای من مورد سوء تعبیر قرار نگیرد، من بی‌درنگ پیش‌بینی و اعلام می‌کنم: من مطلقاً خواهان آنم که شوراهای کارگران کشاورزی و دهقانان بلافاصله کلیه زمینها را در اختیار

گیرند، اما باید خود آنها کیدترین نظم و دیسیلین را رعایت کنند ، اجازه ندهند کوچکترین مدمدای به ماشین آلات ، ساختمانها و احشام وارد آید ، و بهیچوجه خللی در کشت و تولید غلات وارد نیاورند ، بلکه آنها توسعه دهند ، زیرا سربازان به تنه بیشتری نیاز دارند ، و نباید گذاشت مردم دچار گرسنگی شوند .

ممکن است که دهقانان پیمان خود با بورژوازی را حفظ و طولانی کنند ، بیمانی که آنها اکنون ، چه در شکل و چه در محتوا ، از طریق ثورا های نمایندگان کارگران و سربازان منعقد ساخته اند .

خلی چیزها ممکن است . اشتباه بزرگی است اگر جنبش دهقانی و برنامہ ارضی را به فراموشی سپریم . اما به همان اندازه اشتباه است اگر واقعیت را فراموش کنیم ، و واقعیت نمایانگر آن است که یک توافق یا برای اینکه یک تبیین دقیقتر ، کمتر حقوقی ، اما بیشتر طبقاتی و اقتصادی را بکار برده باشیم - یک همکاری طبقاتی میان بورژوازی و دهقانان وجود دارد .

هرگاه چنین پدیده ای دیگر وجود نداشته باشد ، هرگاه دهقانان خود را از بورژوازی جدا سازند ، هرگاه آنها زمین و قدرت را علیرغم خواست بورژوازی تصرف نمایند ، یک مرحله جدید در انقلاب بورژوا - دموکراتیک آغاز خواهند شد ، و من از آن جداگانه صحبت خواهم کرد .

مارکسیستی که با توجه به امکان چنین مرحله ای در آینده ، وظایف خویش در لحظه حاضر ، زمانیکه دهقانان با بورژوازی به بازش پرداخته اند را فراموش کند ، به یک خرده بورژوا تبدیل خواهد شد . زیرا او در عمل نزد پرولتاریا اعتماد به خرده بورژوازی را موعظه می کند (" خرده بورژوازی ، دهقانان ، باید در محدوده انقلاب بورژوا - دموکراتیک خود را از بورژوازی جدا سازند ") . بخاطر " امکان " چنین آینده ، دل انگیز و شیرینی کسه در آن دهقانان دنبال بورژوازی را نمی گیرند ، که در آن سوسیال رولوسیونرها چخیدزه ها ، سرتلی ها ، و استکلونها دیگر زایده حکومت بورژوازی نیستند - بخاطر " امکان " چنین آینده ، دل انگیزی ، او لحظه ناگسوار کنونی را فراموش می کند ، (لحظه ای) که در آن دهقانان کماکان عقبه بورژوازی را تشکیل می دهند ، و سوسیال رولوسیونرها و سوسیال دموکراتها هنوز ضامیم حکومت بورژوازی ، اپوزیسیون ملوکانه لوف میباشند . این شخص فرضی می تواند یک لویی بلانک ملیح ، یک کائوتسکی ملیح باشد ، اما یک مارکسیست انقلابی نخواهد بود .

اما آیا ما در خطر سقوط به ذهنیت گرایی ، به تمایل برای احراز انقلاب سوسیالیستی از طریق " پرش " از روی انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، کسه هنوز کامل نگردیده است و جنبش دهقانی را از محتوای ناساخته نیستیم ؟

اگر من می‌گفتم: "نه حکومت تزار، بلکه یک حکومت کارگری"^۲، ممکن بود با چنین خطری مواجه شوم. اما من اینرا نگفتم، من چیز دیگری گفتم. من گفتم که در روسیه (با کنار گذاردن یک حکومت بورژوازی) حکومتی مگر حکومت شوراهای کارگران، کارگران کشاورزی، سربازان، و نمایندگان دهقانان، نمی‌تواند وجود داشته باشد. من گفتم که اکنون در روسیه قدرت فقط می‌تواند از کوچکوف و لوف به این شوراها منتقل شود. و در این شوراها، در واقع، اکثریت از آن دهقانان و سربازان است. یا برای اینکه واژه‌ای علمی و مارکسیستی بکاربرده باشیم، برای اینکه یک خصلت یابی طبقاتی و نه یک خصلت یابی متعارف، علمی، و حرفه‌ای را بکاربرده باشیم، اکثریت از آن خرده‌بورژوازی است.

من در آن ترها، بر ضد نا دیده انگاشتن جنبش دهقانی، که هنوز عمر خویش را به پایان نرسانده، یا جنبش خرده بورژوازی بطور کلی، بر ضد هرگونه اقدام در جهت "کسب قدرت" بوسیله، یک حکومت کارگری، بر ضد هرگونه ماجراجویی بلانکیستی موضع گرفتم، زیرا من موکداً "به تجربه کم‌شون پاریس اشاره کردم. و این تجربه، چنانکه می‌دانیم، و چنانکه مارکس به تفصیل در سال ۱۸۷۱ و انگلس در سال ۱۸۹۱ اثبات نمودند^۳، بلانکیسم را مطلقاً" نفی می‌کند، و بطور مطلق متضمن حاکمیت مستقیم، بی‌واسطه و تردید ناپذیر اکثریت، و فعالیت توده‌ها تنها تا بدانجا که اکثریت خود آگاهانه عمل می‌کند، می‌باشد.

من در ترها مساله را مشخصاً "به مساله" مبارزه برای تفوق درون شوراهای کارگران، کارگران کشاورزی، دهقانان، و هیاتهای نمایندگی سربازان، تقلیل دادم، و برای اینکه جای ذره‌ای تردید در اینباره باقی نماند، من در این ترها دو بار بر نیاز به کار "توضیحی" صبورانه و پیگیرانه" مطابق با نیازهای عملی توده‌ها" تاکید ورزیدم.

افراد نادان یا مرتدان از مارکسیسم، مانند آقای پلخانوف، ممکن است درباره، آنارشیزم، بلانکیسم و از این قبیل، فریاد برآورند. اما آنها که می‌خواهند فکر کنند و یاد بگیرند قطعا "در خواهند یافت که بلانکیسم مترادف با کسب قدرت بوسیله، یک اقلیت است، حال آنکه شوراها یقیناً" سازمان مستقیم و بلاواسطه" اکثریت مردم می‌باشند. فعالیت در چارچوب مبارزه، ای تفوق درون این شوراها نمی‌تواند، بسادگی نمی‌تواند، در با تلاق بلانکیسم فرو رود. آن همچنین نمی‌تواند در با تلاق آنارشیزم فرو رود، زیرا آنارشیزم نیاز به دولت و قدرت دولتی در دوران گذار از حاکمیت بورژوازی به حاکمیت پرولتاریا را انکار می‌کند، در حالیکه من، با صراحتی که از امکان هرگونه اشتباهی جلوگیری می‌نماید، از نیاز به دولت در آن دوران حیاتی می‌گویم. هر چند که در متابعت از مارکس و

درسهای کمون پاریس ، من نه از دولت متعارف پارلمانی بورژوازی ، بلکه از دولتی بدون یک ارتش دائمی ، بدون پلیس فدمردمی ، بدون دیوانسالارانی که بر فراز مردم جای میگیرند ، حمایت می‌کنم .

آنگاه که آقای پلخانوف ، در روزنامه 'Yedinstvo' ، با تمام قوا فریاد برمی‌آورد که این آنارشیزم است ، او صرفاً " مدرکی بیشتر در جهت اثبات گسست خود از مارکسیسم بدست می‌دهد .

آقای پلخانوف ، که من در " پراودا " (شماره ۲۶) * از او طلبیدم به ما بگوید در این باره مارکس وانگلس در سالهای ۱۸۷۱ ، ۱۸۷۲ ، و ۱۸۷۵ چه فکری کردند ، تنها می‌تواند درباره ' موضوع بحث سکوت کند و بس — روال بورژوازی خشمگین دشنام پراکنی کند .

آقای پلخانوف ، مارکسیست اسبق ، از درک آموزه ' مارکسیستی دولت مطلقاً " قاصر است . در ضمن ، نطفه‌های این عدم درک راهمچنین می‌توان در جزوه ' آلمانی او درباره ' آنارشیزم نیز یافت .^۵

* * *

اکنون ببینیم که رفیق کامنف در مقاله ' خویش در " پراودا " ، شماره ۲۷ ، چگونه " اختلافات " خود با تزه‌های من و نظرات فوق‌الذکر را بیان می‌کند . این به ما کمک خواهد کرد که آنها را روشنتر درک کنیم .

رفیق کامنف می‌نویسد :

و اما طرح کلی رفیق لنین به نظر ما غیر قابل قبول است ، بدین جهت که آن بر این فرض مبتنی است که انقلاب بورژوا — دموکراتیک کامل گردیده ، و در آن روی گذار بیواسطه ' آن انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی حساب می‌شود ."

در اینجا ما دو خطای اساسی می‌یابیم .

نخست اینکه مسأله ' " کمال " انقلاب بورژوا — دموکراتیک بنحوی غلط فرمول بندی شده است . این مسأله در شکلی انتزاعی ، ساده انگارانه و تک خطی — اگر بتوانیم چنین عبارتی بکار ببریم — فرمول بندی شده ، که با واقعیت عینی سازگار نیست . آنها که مسأله را باین طریق فرموله می‌کنند ، آنها که اکنون ، فقط و فقط می‌پرسند که " آیا انقلاب بورژوا — دموکراتیک کامل شده ؟ " ، خود را از امکان درک وضعیت واقعی ، که خارق‌العاده بفرنج و لااقل " دوخطی " است ، محروم می‌مازند . این در رابطه با تئوری . در عمل ، آنها عاجزانه تسلیم انقلابیگری خرده بورژوازی می‌شوند .

و برآستی ، ما در واقعیت شاهد انتقال قدرت به بورژوازی (یک انقلاب بورژوا — دموکراتیک " کمال یافته " از نوع معمولی) و همچنین موجودیت

* به بخش اختتامی " وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر " رجوع شود — ویراستار .

یک حکومت دوم ، دوشاد وشن دولت حاکم ، می‌باشیم که " دیکتاتور -
 انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " را نمایندگی می‌کند. این
 " حکومت دیگر " قدرت را داوطلبانه به بورژوازی و انهاد و خود را
داوطلبانه به حکومت بورژوایی موجود زنجیر کرده است.
 آیا فرمول بلشویکی قدیمی رفیق کامنف ، که اعلام می‌دارد " انقلاب
 بورژوا - دموکراتیک کامل نشده " ، ناظر بر این واقعیت می‌باشد؟
 نه ، این فرمول کهنه شده است . بی‌ارزش است . مرده است . و هرکوشی
 برای احیای آن عبث خواهد بود .

دوم ، یک سؤال عملی . چه کسی می‌تواند بگوید که آیا یک شکل ویژه از
 " دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " ، جدا از
 حکومت بورژوایی ، کماکان در روسیه امکان‌پذیر است ؟ تاکتیک‌های
 مارکسیستی نباید مبتنی بر عوامل ناشناخته باشند .
 اما اگر چنین چیزی هنوز امکان‌پذیر باشد ، آنگاه برای احراز آن تنها
 یک ، و تنها یک طریق یعنی جدایی بلادرتک ، قطعی و برگشت‌ناپذیر عناصر
 کمونیست پرولتری از عناصر خرده بورژوا ، وجود دارد .
 چرا ؟

زیرا ، اینکه خرده‌بورژوازی به‌شونیم (دفاع طلبی) ، به " حمایت "
 از بورژوازی گرایش یافته است ، اینکه خرده‌بورژوازی وابستگی به
 بورژوازی را پذیرفته و از جدایی از بورژوازی می‌هراسد ، امری تصادفی
 نیست بلکه ناشی از یک ضرورت است .
 چگونه می‌توان خرده بورژوازی را بسوی قدرت " هل داد " ، در شرایطی
 که خرده‌بورژوازی می‌تواند ، اما نمی‌خواهد قدرت را در دست گیرد ؟
 تنها جدایی پرولتاریا ، حزب کمونیست ، و یک مبارزه ، طبقاتی فارغ از
 بزدلی خرده‌بورژوازی ، تنها استحکام آن عناصر پرولتری که چه در عمل و
 چه در حرف از نفوذ خرده‌بورژوازی آزاد می‌باشند ، می‌تواند امور را بسرای
 خرده‌بورژوازی چنان مهیب " سازد که او ، تحت شرایطی معین ، وادیار به
 کسب قدرت شود . حتی ممکن است که گوچکوف و میلیاکوف - بازم تحت
 شرایطی معین - از کسب کامل و انفکاک نا پذیر قدرت بوسیله ، چخیدزه ،
 سرتلی ، سوسیال رولوسیونرها و استکلوف پشتیبانی کنند ، چون هر چه باشد
 آنها همه " دفاع طلب " هستند !

آنها که فوراً ، بی‌واسطه و بنحوی برگشت‌ناپذیر ، عناصر پرولتری شوراه
 (یعنی حامیان پرولتاریا ، حزب کمونیست) را از عناصر خرده‌بورژوا جدا
 می‌سازند ، علایق جنبش را در هر دو حالت بدرستی بیان می‌دارند : هم در این
 حالت که روسیه یک شکل ویژه از " دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان " ،

بدون انقیاد به بورژوازی ، را پشت سرگذرانند ، و هم در این حالت کسه خرده بورژوازی نتواند خود را از بورژوازی جدا کند و برای همیشه (یعنی تا برقراری سوسیالیسم) میان ما و آنها در نوسان باشد .

آنها که در اعمالشان بوسیله این فرمول ساده که " انقلاب — بورژوا — دموکراتیک کامل نگردیده " راهنمایی می شوند ، تضمین می دهند که خرده بورژوازی قادر است از بورژوازی مستقل شود ، و دقیقاً " بر این اساس آنها خود را نومیدانه تسلیم الطاف کریمانه خرده بورژوازی می سازند .

در ضمن ، در بحث درباره این " فرمول " ، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان ، بیمورد نخواهد بود که بیا آوریم که من در مقاله " دو تاکتیک " * (ژوئیه ۱۹۰۵) بطور اخص خاطر نشان ساختم که :

" دیکتاتوری انقلابی — دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز مانند هر پدیده ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است . گذشته آن حکومت مطلقه ، سراز ، سلطنت و ممتازیت است ... آینده آن مبارزه با مالکیت خصوصی ، مبارزه ، کارگر روز مزد با صاحب کار ، مبارزه برای سوسیالیسم است ... " اشتباه رفیق کامنف آن است که حتی اکنون ، در سال ۱۹۱۷ ، او تنها گذشته دیکتاتوری انقلابی — دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را می بیند ، در حالیکه در واقعیت امر ، آینده آن قبلاً آغاز شده است ، زیرا علایق و سیاستهای مزدگیران و اربابان عملاً و حول مسایل مهمی مانند " دفاع طلبی " ، برخورد با جنگ امپریالیستی ، از یکدیگر جدا شده اند .

و این مراه دومین اشتباه در نکاتی که فوقاً " از رفیق کامنف ذکر گردید می رساند . او بر من خرده می گیرد که طرح من " روی انتقال بیواسطه آن انقلاب (بورژوا — دموکراتیک) به یک انقلاب سوسیالیستی حساب می کند ؛ این حقیقت ندارد . من نه تنها روی " انتقال بیواسطه " انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی " حساب نمی کنم ، بلکه در واقع علیه آن هشدار می دهم ، و در ترجمه من صریحاً " می گویم : " وظیفه بیواسطه ما ایجاد سوسیالیسم " نیست .

آیا واضح نیست که اگر شخصی روی گذار بیواسطه انقلاب ما به یک انقلاب سوسیالیستی حساب کند نمی تواند مخالف برقراری بیواسطه سوسیالیسم باشد ؟

علاوه بر این ، در روسیه حتی ایجاد " بیواسطه " یک " دولت کمونی " (یعنی دولتی که سازمانی از نوع کمون دارد) ممکن نیست ، زیرا چنین اقدامی مستلزم آن است که اکثریت نمایندگان در کلیه (یا در بیشتر) شوراها خطا و زیان فاحش تاکتیکها و سیاستهای سوسیال رولوسیونرها ، چپبده ، ترسنتلی ، استکلوف و غیره ، را تشخیص دهند . و من صریحاً " اظهار داشتیم که از این حیث من تنها روی کار توضیحی " صبورانه " حساب می کنم (آیا

* " دوناکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک " — ویراستار .

لازم است که برای دست یابی به یک دگرگونی که می‌تواند " بیواسطه " تحقق یابد صبور بود؟).

رفیق کا منف در واقع به خود اجازه داد که " بی‌صبرانه " پیشداری بورژوازی دربارۀ کمون پاریس ، مبنی بر اینکه کمون می‌خواست سوسیالیسم را " بیواسطه " برقرار نماید ، تکرار کند . چنین نیست . کمون متأسفانه در برقراری سوسیالیسم بیش از حد کند بود . ماهیت واقعی کمون را باید نه در آنچه بورژوازی بدان نسبت می‌دهد ، بلکه در ایجاد یک نوع ویژه از دولت یافت . دولتی از این نوع پیشاپیش در روسیه پایه عرصه وجود نهاده است : و آن شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است .

رفیق کا منف دربارۀ واقعیت و اهمیت شوراهای موجود ، دربارۀ همسانی آنها با طراز و خصلت اجتماعی و سیاسی دولت کمون تأمل نکرده است . او بجای مطالعه واقعیت ، به سخن پراکنی دربارۀ آن چیزی می‌پردازد که من بنا به ادعای وی بعنوان یک امر مربوط به آینده ، " بیواسطه " روی آن حساب کرده ام . متأسفانه نتیجه (بحث وی) تکرار حیلۀ ای است که توسط بسیاری از بورژواها انجام گرفته است : توجه از مسأله برشست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان ، از اینکه آیا آنها طرز برتر از جمهوری پارلمانی دارند ، که آیا آنها برای مردم ، مثلاً در مبارزه برای کسب نان ، سودمندتر ، دموکراتیک تر و مناسب تر می‌باشند توجه از این مسایل اساسی و عاجل ، که نیروی حوادث بدانها فوریت بخشیده‌اند ، بسوی مسأله عبث ، شبه علمی ، اما در واقعیت سطحی و بیجان و پروسور آبانه ، مسأله " حساب کردن روی گذار بیواسطه " انحراف داده می‌شود .

سؤال یاوه‌ای که بنحوی غلط مطرح گردیده است . من صرفاً " و منحصراً " روی آن حساب می‌کنم که کارگران ، سربازان و دهقانان قادر باشند بهتر از صاحب منصبان ، بهتر از پلیس ، از عهده حل مسایل عملی و دشوار افزایش تولید مواد غذایی و توزیع بهتر آنها ، تا همین آذوقه بیشتر برای سربازان ، و غیره و غیره برآیند .

من عمیقاً " اعتقاد دارم که شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان فعالیت مستقل توده‌های مردم را بمراتب سریعتر و بمراتب موثرتر از یک جمهوری پارلمانی توسعه خواهند بخشید (من در یک نامه دیگر به مقایسه مفصل تر این دونوع دولت خواهم پرداخت) . آنها بنحوی موثرتر ، عملی‌تر و صحیح تر تصمیم خواهند گرفت که چه گام‌هایی می‌توان به سوی سوسیالیسم برداشت ، و چگونه باید برداشت . کنترل یک بانک ، ادغام کلیه بانکها در یک بانک ، هنوز سوسیالیسم نیست ، اما گامی است بسوی سوسیالیسم .

امروز در آلمان چنین گامهایی بوسیله یونگرها و بورژوازی ، برضد
علايق مردم برداشته می‌شود. فردا شوراهاى نمایندگان کارگسران و
دهقانان ، اگر تمام قدرت دولتی در دست آنها باشد ، بنحوی موثرتر این
گامها را به نفع مردم بر خواهند داشت .

وجه چیزی این اقدامات را ضرور می‌سازد؟

قطعی . بی‌سازمانی اقتصادی . فروپاشی قزيب الموقوع . دهشت جنگ .
وحشت از جراحاتی که جنگ بر بیکر بشریت وارد می‌آورد .

رفیق کامنف مقاله " خود را با این اظهاریه به پایان می‌رساند که : " او
امیدوار است در یک مباحثه " وسیع نقطه نظر خویش را به اثبات رساند ، تنها
نقطه نظری که حزب انقلابی سوسیال دموکرات را - اگر خود ، چنانکه
باید ، بخواهد - قادر می‌سازد تا به انتها حزب توده‌های انقلابی پرولتاریا
باقی بماند ، و تبدیل به گروهی متشکل از مبلغین کمونیست نگردد . "

به گمان من این واژه‌ها یک ارزیابی کاملاً غلط از واقعیت را فاش
می‌سازند . رفیق کامنف یک " حزب توده‌ای " را بایک " گروه مبلغین "
مقایسه می‌کند . اما درست در لحظه " حاضر ، " توده‌ها " تسلیم تخدیر دفاع
طلبی " انقلابی " شده‌اند . آنها برای انترناسیونالیستها شایسته تسر
آن نیست که بتوانند در این لحظه در برابر این تخدیر " توده‌ای " مقاومت
کند ، بجای آنکه با توده‌ها " باقی بمانند " ، یعنی به یک اپیدمی
عمومی تن در دهند؟ آیا ضرور نیست که برای دورانی ، در مقابله با
تخدیر " توده‌ای " ، در اقلیت بمانیم ؟ آیا این تلاش مبلغین نیست
که در لحظه " حاضر عامل اصلی پالایش خط پرولتری از تخدیر " توده‌ای "
دفاع طلبانه و خرده بورژوازی است ؟ این دقیقاً " درهم آمیزی توده‌ها ،
پرولتری و غیر پرولتری ، بدون تفکیک طبقاتی میان توده‌ها ، بود که یکی
از شرایط پدیداری اپیدمی دفاع طلبانه را شکل بخشید . ما فکر می‌کنیم
که برخورد موهن بایک " گروه مبلغین " که خط پرولتری را ترویج
می‌دهند رویهمرفته زیبنده نیست .

آوریل ۱۹۱۷

۱- پس از انتشار " تزه‌های آوریل " لنین ، کامنف مقاله‌ای تحت عنوان " اختلافات ما " برای " پراودا " ارسال داشت . وی بر مقاله ، دیکرلنین ، " قدرت دوگانه " ، نیز نقدی نوشت که تحت عنوان " تزه‌های لنین " در " پراودا " بجا پ رسید . کامنف در هر دو مقاله به دفاع از موضع عناصر راست درون حزب پرداخت ، و پیش از هر چیز شعار بنیادی لنین مبنی بر فرارویی انقلاب بورژوازی به یک انقلاب پرولتری از طریق قدرت تجزیه ناپذیر توراها ، را مورد انتقاد قرار داد .

علیرغم اینکه کامنف در هر دو مقاله از " فروپاشی نفوذ دفاع طلبی انقلابی " و ضرورت مقابله با این دفاع طلبی سخن می‌گوید ، وی خود پیش از بازگشت لنین به روسیه عملاً در مقالات خویش در " پراودا " از یک موضع دفاع طلبانه پشتیبانی کرد . (دفاع طلبی انقلابی بطور اخص سیاست منشیکیها و اس . ارها بود که بر آن بودند که مردم روسیه باید در جنگ امپریالیستی به دفاع از میهن برخیزند . به زعم آنها ، دفاع از میهن همانا دفاع از انقلاب در برابر امپریالیسم آلمان بود . واژه " دفاع طلبی انقلابی " بر این اساس پدید آمد . دفاع منشیکیها و اس . ارها از انقلاب و دستاوردهای آن در واقع مترادف با دفاع از بورژوازی و حکومت موقت آن بود . لنین در مقاله ، " وظایف پرولتاریا در انقلاب ما " به بررسی این سیاست و دلایل نفوذ کوتاه مدت آن در میان توده‌ها می‌پردازد - مترجم .)

کامنف در مقاله‌ای تحت عنوان " رد دیپلماسی مخفی " (پراودا ، مارس ۱۹۱۷) " مردم آزاد " را فراخواند تا " قاطعانه در پست خویش بایستند و کلوله را با کلوله و توپ را با توپ پاسخ دهند " و " بهیچوجه زوال قدرت نظامی انقلاب " را اجازه ندهند . کامنف ، درباره " مساله ، چگونگی امکان توقف جنگ در همان مقاله نوشت : " شعار ما اعمال فشار بر حکومت موقت است تا بدینوسیله ناچار گردد در برابر دموکراتهای جهان بلافاصله و آنکارا تلاش نماید کلبه ، کشورهای درگیر در جنگ را مجاب کند - فوراً به مذاکره برای پایان جنگ جهانی بپردازند . و همزمان همه باید پست جنگی خویش باقی بمانند " .

این خواست که جنگ باید از طریق اعمال فشار بر حکومت امپریالیست کوچک و می‌دیاکوف پایان یابد ؛ و شعار " کلوله در برابر کلوله ، توپ در برابر توپ " ، البته هیچ قرابتی با بلشویسم نداشتند ، و نخستین بخش از تزه‌های آوریل لنین ، که این قبیل شعارها را آماج انتقاد قرار

می‌داد، به همان اندازه برضد موضع کا منف بود که برضد " دفاع طلبی
انقلابی " منشیوها .

کا منف در مقاله ای بنام " حکومت موقت و سوسیال دموکراتهای انقلابی " در باره " حکومت موقت نوشت: " حکومت موقت در محدوده " معینی که برای برآستی با بقایای رژیم کهن مبارزه می‌کند، از حمایت قاطعانه، پرولتاریا انقلابی برخوردار خواهد گردید. " این گرایش به پشتیبانی از حکومت موقت " در یک محدوده " معین " بهیچوجه تفاوتی با موضع منشیوها نداشت؛ فرمول " در محدوده " معین " خود یک فرمول مورد علاقه " منشیوها بود. سومین تزلزلین، با شعار " عدم پشتیبانی از حکومت موقت "، نیز مواضع کا منف و منشیوها را یکسان آماج قرار می‌داد. حمایت کا منف از حکومت موقت با این شعار همراه گردید که باید حکومت موقت را تحت " کنترل " درآورد: " ما دموکراسی انقلابی، به رهبری پرولتاریا را فرامی‌خوانیم تا قاطع ترین کنترل را بر یکایک اقدامات حکومت، چه در مرکز و چه در شهرستانها، اعمال کند. " این عبارت نیز هیچ تعارضی با برخواستن منشیوها نسبت به حکومت موقت نداشت، و در واقع هماهنگ با سیاستی بود که منشیوها در پیش گرفته بودند. برخورد لنین با حکومت موقت، که متوجه " سرنگون ساختن آن بود، نمی‌توانست با خواست کا منف برای کنترل دولت موقت آشتی داده شود، خواستی که متعاقبا " بنحوی قاطع در کنفرانس سراسر روسیه، حزب در آوریل ۱۹۱۷ طرد گردید ...

۲- واژه " اپوزیسیون ملوکانه " نمایانگر سیاستی است که میلیا کوف، رهبر حزب کادت، در قبال حکومت مطلقه " تزاری در پیش گرفت. وی گفت که حزب کادت " اپوزیسیون برضد اعلیحضرت " نیست، بلکه " اپوزیسیون اعلیحضرت " است. او بدینوسیله بروفا داری کادتها به تزار تا کیدورزید. لنین این اصطلاح را برای سوسیال رولوسیونرها و منشیوها بکار می‌گیرد تا نشان دهد که برخورد آنها با حکومت موقت همانقدر وفادارانه و حرمت آمیز است که برخورد کادتها با تزار.

۳- شعار " نه حکومت تزار، بلکه یک حکومت کارگری "، در سال ۱۹۰۵ توسط پاروس، که در آن زمان یک سوسیال دموکرات و منشیوک چپ بود، پیشنهاد گردید، و بعدا " تبدیل به نقطه آغازی برای تئوری انقلاب مداوم - نسبی نسکی گردید ... لنین، در اشاره به این شعار، موضع خود را از ترسکیستها که انقلاب دهقانان علیه " زمینداران را نادیده می‌انگاشتند، متمایز می‌آزد.

۴- لنین به " جنگ داخلی در فرانسه " مارکس، در باره " کمون پاریس " و مقدمه " انگلس بر این کتاب، نوشته شده در سال ۱۸۹۱، اشاره می‌کند.

هم‌در اینجا اشاره به اثر پلخانوف ، " آنارشیزم و سوسیالیسم " است ،
که نخست در سال ۱۸۹۴ در آلمان انتشار یافت . لنین ، در " دولت و
انقلاب " نیز ، در فصل ۶ ، بخش اول ، به بررسی انتقادی این جزوه
می‌پردازد .

مترجم : منصور فرزاد

حزب توده و سیاست اتحاد آن

دربارهٔ حزب توده مقالات متعددی نگاشته شده است. به اعتقاد نگارنده، در میان سازمانهای سیاسی ایران، "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" و "سازمان کارگران انقلابی ایران" آغازگران یک مبارزهٔ اصولی با پدیدهٔ "رویزیونیسم مدرن"، و بازتاب آن در مواضع حزب توده، میباشند. مقالهٔ حاضر طبعاً "نمی‌تواند دربرگیرندهٔ یک بررسی جامع از کلیهٔ دیدگاههای این حزب، وریشه‌های انحرافات آن باشد. تحلیل سیستماتیک اپورتونیسم راست و کجرویهای ناشی از بینش پوپولیستی تنها در توان سازمانهای چپ انقلابی ایران خواهد بود. ما در این مختصر صرفاً"

جنبه‌هایی معین از دیدگاه‌های انحرافی حزب توده، و بطور اخص برداشت رویزیونیستی این حزب از اتحاد با نیروهای بینا‌بینی را بررسی خواهیم کرد.

حزب توده برای دورانی طولانی با "خوش‌بینی" به حاکمیت جمهوری اسلامی می‌نگریست. حاصل اینکه، حزب توده فقط پس از دستگیری رهبری این حزب و حضور بخش وسیعی از آن در تلویزیون جمهوری اسلامی بناگزیمر به مبارزه با جمهوری اسلامی کشانده شد. تنها در این مقطع بود که حمایت حزب توده از حاکمیت ارتجاعی و جنابتکار جمهوری اسلامی نهایتاً قطع گردید، و سیاست "اتحاد و انتقاد" به سیاست تشکیل یک "ائتلاف ملی" برای پایان دادن به سلطه ارتجاع حاکم مبدل شد. حزب توده نامه‌ها از طرح مریخ ضرورت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی خودداری می‌کرد، و با عباراتی نظیر "مبارزه"، "بیکسیر علیه نیروهای ارتجاعی در حاکمیت" و "پایان دادن به سطره"، ارتجاع در حاکمیت "راه را بر همکاریه‌های آتی با" جناح دوران‌دیش و واقع‌نگر "جمهوری اسلامی‌باز می‌گذارد. این حزب کماکان از "نیروهای انقلابی پیرامون حاکمیت" سخن می‌گوییسد (نامه، مردم، شماره ۲۲). این برخورد محتاطانه هماهنگ با سیاستهای کلی حزب توده است. نباید فراموش کنیم که روزنامه "مردم خودصریحا" اعلام می‌دارد که این حزب از هرگونه اقدام وحشی و عده‌ای از جانب حاکمیت، هر قدر محدود و نیم بند، و آنهم بدون در نظر گرفتن ماهیت طبقاتی اراشه کنندگان آن، پشتیبانی کرده و خواهد کرد (نامه، مردم، شماره ۱۴، ۵ شهریور ۱۳۶۲). روزنامه "مردم به این استدلال مزورانه متوسل می‌شود که کویا توده‌ها باید خیزد به ماهیت ارتجاعی حاکمیت پی‌برند! حزب توده بدین وسیله می‌کوشد حمایت خود از رژیم جمهوری اسلامی، که مطابق تحلیل این حزب در آخرین پلنوم آن، "با برکناری بنی‌مدر... پیش از پیش به راست گرایید"، را توجیه کند. کمیته مرکزی حزب توده اظهار می‌دارد که "امید می‌رفت" گامهای اساسی در جهت منافع توده‌های زحمتکش برداشته شود. اما این امید به تحقق نپیوست (راه توده، ۲ دی، ۱۳۶۲). بدیهی است که در پلنوم حزب توده اثری از یک برخورد صادقانه و انقلابی با سیاستهای پیشین آن، و بی‌پایگی محض این "امید و خوش‌بینی"، وجود ندارد. مضافاً "براینکه حزب توده ظاهراً" فراموش کرده است که خود در شهریور ۱۳۶۰ اعلام کرده بود که "اکنون... با برکناری کردن پیساده کنندگان خط آمریکا از حاکمیت... گام مهمی در راه تثبیت سمت‌گیری ضد امپریالیستی و مردمی انقلاب برداشته شده است" (مایل انقلاب

نظایر این ضدونقیض گویبها را بسیار می‌توان یافت . اکنون حتی برخی از هواداران حزب توده اذعان دارند که مطابق تلیبهای پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب توده ، این حزب برای دورانی طولانی از یک حاکمیت راست و ارتجاعی پشتیبانی کرده است . اما حزب توده کماکان در جستجوی یافتن مغزی است تا سیاستهای گذشته را توجیه کند .

در پلنوم هفدهم حزب توده ، رهبری خمینی بمنابۀ " یک رهبری " با درایت ، " قاطع " ، " دوربین " ، " پیگیر " ، " خلقی " و ... مورد تجلیل قرار می‌گرفت . اکنون روشن می‌گردد که از زمانیکه " رهبری سیاسی انقلاب بطور عمده در اختیار آیت‌الله خمینی و طرفداران او در حاکمیت قرار گرفت ... سیاست رژیم تغییر کیفی یافت و بیش از پیش به راست گرایید " . در نشریات حزب توده ، تا چندی پیش ، رهبری مجاهدین خائن و ضدانقلاب ارزیابی می‌گردید ، رهبری حزب دموکرات کردستان (" جناح قاسملو ") ستون پنجم سیاسی آمریکا و عامل ناتو خوانده می‌شد ، و اکنون از آنها بعنوان نیروهای ضد امپریالیست و خلقی یاد می‌شود . روزگاری حزب توده برای جمهوری اسلامی نامه سرگشاده می‌نوشت و از اینکه جبهه متحد ضد انقلاب ، دربرگیرنده رهبری " خائن " مجاهدین ، " ضربه‌های سنگینی نوش جان کرده " ، ابراز شغف می‌کرد . در آن دوران رهبری حزب به حاکمیت ، که مطابق تحلیل کنونی حزب توده " بیش از پیش به راست گراییده بود " ، اطمینان می‌داد که " حزب توده " ایران نه تنها در مداخله مبارزه مسلحانه نیست و نمی‌تواند باشد ، بلکه با تمام نیروی خود علیه گروهها و گروهکهای عمل کرده و می‌کند که خواه آگاهانه در چارچوب سازش با ضدانقلاب و خواه ناآگاهانه ، بر اثر شناخت نادرست از ماهیت انقلاب ایران ، در چنین راهی گام گذاشته‌اند " (نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ، ایران به خامنه‌ای ، رفسنجانی ، اردبیلی ... اردیبهشت ۱۳۶۱) . می‌دانیم که در آن زمان مجاهدین در سراسر کشور ، و حزب دموکرات ، چریکهای فدایی و راه کارگر ، در کردستان ، به مبارزه مسلحانه با رژیم برخاسته بودند . حزب توده به فقها اطمینان می‌بخشد که نه تنها بر ضد گروههای ضدانقلاب ، بلکه همچنین بر ضد نیروهای انقلابی ، که به تمبیر حزب توده " ناآگاهانه ، بر اثر شناخت نادرست از ماهیت انقلاب ایران " به مبارزه با جمهوری اسلامی پرداخته‌اند ، با تمام نیرو عمل خواهد کرد . با درجایی دیگر ، " حزب توده ایران ... تروریسم کورگروههای چپ رو را بعنوان یک شیوه مبارزه ضد انقلابی محکوم می‌کند و لزوم سرکوب ضدانقلاب را زیر هر ماسکی که وارد میدان شود ، ضروری می‌داند " (" چهل سالگی " ، مهر ۱۳۶۰ ، صفحه ۲۸۲) . هیچ سفسطه‌ای نمی‌تواند شراکت حزب توده در ابقا و توجیه رژیم جنایتکار

جمهوری اسلامی را نفی نماید. در آن دوران ، حزب توده شهادت چریک فدایی سعید سلطانپور، یا مجاهد خلق محمدرضا سعادت را نادیده می‌انگاشت ، و در مقابل به سوک مرگ " شهید بهشتی " ، " شهید باهنر " و سایر عوامل رژیم ارتجاعی ، که " بیش از پیش به راست گراییده بود " ، می‌نخست . " رجوی خائن " مسبب اصلی کشتارهای وحشیانه ، رژیم تلقی می‌گردید ، و بدینسان چهره ، حاکمیت تطهیر می‌شد . اینها واقعیت‌های ساده‌ای هستند که تحلیلهای " ماوراء بفرنج " حزب توده هیچگاه موفق به کتمان آنها نخواهند شد .

تنها پس از سرکوب حزب توده است که کمیته ، مرکزی آن بتدریج دفاع از قانون اساسی ، ولایت فقیه و خمینی را به کنار می‌گذارد . تنها در این مقطع است که از حکومت جمهوری اسلامی نهایتاً قطع امید می‌گردد . اگر حزب توده پیش از آن با توسل به تائزات کلیه ، نیروهای اپوزیسیون را هماهنگ با بختیار و عمال امپریالیسم می‌خواند ، اکنون از " رژیم فاشیستی " و " فدیشری " سخن می‌گوید . در پلنوم گفته می‌شود : " نظام قرون وسطایی حاکم برای حفظ بقاء خود به اعمال فدیشری قهرو سرکوب دگراندیشان متوسل شد " (راه توده ، ۲ دی ، ۱۳۶۲) . کمیته ، مرکزی طبعاً " روشن نمی‌یازد که نظام حاکم دقیقاً " از چه دورانی خملت " قرون وسطایی و سرکوبگرانه " یافته است . کمیته ، مرکزی قادر به توضیح آن نیست که خوش بینی و امید ژرف حزب توده به حاکمیتی که به " اعدای وحشیانه " دستجمعی دگراندیشان انقلابی " دست یازیده ، و علیرغم آنکه " شب و روز در کرنای فدا مپریالیستی می‌دمد ... شقی‌ترین نوع دیکتاتوری را به مردم زجر دیده تحمیل کرده " ، ریشه در کدام بینش انحرافی و راست روانه داشته است . چنین توضیحی را نمی‌توان نزد حزب توده یافت .

در پلنوم هجدهم ، حزب توده به استمالت از نیروهای اپوزیسیون ، و بویژه مجاهدین برمی‌خیزد . در اینجا کمیته ، مرکزی حزب توده از " سوء تفاهات " پیشین ابراز تأسف می‌کند . سازمان مجاهدین نه تنها مجدداً " سازمانی فدا مپریالیستی و مردمی خوانده می‌شود ، بلکه پلنوم هجدهم بدان وزن و اعتبار ویژه ای می‌دهد و به هیأت سیاسی توصیه می‌کند " در راه ایجاد روابط سالم و سازنده با سازمان مجاهدین خلق ایران ... کوشش نماید " . این چرخش حزب توده و دگرگونی مواضع آن در برابر مجاهدین ، حتی بسیاری از هواداران این حزب را نیز متحیر ساخته است . سازمان مجاهدین که از سال ۱۳۶۰ تاکنون بیش از پیش به راست گراییده است و در نشریات آن کوچکترین نشانه‌ای دال بر مبارزه ، فدا مپریالیستی یافت نمی‌شود ، اکنون یک نیروی فدا مپریالیست خوانده می‌شود . حزب توده اخیراً " حتی

به استقبال از شورای ملی مقاومت شتافته است و تنها از حملات یکی از نویسندگان "شورا" به این حزب ابراز تأسف کرده است (نامه مردم، شماره ۳۷).

براستی چه تحول ژرف و مثبتی در سازمان مجاهدین روی داده است؟ مجاهدین امروز نه تنها غذا مهربالیست تراز خود اده ۱۳۶۰ نیستند، بلکه پیگیرانسه می‌کوشند حمایت " جناح واقع بین " امپریالیسم را بدست آورند. علاوه بر این ، آیا رژیم خمینی و تجربه سالیان اخیر به ما نسیا موخته است که هیچ نیرویی نمی‌تواند به صرف شعارهای غذا مهربالیستی خویش ترقیخواه و دموکرات انقلابی محبوب گردد؟ مگر نه آنکه حتی حزب توده نیز اکنون می‌پذیرد که " هیأت حاکمه که شب و روز در کنای فد امپریالیستی می‌دمد... شقی‌ترین نوع دیکتاتوری " را بر مردم ما تحمیل کرده است؟ دیگر اینکه آیا رویکرد غیر دموکراتیک و انحمار طلبانه سازمان مجاهدین که خود را " یگانه آلترناتیو انقلابی " می‌خواند، بر همگان مشهود نیست؟ کدام سازمان دموکرات انقلابی به شیوه‌ای مانند شیوه مجاهدین ، که اخیراً " در پاسخ به انتقادات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران این سازمان را "مشکوک " خواندند، توسل می‌جوید؟ واقعیت آن است که هرگونه ماشاات در قبال مشی سازشکارانه مجاهدین و " یگانه آلترناتیو " انسان ، متضمن نقض بنیادی ترین اصول مارکسیسم - لنینیسم است .

اما حزب توده ، که تا چندی پیش حاکمیتی را که " بیش از پیش به راست گراییده بود " مورد حمایت قرار می‌داد ، اکنون نیز سازمانی را که بیسش از از پیش به راست گراییده و در جلب حمایت سوسیال دموکراتهای اروپا و حزب دموکرات آمریکا می‌کوشد ، خلقی و غذا مهربالیست می‌خواند . در گذشته رسالت تحقق " راه رشد غیر سرمایه‌داری " برعهده خمینی بود ، و اکنون شاید بتوان بر مجاهدین امید بست . از این رو حزب توده اعلام می‌دارد که از هرگونه مشاجره قلمی ، یا به عبارت دقیقتر برخورد امولی با سازشکاری مجاهدین ، پرهیز خواهد کرد و خواهد کوشید تا مناسبل را در پشت میز مذاکره حل نماید . حزب توده ، که در بحرانی تمام عیار برای توجیه دفاع از " خط امام " قرار گرفته ، می‌گوید که مشاجره قلمی خواست عمده دشمنان است و این حزب با این شیوه همواره مخالف بوده است ! (نامه مردم ، ۱۹ مهر ، ۱۳۶۳) اما می‌دانیم که حزب توده ، در دورانی که رسالت توجیه‌گری " خط امام " را برعهده گرفته بود از هیچ مشاجره و حمله قلمی به " رهبری خائن مجاهدین " ، " باند قاسملو " ، و " چپ‌روها " دریغ نمی‌ورزید . علاوه بر این ، مشاجره قلمی ، هرگاه که در چارچوبی امولی و نه در راستای ایجاد توهم نسبت به آلترناتیوهای خرده بورژوازی انجام گیرد ، نقشی قاطع در افزایش آگاهی توده‌ها ایفا نمی‌نماید . نیروهای انقلابی

مارکسیست - لنینیست از هیچ مشاجره قلمی در افشای نیروهای سازشکار روگردان نبوده اند و نیستند. آنان هیچگاه مذاکره و معاملات سری در سطح رهبری سازمانها را جایگزین مشاجرات و افشاگریهای علنی نمی‌زنند. اما نکته در اینجاست که حزب توده تا چندی پیش به قصد تقرب به حاکمیت ارتجاعی فقها به مشاجره قلمی می‌پرداخت، و اکنون به قصد تقرب به مجاهدین از هرگونه برخورد امولی با آنان می‌پرهیزد و مشاجره قلمی را خواست دشمنان می‌خواند.

دفاع پیشین حزب توده از "خط امام"، که حزب توده به ۱۸ سال پشتیبانی از آن می‌بالید، و برخورد کنونی این حزب با مجاهدین هر دو بیانگر "خوش بینی" پایان ناپذیر حزب توده به خرده بورژوازی می‌باشند. به گمان حزب توده، هرگونه برخورد قاطع و اصولی با سازمانهای خرده بورژوا در حکم سکتاریسم و چپ روی است. این حزب نه تنها توهم توده‌ها نسبت به آلترناتیوهای بینا بینی را نمی‌داید، بلکه آنها تقویت می‌کند. تصادفی نیست که حزب توده، مدت‌ها پس از آنکه "حاکمیت بیش از پیش به راست گرایید"، کماکان می‌کوشد "عناصر" ترقیخواه در هیأت حاکمه بیاید. این نیز تصادفی نیست که این حزب مدت‌ها پس از "گرایش حاکمیت به راست" پایه عرصه مبارزه بر فردرژیم می‌گذارد.

مطابق دیدگاه پوپولیستی حزب توده، آلترناتیوهای بینا بینی (از "عدل اسلامی خمینی" تا "جمهوری دموکراتیک اسلامی" مجاهدین) قادرند جامعه را به "راه رشد غیر سرمایه داری" رهنمون شوند. کافی است حزب توده در یک نیروی سیاسی ویزگیهای ضد امپریالیستی بیابد تا آن نیرو بمناب، یک آلترناتیو مورد پذیرش این حزب فرارگیرد. "راه کارگر"، در توضیح خصلت پوپولیستی دیدگاههای حزب توده، می‌نویسد: "مارکسیسم چون از تقابل با سلطه سرمایه حرکت می‌کند، نمی‌تواند ضد امپریالیست نباشد. ولی در عین حال مارکسیسم که تولدش پیش از پیدایی امپریالیسم است نمی‌تواند در ضدیت با امپریالیسم خلاصه شود. حزب توده در مقام حرف منکر این حقیقت نیست ولی چون از مبارزه با امپریالیسم حرکت می‌کند، بجای آنکه مبارزه با امپریالیسم را از دریچه مارکسیسم، یعنی از مبارزه پرولتاریا برای کسب قدرت بگیرد، عملاً مارکسیسم را از دریچه مبارزه ضد امپریالیستی می‌گردو مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تابعی از مبارزه ضد امپریالیستی تلقی می‌کند" (راه کارگر، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۶۲). در دیدگاه پوپولیستی، گاه برخاسته‌های ضد امپریالیستی و خلفی اقتدار بینا بینی و حتی بورژوازی ملی چنان تاکید می‌شود که خصلت طبقاتی این اقتدار رنگ می‌بازد. از جمله وارکا، یکی از شوریه‌های

" راه رشد غیر سرمایه داری " ، اظهار می‌دارد که بورژوازی کشورهای نوسو استقلال هراس چندانی از گذار به مویالیسم ندارد ؛ (وارگا ، مایسل سیاسی - اقتصادی سرمایه داری ، انتشارات پروکرس ، ۱۹۶۸ ، صفحات ۹۹-۱۰۸)

دیدگاه " تمام خلقی " حزب توده آنرا به یک استراتژی سازشکارانه سوق می‌دهد . تعارض استراتژی حزب توده با یک استراتژی لنینیستی آشکار است . استالین ، در سال ۱۹۲۴ ، مدلل می‌دارد که پیروزی انقلاب اکتبر مرهون آن بود که بلشویکها همواره پیشاهنگام مبارزه با آلترناٹیوهای غیر کارگری بودند . استالین می‌نویسد :

" قانون بنیادی استراتژی لنینیستی عبارت از چیست ؟ عبارت از تشخیص آن است که :

(۱) خطرناکترین تکیه‌گاه اجتماعی دشمنان انقلاب در دوره اوجگیری انقلاب احزاب سازشکار می‌باشند ،

(۲) سرنگونی دشمن (تزاریسیم یا بورژوازی) بدون منفرد ساختن این احزاب ناممکن است ،

(۳) لذا در دوران تدارک انقلاب ، تلاش اصلی باید معطوف به سُزوی ساختن این احزاب و جدا کردن توده‌های وسیع زحمتکشان از آنان باشد .

دردوره مبارزه با تزاریسیم ، دوران تدارک انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، خطرناکترین تکیه‌گاه اجتماعی تزاریسیم حزب سلطنت طلبا زلیبرال یعنی حزب کادتها بود ... در آنزمان بسیاری از افراد از درک این خصوصیت استراتژی بلشویکی قاصر بودند و بلشویکها را متهم می‌ساختند که دچار بیم مفرط نسبت به کادتها هستند و مبارزه آنها با کادتها مانع از مبارزه با دشمن اصلی - یعنی تزاریسیم - است ...

دردوره تدارک انقلاب اکتبر عرصه نبرد تغییر کرد . تزاراز میان رفت . حزب کادت از یک نیروی سازشکار به نیروی حاکم و عامل اصلی امپریالیسم تبدیل گردید ... در این دوره خطرناکترین تکیه‌گاه اجتماعی امپریالیسم احزاب دموکراتیک - خرده بورژوازی منشویک واس . ار بودند ... در آنزمان بسیاری از افراد از درک این خصوصیت تاکتیک بلشویکها قاصر بودند و بلشویکها را متهم می‌ساختند که دچار نفرت مفرط نسبت به منشویکها واس . ارها شده اند و هدف اصلی را کلا " فراموش کرده اند . ولی تمام دوره تدارک انقلاب اکتبر گواه آن است که بلشویکها تنها در سایه این تاکتیک توانستند پیروزی انقلاب اکتبر را تضمین کنند . " (استالین ،

لنینیسم ، جلد اول ، صفحات ۱۲۵-۱۲۴)

بلشویکها همواره روشن می‌ساختند که هرگونه ائتلاف با سازمانهای سیاسی خرده بورژوازی بناگزیب دارای جنبه مشروط و موقت است (لنین ، منتخب

آثار، جلد اول، صفحه ۵۰۲). رویزیونیستها، اما، درسیاست "اتحاد و انتقاد" خویش، برجسته، اتحاد تاکیدی می‌ورزند و این اتحاد را درازمدت و استراتژیک می‌خوانند. چنانکه حزب توده نیز حمایت خویش از خط امام را استراتژیک تلقی می‌کرد. طبیعی است که در منطق حزب توده، تمامی جنایتهای این "متحد استراتژیک"، که بنیادی ترین حقوق دموکراتیک نوده‌ها را نقض می‌کند و به ارتجاعی ترین سیاستهای ضدکارگری توسل می‌جوید، فرعی و غیرعمده است. حزب توده از این نیز فراتر می‌رود و به لجن پراکنی بر ضد نیروهای انقلابی می‌پردازد و از سرنوشت دردناکی سخن می‌گوید که "گروه اقلیت و گروه دهقانی از چریکهای فدایی و بلاخره سازمان مجاهدین خلق ایران در نتیجه، خیانت آشکار رهبران شان به آن دچار گردیدند" (مسائل انقلاب و مواضع ما، ۲، صفحه ۴۶). حزب توده "تروریسم کورگروهی چپ رو را محکوم می‌کند و لزوم سرکوب ضدانقلاب را زیر هر ماسکی که وارد میدان شود، ضروری می‌داند". بدینسان این حزب نه تنها جنایات متحد استراتژیک خود را افشا نمی‌کند، بلکه ضرورت سرکوب "گروههای چپ رو"، یعنی پیشاهنگان مبارزه بر ضد ارتجاع حاکم، را به هیأت حاکمه یاد آورو متذکر می‌شود.

سیاست حزب توده مبتنی بر سازش و مُطمانت، و تبعیت مبارزه، طبقه، کارگر از مبارزه، ضد امپریالیستی خرده بورژوازی است. حزب توده پیروایین منطق است که "مبارزه، پرولتاریا و مبارزه برای دموکراسی ... نباید نیروهای درگیر با امپریالیسم را برمانند و در مبارزه، ضد امپریالیستی اخلال کنند. این منطق در شرایطی که نیروهای غیر پرولتاری پرچمدار ضدیست با امپریالیسم باشند و بویژه اگر این نیروها ضد دموکراتیک و ضد کارگر هم باشند طبقاً، سازشکاری، قربانی کردن دموکراسی و تعطیل مبارزه، طبقاتی را بدنبال می‌آورد" (راه کارگر، اردیبهشت ۱۳۶۳). حزب توده خود اظهار می‌دارد که "نهضت و عنامری که حتی نظریه، سلطنت طلب دارند و متکمی بر دموکراسی هم نیستند، اما در صحنه، عمل با امپریالیسم درگیرند، انقلابی‌اند" (نامه، مردم، شماره، ۵۰۲، ۱۳۶۰). این استدلال زمینه را برای دفاع وسیع از حکومت سرکوبگر اسلامی فراهم می‌سازد. حمایت استراتژیک از این رژیم جنایتکار حاصلی مگر نقض اصول مارکسیسم - لنینیسم و خیانت به جنبش کارگری در بر ندارد.

درسیاستهای حزب توده "وحدت خلق" مقدم بر مبارزه، مستقل پرولتاریا برای کسب هژمونی قرار می‌گیرد. موافق این دیدگاه، عامل تعیین کننده درسیاستهای رژیم خمینی و سایر نیروهای بینا بینی نه چگونگی برخورد آنها با طبقه، کارگر و سازماندهی آن، بلکه خصلت "ضد امپریالیستی" آنان است. حال آنکه بلشویکها تاکیدی می‌ورزیدند که دفاع از جنبشهای غیر کارگری تنها آنگاه مجاز است که این جنبشها براساس انقلابی‌اند، یعنی

آنگاه که نمایندگان این جنبشها مانع از آموزش و سازماندهی توده‌های وسیع تحت‌استثمار نمی‌شوند (لنین، منتخب آثار، جلد ۱۰، صفحه ۲۴۱). تنها آن نیرویی از خصلت پایداری و مپریالیستی برخوردار است که نه برعکس بلکه کارگر بلکه بر ضد سرمایه و حاکمیت آن موضع می‌گیرد. تجربه، انقلاب بهمین می‌آموزد که مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه سرمایه‌داری، پایگاه اجتماعی امپریالیسم، جدا نیست. درست است که پرولتاریای ایران نمی‌تواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا قرار دهد؛ اما از سوی دیگر گانه و شیکه، پیروزی انقلاب دموکراتیک در جامعه ما سمت‌گیری سوسیالیستی آن خواهد بود. چنانکه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اظهار می‌دارد:

" این انقلاب برای پیروزی قطعی و نهایی خود باید سمت‌گیری مشخص سوسیالیستی داشته باشد، از اینرو یک مرحله، گذار به سوسیالیسم محسوب می‌شود... راهی که پیرو، انقلاب ایران طی خواهد کرد از سرمایه‌داری وابسته به دموکراسی توده‌ای، از دموکراسی توده‌ای به سوسیالیسم است. ما باید در مرحله، جداگانه ما بهم پیوسته، انقلاب روبرو هستیم... هرگونه گسست در این پیرو، به معنای شکست انقلاب خواهد بود" (بولتن میا حشرات، شماره ۷). تداوم و پیشروی انقلاب دموکراتیک بدون تحقق برنامه، حداقل پرولتار یا میسر نخواهد بود.

حزب توده اکنون نیز از ضرورت برپایی یک " ائتلاف ملی " سخن می‌گوید. (جالب توجه است که این ائتلاف از جمله سازمان چریکهای فدایی، سازمان مجاهدین، و سازمان فداییان (" گروه کشتگر ") را در بر می‌گیرد. حزب توده تا چندی پیش از " خیانت آشکار " رهبری چریکهای فدایی و مجاهدین سخن می‌گفت و " گروه کشتگر " را " باند توطئه‌گر " می‌نامید. حزب توده که قادر به برخورد انقلابی با مواضع پیشین نیست، ترجیح می‌دهد این نکات را مسکوت گذارد. رهبری حزب توده می‌کوشد با تحریف مواضع قبلی و یافتن چند جمله، مناسب و مقتضی اثبات نماید که همه چیز مطابق " پیش‌بینی‌های اصولی " آن به پیش رفته است. حزب توده با طرح شعار ائتلاف ملی تداوم پیش پوپولیستی خود را آشکار می‌ماید. این حزب که کارکنان آن است که سه هژمونی نیروهای غیر کارگری با تحقق " راه رشد غیر سرمایه‌داری " تضادی ندارد. لنین در پاسخ به چنین توهانات اپورتونیستی است که اظهار می‌دارد: " یا تحت رهبری پرولتاریا یا تحت رهبری سرمایه‌داران - هیچ راه بینا بینی وجود ندارد... تمامی تعالیم مارکس‌نشان می‌دهند که چون خرده مالک‌گان صاحب ابزار تولید و زمین می‌باشند، مبادله، میان آنان الزاماً " به‌رشد سرمایه، و همزمان به‌تفادکار سرمایه، می‌انجامد... آنجا که پرولتاریا نتوانسته است رهبری انقلاب را در دست گیرد، این نیرو همواره تحت رهبری

در پایان لازم است، هرچند به اختصار، برداشت حزب بوده از دموکراتیسم انقلابی، و تعارض آن با دیدگاه لنینی، را مورد توجه قرار دهیم. می‌دانیم که حزب بوده "خط امام" را بمنابه، یک نیروی دموکرات انقلابی ارزیابی می‌کرد. اعطای لقب دموکرات انقلابی به خمینی و اعوان وی مبتنی بر یک برداشت معمول از مفهوم دموکراتیسم انقلابی است. لنین، در مقاله "خطر فلاکت و راه مبارزه با آن"، می‌نویسد: "... سیادت بورژوازی با دموکراتیسم واقعا "انقلابی آشتی ناپذیر است". در قرن بیستم و در کشور سرمایه‌داری اگر کسی بترسد از اینکه بسوی سوسیالیسم گام بردارد نمی‌تواند دموکرات انقلابی باشد... یا باید دموکرات انقلابی در کردار باشد در این صورت از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نه‌ترساید. و یا باید از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم هراسید... مجاهدات "انقلابی - دموکراتیک" کارگران و توده‌های دهقانان را به شیوه "ارتجاعی - بوروکراتیک سرکوب نمود. حد وسط وجود ندارد". بر اساس کدام ملاک می‌توان یک نیرو را دموکرات انقلابی خواند؟ لنین روشن می‌سازد که یگانه ملاک چگونگی برخورد آن نیرو با طبقه کارگر است. وی می‌نویسد: "دموکراسی روسیه کنونی بری اینکه واقعا "انقلابی باشد، باید با پرولتاریا اتحاد هرچه محکمتری داشته باشد و از مبارزه، وی که یگانه طبقه، تا به آخر انقلابی است، پشتیبانی نماید". نیرویی که از پیشروی بسوی سوسیالیسم می‌هراسد بناگزیر به ارتجاع و بورژوازی خواهد پیوست: "یا باید به پیش رفت و یا به قهقرا... بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم و بدون انجام اقداماتی برای رسیدن به سوسیالیسم نمی‌توان به پیش رفت".

جذب توده، دهقانان و اقشار بینا بیتی تنها آنگاه امکان پذیر است که پیشاهنگ به افشای بیرحمانه، سازشکاریهای احزاب خرده بورژوا، و اشتلاف آنان با بورژوازی، برخیزد. تنها استحکام، توان، و اصلیت نیروهای پرولتری است که می‌تواند بر نوسان و تزلزل خرده بورژوازی فایق آید و آنرا به اتحاد با پرولتاریا سوق دهد. پیشاهنگ باید توده‌ها بیا موزد که مبارزه، ضد امپریالیستی مستلزم نبرد بر ضد نظام سرمایه‌داری در تمامیت آن می‌باشد. پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک بدون رهبری طبقه کارگر، و بدون سمت گیری سوسیالیستی ناممکن است. /

از ویژگیهای سمت‌گیری سوسیالیستی در نیکاراگوئه

انقلاب نیکاراگوئه تجربه‌ای غنی در میان انقلابهای دموکراتیک که به سمت سوسیالیسم حرکت می‌کنند را ، همراه با جنبه‌های منحصر به فردش ، عرضه می‌دارد که می‌تواند به دانش تاریخی ما بیفزاید . خط رهبری این انقلاب ، درجه مشارکت توده‌ها در پروسه تحکیم آن ، وجود سازمانهای توده‌ای ، نحوه عملی ساختن دموکراسی سیاسی ، برخورد به دیسمن ، برنامه‌ریزی اقتصادی و شکل مواجهه با طبقه مدافع سرمایه از جمله جنبه‌های قابل توجه این انقلاب می‌باشند . گسترش‌های اخیر در نیکاراگوئه ، در صورتیکه امپریالیسم آمریکا در این کشور مداخله مستقیم نظامی نکند ، نمونه ارزنده‌ای برای بازنگری سمت‌گیری سوسیالیستی در یک کشور توسعه

نیافته خواهد بود. اکنون مبارزه با ضدانقلاب ملج و تحت حمایت ایالات متحده آمریکا جدی ترین خطر برای روند انقلابی به شمار می آید که بسیاری از گسترش های مورد بحث را تحت الشعاع خود قرار داده است. پیشرفت پیرویه انقلابی در نیکاراگوئه نمونه ارزنده دیگری را در کنار انقلاب کوبا پیش چشم خلقهای آمریکای لاتین و سراسر دنیا قرار خواهد داد. منابع مادر تنظیم این مقاله بطور عمده عبارت بوده اند از: کتاب "انقلاب نیکاراگوئه" نوشته "هانری ویر"، از انتشارات "ورسو"، ۱۹۸۱، کتاب "نیکاراگوئه تحت محاصره" مجموعه ای از مقاله ها، مباحثه ها و اسناد که در ژورنال "کانتمپوراری مارکسیسم" به چاپ رسیده، از انتشارات "سین ته سیز"، ۱۹۸۴، مقاله "گسترش های نویسن در نیکاراگوئه" نوشته "استیو واتروس" در ژورنال "سویالیست پولیتیکز"، اکتبر ۱۹۸۴.

رهبری انقلاب: **مسأله هژمونی** - در جریان پدید آمدن وضعیت انقلابی و در طی قیام ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۹ که به سرنگونی دیکتاتوری در نیکاراگوئه انجامید، نیروی هژمونیک "جبهه آزادی بخش ملی ساندنیست" (FSLN) بود. زیر رهبری این سازمان، ائتلاف وسیعی با شرکت سازمانهای سیاسی کوناگون نیکاراگوئه، از جمله احزاب و شخصیت های وابسته به بورژوازی لیبرال (مدحکومت مطلقه) تشکیل شد که در کلیت خود تمامی قشرهای جامعه نیکاراگوئه را، منهای خاندان دیکتاتور سوموزا و نیروی سرکوب نظامی او، نمایندگی می کردند. از فردای پیروزی قیام مبارزه طبقاتی میان جبهه ساندنیست و نمایندگان بورژوازی نیکاراگوئه آغاز شد که به شکل های کوناگون تاکنون ادامه داشته است. برای فهم ماهیت این مبارزه روشنگری این نکته مهم بوده است که آیا "جبهه ساندنیست" یک نیروی عمدتاً رادیکال خرده بورژوازی است یا نیروی پرولتری. باره ای ویژگیها باعث شده که عده ای از مارکسیست های غربی "جبهه ساندنیست" را نیروی خرده بورژوا با تمایلات سوسیال دموکراتیک رادیکال در شمار آورند؛ ترکیب عمدتاً "بورژوازی دولت موقت بازسازی ملی بلافاصله پس از پیروزی قیام (از ۱۸ اوزیرکابینه فقط ۳ نفر ساندنیست بودند)، حفظ بخش خصوصی در اقتصاد، به رسمیت شناختن حقوق و آزادی های بورژوازی حتی برای احزاب بورژوازی بزرگ، وجود نیروهای مذهبی هم درون جبهه ساندنیست و هم در مقامات بالای دولتی، داشتن مقام ناظر در انتربانسیونال سویالیستی یعنی مجمع احزاب بورژوازی سوسیال دموکرات و سویالیست، منع مجازات اعدام حتی برای مقامات رژیم گذشته و مهمتر از همه ۳ اصل عمده ای که رهبری ساندنیست رسماً "برای اداره کشور عنوان نموده، یعنی پلورالیسم (کثرت گرایی) سیاسی، اقتصاد مختلط و عدم وابستگی در روابط بین المللی از جمله این ویژگیها بوده اند. این عده پیش بینی می کردند که

"جبهه" ساندنیست"، مثل هر سازمان خرده بورژوازی دیگر در قدرت در وهله نخست با راست افراطی و "چپ روی" هردو مبارزه خواهد کرد، اما در دراز مدت طی پروسه‌ای نظیر چرخش به راست در پرتغال بعد از ۱۹۷۴، راه را برای به قدرت رسیدن بورژوازی هموار خواهد ساخت. این استنباط تا چه اندازه با واقعیت مطابقت داشته و دارد؟

جبهه" ساندنیست در سال ۱۹۶۲ بعنوان یک سازمان چریکی، با چشم داشت به رهبری انقلاب کوبا بنیانگذاری شد. در ماه ژوئیه ۱۹۶۲، "کارلوس فون سه‌کا آمادور" به همراه "سیلویوما یورگا" و "توماس بورخه" جبهه" آزادی بخش ملی ساندنیست (FSLN) را پایه گذاشتند. هدف آن بود که همان راه و نمونه، انقلاب پیروز مند کوبا، دستاورد جنبش ۲۶ ژوئیه به رهبری فیدل کاسترو، را در پیش بگیرند. آنها مارکسیسم را راهنمای عمل و شیوه، کار خود قرار دادند. "کارلوس فون سه‌کا آمادور"، خود در ارتباط با حزب سنتی طرفدار شوروی در نیکاراگوئه - که نام آن رسماً "حزب سوسیالیست نیکاراگوئه" (PSN) می‌باشد - از دهه پنجاه در دانشکده حقوق دانشگاه لئون از اولین بنیانگذاران هسته‌های مارکستی بود. او بعنوان نماینده سازمان خود به ششمین فستیوال جوانان و دانشجویان در اتحاد شوروی رفت. مشی رفورمیست حاکم بر PSN که زیر دیکتاتوری سوموزا می‌خواست از راه‌های مسالمت آمیز به دموکراسی و سوسیالیسم برسد، او را معتقد ساخت که باید به جنبش چریکی آمریکای لاتین بپیوندد. وی سپس در سفری به کوبا با "چه‌گوارا" ملاقات کرد و از او تجربه آموخت، در سال ۱۹۶۲ به نیکاراگوئه بازگشت و ایدئولوژی FSLN را که تلفیقی از ساندنیسم و مارکسیسم بود ارائه داد. او در آن زمان نوشت که جنبش ساندنیست خود را سوسیالیست می‌داند اما همزمان نسبت به تجارب موجود سوسیالیسم دیدگاهی انتقادی را برای خود محفوظ می‌دارد. میان سالهای ۶۲ تا ۶۷ جنبش ساندنیست از لحاظ تئوری و استراتژی بسیار تحت تاثیر تجربه کوبا عمل می‌کرد. در این سالها تجربه جنبش چریکی در جنگل (جنگ مسلحانه پیش‌آهنگ) در عمل با شکست‌های پیاپی روبرو شد و تنها دستاورد آن اتوریتی محدود معنوی به استعانت نام ساندینو بود که نزد مردم نیکاراگوئه دارای ارج بود. شکست مشی چریکی باعث شد که جبهه" ساندنیست بعداً "نمونه" انقلاب ویتنام را سرمشق خود قرار دهد و از آن پس استراتژی "جنگ توده‌ای طولانی" را با تاکید بیشتر روی کار سیاسی در میان توده‌ها در پیش گیرد. در سال ۱۹۷۰، ناگامی‌های FSLN در پهنه نبرد سبب شد که برای مدت چهار سال کلیه فعالیت‌های نظامی را کنار بگذارد. هنگامی که در دسامبر ۱۹۷۴ جبهه" ساندنیست نبرد را از سر گرفت فقدان چشم انداز استراتژیک، پس

از یک دهه شکست بی‌وقفه، در جنبش‌های آمریکای لاتین در همه جا به چشم می‌خورد. در سال ۱۹۷۵ یک فراکسیون بنام "گرایش پرولتری" به رهبری "جیمی ویلک" (وزیر کشاورزی فعلی)، "کارلوس نونهز" (رئیس فعلی شورای دولتی - کنگره، نیکاراگوئه) و "لوئیس کاریون" که ماجراجویی مسلحانه را مردود شناخته و به کار سیاسی در میان پرولتاریا معتقد شده بودند از FSLN اخراج می‌شوند. سال بعد در "جبهه" یک جناح بندی دیگر بوجود می‌آید. گرایش "جنگ توده‌ای طولانی" (GPP) که "توماس بورخه" (وزیر کشور فعلی)، "هانری روبیز" و "بایاردو آرکه" آنرا رهبری می‌کردند همچنان سعی در نگهداشتن و ارائه مثنی جنگ پارتیزانی در میان روستائیان را داشتند؛ در مقابل، یک گرایش جدید به نام "جناح سوم" به رهبری "دانیل ارتگا" (رئیس جمهور فعلی)، "هومبرتو ارتگا" و "ویکتور تیرادو" که مدافع جنگ چریکی شهری بودند (منابع چریک‌های شهری "توپامارو" در اروگوئه) بوجود می‌آید. "جناح سوی" ها کسه تا کید داشتند شرایط عینی قیام ملی فراهم شده، در سال ۱۹۷۷ اکثریت نیروی جبهه را از آن خود ساختند. در آن زمان در رهبری سازمان ۴ نفر از گرایش جناح سومی و دو نفر از گرایش جنگ توده‌ای طولانی حضور داشتند. در اواسط ۱۹۷۸ عملاً رهبری سازمان به دست دانیل اورنگا و هومبرتو اورنگا و تیرادو رهبران "جناح سوم" افتاده بود. بولمیک سیاسی در میان ۳ گرایش موجود ساندنیست، که همگی خود را نماینده راستین می‌خواندند گرم درگیر بود تا اینکه پدیده آمدن وضعیت انقلابی باعث شد آنها اختلافات را کنار نهاده و دوباره متحد شوند.

جناح "جنگ توده‌ای طولانی" (GPP) که از تجربه‌های چین و ویتنام تاثیر گرفته بود و بر جنگ پارتیزانی در مناطق روستایی تاکید داشت، در نظر داشت در کوهستانهای شمال نیکاراگوئه "مناطق آزاد شده" را بوجود آورده و از آنجا بعنوان پایگاه به شهرها حمله برده و جنگ شهری را به راه اندازد. برقراری مناطق آزاد شده هدف استراتژیک این گرایش بود و فعالیت‌های سیاسی از جمله کار در اتحادیه‌های کارگری و جنبش دانشجویی تنها بعنوان منبع جذب نیرو برای جنگ چریکی به شمار می‌آمد. علاوه بر آن، بی‌خاطراعتقاد این جناح به حتمی بودن مداخله نظامی امپریالیسم آمریکا، بدون وجود مناطق نظامی آزاد شده مبارزه انقلابی از نظر آنها با شکست روبرو می‌شد.

"گرایش پرولتری"، در نقطه مقابل، با مطرح کردن سنت کلاسیک مارکسیستی، همه فعالیت خود را در میان طبقه کارگر شهری، اقشار نیمه پرولتر و جوانان بعنوان نیروهای محوری انقلاب، متمرکز کرده بود. به‌گمان آنها، استراتژی GPP در نهایت به منزوی شدن نیروی انقلاب در

نقاط دوردست و تک افتاده، جدا از فعالیت اصلی توده‌ها در مراکز شهری می‌انجامید. شرط پیروزی پایه داشتن در یک جنبش مستقل همگانی و نیرومند بود " ماجراجویی نظامی " که قهر مسلحانه انقلابیان را جانشین قهر توده‌ای می‌کرد از نظراین گرایش مردود بود. همینطور هراشتلافی که جناجهائی از بورژوازی ضد دیکتاتوری را دربرگیرد نیز نمی‌توانست یک منی انقلابی به‌شمار آید.

" جناح سومی " ها ، با گرایش " قیام طلب " ، با هر دو منی فوق مخالف بودند، این گرایش دو دیگری را متهم می‌کرد که به " جمع آوری منفعل نیرو " بسنده کرده‌اند با این تصور که میان تدارک مبارزه و خود مبارزه فاصله‌ای وجود دارد که می‌توان طی آن بدون مداخله سیستماتیک در مبارزه سیاسی و نظامی توأمان ، بطور منفعل به جمع آوری نیرو، سلاح و تجربه پرداخت. آلترناتیو آنان " جمع آوری فعال نیرو " ، استراتژی ای بود که بر حسب آن یک نیروی انقلابی کوچک ، در ائتلاف وسیع با قشرهای دیگر حتی بورژوازی می‌تواند دیکتاتوری را منزوی کرده و خود را آلترناتیو معرفی کند. منی مسلحانه آنان و حرکت به سوی قیام باعث می‌شد که تسلیم شیوه مبارزه بورژوازی نشوند بلکه تنها از نیروی اپوزیسیون آنها سود ببرند. این جناح معتقد بود که ارتش آمریکا مستقیماً در نیکاراگوئه مداخله نخواهد کرد. " جناح سوم " در سطح بین‌المللی توانست همکاری سوسیال دموکراسی اروپا را در روند انقلاب و پس از آن برای خود کسب کند. در واقع جناح سومی ها از یکسو وحدت برنامه و تشکیلاتی خود را قربانی سیاست ائتلافی خویش نکردند و از سوی دیگر سیاست " تنها کارگران بر علیه سرمایه داران " را نیز اتخاذ نکردند تا خرده بورژوازی و اقتدار بینایی را هم در صفوف خود نگه داشته باشند. از دیدگاه آنها ، تنها چنین سیاستی می‌توانست از شکاف درون طبقه حاکم سود برده ، دیکتاتوری را منزوی سازد و همزمان هژمونی منی مسلح و قیام خواهانه را تابع تاکتیک ائتلاف با بورژوازی سازد. موفقیت چنین سیاستی مستلزم آن بود که در هیچ مرحله‌ای به برنامه ، شیوه ، مبارزه و شعارهای بورژوازی امتیاز نداد ، بلکه برعکس با پافشاری بر منی انقلابی ناپیکبری بورژوازی را افشا نمود. در روند انقلاب نیکاراگوئه ، بهنگامی که چند سازمان بورژوازی با حمایت سیاست حقوق بشر کارتر - رئیس جمهور وقت آمریکا - تمیم گرفتند رژیم را منهای سوزا دست نخورده برجا گذارند و طی یک مرحله " گذار قدرت " منحصرأ به جای او بنشینند ، FSLN خود را بلافاصله از ائتلاف بیرون کشید و حملات نظامی اش را بر علیه نیروهای رژیم شدت بخشید. با یاد اشاره کرد که سازمان‌های اساساً " خرده بورژوازی ، ولو اینکه منی مسلحانه هم داشته باشند ، در چنین نوع ائتلافی به زودی زمین‌س را به

بورژوازی خواهند باخت. زیرا تمایلات نهان و آشکار ضد شوروی، شک و تردید در قبال سازمانهای پرولتری، نداشتن استراتژی و چشم انداز سوسیالیستی دولتی و توهم نسبت به "دموکراسی عام"، خوش باوری در قبال جناح لیبرال بورژوازی و امپریالیسم و سرانجام پراکامتیسیم سوداگرانسه، ایدئولوژیک این طبقه آن را در روند مبارزه به سمت معاملات نقد و نسیه با بورژوازی "دموکرات و طرفدار سرمایه داری محدود" خواهد برد. پایسه، مادی بورژوازی صنعتی و درجه، رشد نیروهای مولده در یک نظام سرمایه داری و کارکنکی و تجربه، سازمانهای بورژوا نیز این روندها را تسهیل خواهند کرد. جبهه، ساندنیست تاکنون از این گرایش ها مضمون بسوده است. در نیکاراگوئه وضعیت انقلابی تقریباً "به شکل کلاسیک خود پدید آمد. شکاف بی حصر درآمد، بی عدالتی اقتصادی - اجتماعی در حق توده، محروم بویسه کارگران صنعتی و کشاورزی، روستائیان کنده شده از زمین و رانده شده به حاشیه شهرها، بحران اقتصادی سرمایه داری وابسته، افزایش تورم و فساد بوروکراتیک - نظامی و فقر مزمن پس از یک دهه در سال ۱۹۷۸ به نقطه انفجار خود نزدیک شد. قتل رهبر بورژوا لیبرال اپوزیسیون، مدیر روزنامه، "لاپرن زا"، "پدرو خواکیم چامورو" از جرفه های آغاز انفجار بود. پس از آن تظاهرات وسیع توده ای، اعتصابات عمومی، و جایجا درگیری مسلحانه با رژیم و ارتش بتدریج وضعیت انقلابی را پدید آورد. رادیکالیزه شدن جنبش توده ای از یکسو و سرخستی سوموزا در برابر سازش با اپوزیسیون لیبرال و سرکوب و حشیانه، مردم غیر مسلح در شهرها و روستاها عملاً در اوائل سال ۱۹۷۹ همزونی جنبش را از بورژوازی لیبرال به "جبهه، ساندنیست" منتقل کرد. حملات مسلحانه، ساندنیست ها به قرارگاههای ارتش و پلیس ر حیه، قیام مسلحانه را در توده ها برانگیخت، به حیثیت سیاسی FSLN به دست افزود و حقانیت مبارزه قهرآمیز آنان را برای سرنگونی خاندان سوموزا در باور توده ها نشانید. تزلزل و سازشکاری سازمانهای بورژوا در این روند نیز بردامنه، پیروی توده ها از FSLN افزود و بیه پیروزی قیام ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۷۹ انجامید.

"جبهه، ساندنیست" هنگامی به وسیعترین اتحاد با بورژوازی لیبرال دست یازید که از موقعیت برتر خود در روند مبارزه، مسلحانه، خلق و در سطح جنبش توده ای و نیز پس از قیام در ارتش و میلیشیا و پلیس مطمئن بود. بر اساس تحلیل ثنوریک از وجود دیکتاتوری مطلقه و وابستگی به امپریالیسم آنها در روند انقلاب سعی کردند از وسیعترین اپوزیسیون ضد دیکتاتوری بهره گیرند و همزمان راه حل رفورم، و هرائتلاف سیاسی مبتنی بر برنامهم، رفورم حفظ دستگا ههای موجود دولت و بوروکراسی منهای دیکتاتوری - را سرودود شناختند. این در حالی بود که حزب محلی طرفدار اتحاد شوروی، یعنی

" حزب سوسیالیست نیکاراگوئه " ، تا آخرین لحظه پیروزی انقلاب از سیاست " وحدت ملی " و حکومت اشتلاف ملی زیر رهبری بورژوازی پیروی می‌کسرد . ساندنیست ها نسبت به تسخیر و حفظ قدرت سیاسی از خود هوشیاری کامل نشان دادند . یکی از رهبران FSLN ، " کارلوس کاریون " در مصاحبه ای در این رابطه گفته است : " ارتش و توده ها بنیادهای اصلی قدرت هستند ، و البته سؤال اقتصاد را هم نباید به فراموشی سپرد . اوضاع فعلا " به این نحو است که جبهه " ساندنیست همه " نیرو را در دست دارد - هم بخاطر اینکه ارتش تحت کنترل آن است و هم اینکه توده ها خود را با سازمان ما هم هویت می‌یابند . با این حال ، مادر کابینه و امر نظارت بر فعالیت اقتصادی بورژوازی را هم شریک کرده ایم . این چیزی بود که ما را قادر ساخت دیدگاتوری را منزوی کرده ، و تا آنجا که مربوط به بازسازی کشور بر طبق برنامه مان بود ، پایه را برای گذار به مرحله " عالی تر بنا نهیم . پس از ملی کردن تمام دارائی سوموزا ، حالا اگر آهسته تر حرکت کنیم زود تریبه سوسیالیسم نزدیک خواهیم شد . در غیر این صورت خطر ورشکست کامل و هرج و مرج و مداخله " خارجی می رود ... موقعیت ما ، تا حدودی ، درست برعکس وضعیت سالوادور آلنده در شیلی است که می‌گفت من کابینه را در اختیار دارم اما قدرت در دست من نیست ؛ اما فعلا " ما به رخ کشیدن قدرت را به ملاحظه می‌دانیم . " چه خطراتی همزونی ساندنیست ها را تهدید می‌کند ؟ بورژوازی هنوز امید دارد قدرت سیاسی را به چنگ آورد . محدود بودن کادر های با تجربه " ساندنیست و فقدان متخصصین انقلابی بازسازی اقتصادی کشور را متکمل می‌کند . رویکردهای پراگماتیستی در قبال بورژوازی (" اقتصاد مختلط " ، همینطور استفاده " بی ملاحظه از امکانات تخم می و فنی آنان ، استفاده از حمایت مالی مراکز بین المللی سرمایه داری ...) و اصولا " یک برخورد اکونومیستی نسبت بسسه بازسازی اقتصادی پس از انقلاب دیرپا زوده تفاد می‌انجا مدزیرا منطق مبارزه طبقاتی با قاطعیت خود را بر تالیات رهبری تحمیل کرده و از آنها می‌طلبد که سؤال قدرت سیاسی و سمت گیری سوسیالیستی اقتصاد را هر چه زود تر حل و فصل کنند . برنامه های اضطراری اقتصادی بالقوه می‌تواند انبوه خسرده بورژوازی را نسبت به انقلاب بدبین سازد و آثرابه زیر رهبری بورژوازی بکشاند . تزلزل همزونی ساندنیست ممکن است در موقوف خود آنها تفرق بوجود آورد . مبارزه " آشتی نا پذیر طبقاتی چه بسا عناصری را با تالیات اکونومیستی و یا دموکراسی خواهی غربی (مبارزه با " توتالیتاریانیم ") در نیمه راه به همکاری با بورژوازی لیبرال بکشاند . این مبارزه روندی اجتناب نا پذیر است که از رهبری انقلاب قاطعیت بیشتر خواهد طلبید . رهبری FSLN پس از تجربه " جدائی چند عنصر نا پیگیر ، اکنون نسبت به این خطرات خود را هوشیار رنگا داشته است . در سطح ایدئولوژیک ، باید به یاد داشت که همزونی

معنوی انقلاب زیرپرچم " ساندنیم " به دست آمدونه کمونیم ، اکثر مردم نیکاراگوئه در جریان و پس از پیروزی قیام تصور روشنی از "سویالیسم " و بطریق اولی کمونیست نداشته اند . از این لحاظ هژمونی ساندنیت ها ، در قیاس مثلا" با انقلابهای ویتنام یا چین دارای یک امتیاز منفی است . متروعت سیاسی یک نیرو در میان توده ، کم فرهنگ و به شدت مذهبی در کشورهای توسعه نیافته بانامی به جز " کمونیست " مزایا و مخاطرات خود را در پی دارد . (در سالهای بعد از انقلاب اکتبر ، گروههایی نه چندان قلیل از دهقانان که شیفته " بلشویک ها " بودند ، نسبت به " کمونیست ها " بیزاری نشان می دادند) با پیدایش کرد که اکنون " ساندنیم " دیگر فقط یک ایدئولوژی ناسیونالیستی نیست FSLN نیز دیگر آن سازمان چریکی بیست سال پیش نیست و در پروسه ، پروولترنیره شدن خود بیش از پیش حملهت یک سازمان پیشاهنگ را کسب می کند . در ژانویه ۱۹۸۱ ، اولین گروه ۵۰۰ نفره از کادرها ، کارت عضویت حزبی خود را دریافت کردند . معیارهای عضویت بسیار بالا در نظر گرفته شده و از اعضای جدید سابقه ، مبارزاتی پیش از قیام و شرکت فعال و انضباط در پروسه ، انقلابی بعد از قیام را طلب می کند . آثار و نوشته هایی که در داخل FSLN مطالعه می شود علاوه بر نوشته های ساندینو و رهبران FSLN ، کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم و تفسیرهای رسمی اتحاد شوروی در مورد آنها است . در کتابفروشی های نیکاراگوئه آثار کلاسیکها و کتابهای شوروی یک چهارم فضا را اشغال کرده است - آثار انتشارات پروگرس مسکو فروش خوبی می کنند . از سوی دیگر ، کتابهای نویسندگان غیر ارتدوکس نیز در دسترس است و بوسیله کادریهای FSLN خوانده میشود . آثار لوئی آلتوسرو پلسوئیزی از این زمره هستند . دسترس به کتابها قدغن نیست و مطالعه و عمل گروههای مارکسیست مستقل از FSLN نیز آزاد می باشد . فذ کمونیم ، عادات کهنه و سایر اندیشه های عقب افتاده ترمز عمده ، داخلی بر سر راه پیشرفت اجتماعی در نیکاراگوئه است ، اما FSLN سخت در کار آن بوده است که با تبلیغ و ترویج از ضد کمونیم ، فردگرایی ، مصرف گرایی ، مردسالاری و خرافات در آگاهی جمعی بکاهد . اگر از ملاکهای عمده ، یک جریان پروولتری مبارزه با سرمایه داری و امپریالیسم ، مبارزه در راه سازماندهی مستقل طبقه ، کارگرو تامين و حفظ رهبری سیاسی آن ، همکاری نزدیک با اردوگاه سویالیست و داشتن چشم انداز ویرانه سه ، دراز مدت برای رسیدن به سویالیسم باشد ، FSLN به این الگو همیشه نزدیکتر است .

" پلورالیسم سیاسی " ، دموکراسی توده ای و دموکراسی کارگری - پلورالیسم (کثرت گرایی) مفهومی است که از ایدئولوژی بورژوازی به وام گرفته شده است . در دموکراسی غربی ، این سیستمی است که در آن جناحهای در قسدرت

آزادندتا بایکدیگر دراینمورد که چگونه می‌شود سرمایه‌داری را بهتر گرداند به مباحثه پردازند. درنیکاراگوئه پس از انقلاب آزادی اکثر احزاب ازجمله حزب‌های بورژوازی و نشیات و رادیکال‌های آنها تامین شد. حزبی که درشورای دولتی (پس از پیروزی قیام) نماینده داشتند، هرکدام ساختمان و مرکز مستقل و مدارس حزبی خود را دارند و نشیات‌تشان را به آزادی منتشر می‌کنند و از آزادی تجمع و تظاهرات برخوردار هستند. نیروهای سیاسی بر سرحدومرزی که اپوزسیون سیاسی در عمل مساوی با حمایت از ضدانقلاب می‌باشد با هم مناجره دارند. PSIN این نکته را روشن کرده که "پلورالیسم" درنیکاراگوئه آنچنان ولنگ و واکنش‌گرا نیست که همه چیز درطبق اخلاص باشد و عنوان کرده است که انتخابات نیز عقبه "ساعت پیشرفت اجتماعی را به عقب باز نخواهدگرداند. پنجاه هزار نفر از مردم نیکاراگوئه جان خود را فداکردند تا سوموزا برافتد و اکنون به طرفداران رژیم او اجازه بازگشت داده نخواهد شد. از طرف دیگر احزاب بورژوازی تا کنون اجازه داشته‌اند به هر نوع فعالیتی دست‌بزنند منهای جمع آوری سلاح و مهمات، تبدیل سرمایه به نقدینه، انتشار اسرار نظامی یا اکازیب مربوط به اقتصاد. "جیمی ویلوک" از رهبران ساندنیست، عضو شورای رهبری و وزیر کشاورزی، درمباحثه‌ای عنوان می‌کند که: "... بایست اذعان کنیم شهروندانی وجود دارند که بکلی دارای نظرات دیگری هستند، و این حق را هم دارند که دارای عقاید متفاوتی باشند. مسئولیت ما این است که آنها را متقاعد کنیم. اما اگر متقاعد نشدند، از این حلقه برخوردارند که برای آراء خود مبارزه کنند، ناجایی که با ضرورت تاریخی ساختمان جامعه نوین در تعارض نیستند. آنها می‌توانند ساندنیست باشند، می‌توانند بر علیه ^{حزب} ساندنیست بعنوان یک حزب موضع بگیرند، می‌توانند از ما انتقاد کنند، اما نمی‌توانند بنیادهای جامعه نورا، که متضمن منافع تاریخی خلق نیکاراگوئه است، مورد حمله قرار دهند... این افراد حتی می‌توانند غیر انقلابی باشند، اما نمی‌توانند ضد انقلابی باشند."

درنیکاراگوئه رسانه‌های خبری چپ می‌باید قبلاً به تائید مقامات سانور برسند و رسانه‌های الکترونیک نیز دارای محدودیت‌هایی هستند، با وجود این برای انجام انتخابات این مقررات تقلیل داده شده بود. نیروهای راستگرا حتی درخواست کرده بودند که مزدوران "کونترا" (ضد انقلابیان سوموزائی که رسماً از جانب دولت ایالات متحده مسلح شده و از مرز هندوراس به عملیات مسلحانه تخریبی، قتل و کشتار و تسرور بر علیه دولت و اهالی نیکاراگوئه مشغول هستند) نیز باید در انتخابات شرکت داشته باشند. ممنوعیت کار احزاب و گروه‌های راستگرا در نیکاراگوئه

مورد بحث بسیار بوده است، اما در صورت عدم مداخله آمریکا، احتمال این اقدام بر علیه آنها ناچیز است. ظاهراً "رهبران PUN" معتمدی که در حال حاضر نفع چندانی در آرمیان برداشتن این آفات که مورد علامه، دنیای سرمایه‌داری‌اند وجود ندارد، بلکه شاید این عمل ریاست هم باشد. اگر بورژوازی آنچنان قدرتی می‌داشت که خطری جدی به شمار آید ممکن بود اقدامات شدیدتری لازم آید. از آنجا که ارکان مرکزی رهبری انقلاب و نیز ارتش، پلیس و میلیشیا در دست PUN، که از حمایت عظیم توده‌ای برخوردار می‌باشد، است به نظر می‌آید که ساندنیست‌ها از محور عناصر بورژوا درکابینه آنچنان هراسان نباشند. به خاطر ملاحظات عملی از قبیل مهارت و روحیه، کسب و کار و کسب حمایت‌های بین‌المللی فعلاً" بسا بورژوازی مدارا می‌تواند.

در زمینه حقوق اهالی، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، در زمان حکومت موقت، در اوت ۱۹۷۹ "قانون حقوق و تأمینات شهروندان نیکاراکوئه" به تصویب رسید که بر طبق آن نه تنها محضورات یک وضعیت امطاری نظیر ترور سرح برقرار نمی‌شود بلکه بر عکس بسیاری از آزادی‌های بورژوازی به رسمیت شناخته می‌شود: مجازات اعدام لغو می‌شود، ۷۵۰۰ نفر از اعمای گارد ملی سوموزا، از جمله شکنجه‌گران آن رژیم، که دستگیر شده بودند از دادگاه و کیل برخوردار می‌شوند و حداکثر مجازاتشان ۳۰ سال زندان مقرر می‌شود. کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر بطور مرتب از زندانها بازرسی می‌آورد، اجازه، توفیق افراد تنها بوسیله، قاضی صادر می‌شود. شهروندان نیکاراکوئه می‌توانند آزادانه به کشور وارد یا از آن خارج شوند. در ماه مه ۱۹۸۰ "قانون حمایت" شهروندان به تصویب رسید که طبق آن اگر کسی فکر کند که از سوی معامی، دادگاه یا ابلاغیه‌ای با او بطور غیر عادلانه رفتار شده، حق شکایت به "دادگاه شکایات" را دارد که می‌تواند بنا به آخرین مرجع "دادگاه عالی" نیز به دادخواهی برده شود.

PUN که سرکردگی سیاسی را در نیکاراکوئه دارا است خود بوسیله‌ی "هیئت رهبرگامی" متشکل از ۹ مرد (۳ نفر از هر کدام از گرایش‌های قبلی از اتحادشان در آسانه، انقلاب وجود داشتند) رهبری می‌شود. "هیئت رهبری ملی" از مناورت "مجلس ساندنیست" متشکل از دیگر رهبران PUN بهره می‌گیرد. خود PUN در داخل ائتلافی حکومت می‌کند که "جبهه، میهنی انقلابی" (FPR) نام دارد. این جبهه، ائتلافی به جستجوی PUN در برگزیده، حزب سوسیالیست نیکاراکوئه (PUN) و حزب سوسیال مسیحی خلق (PPSC) می‌باشد. "شورای دولت" ناپیش از انتخابات اخیر دارای ۵۱ عضو بوده که نمایندگان تمام بخش‌های سازمان یافته، جامعه، نیکاراکوئه

از جمله سازمانهای نوپای، انجمنهای مشاغل حرفهای، دانشجویان، فداسیونهای کارگری و ۹ حزب سیاسی در آن حضور داشتند. در شورای دولت FSLN و حامیان اکثریت را دارا هستند.

کلیسای کاتولیک از پرقدربترین نهادها در نیکاراگوئه است. کلیسا با قرن ها سنت خود در این کشور، در سال ۱۹۷۹ از حمایت تقریباً ۹۰٪ اهالی برخوردار بوده است. آرتا که بورژوازی سرمایه، ایدئولوژیک یا سیاسی زیادی از آن خود ندانسته، از کلیسا بعنوان حربه، عمده، مبارزه، طبقاتی بهره گرفته است. مقامات محافظه کار سلسله مراتب کلیسای کاتولیک، پرقدربترین نیروی سازمان یافته را استگرا در نیکاراگوئه را تشکیل میدهند. اسفد اعظم " اوباندوی - براؤ " از پیش از پیروزی انقلاب سعی داشته است قدرت و نفوذ ساندنیست ها و برنامه های آن ها را خنثی سازد و در این راه از حمایت بسیاری از کشیشهای بومی و اعضای عقب مانده، کلیسا برخوردار بوده است. مقامات کلیسا به حزب دست راستی سوسیال مسیحی از همه نزدیک تر هستند. آنها تلویحا " از کوشهای نیرو هسای ارتجاعی در بایکوت کردن اسبابات اخیر حمایت کردند تا در سطح بین المللی انتخابات را از اعتبار بیاندازند. از سوی دیگر، در سطوح پائین سلسله مراتب کلیسا مبارزه، طبقاتی حادی جریان دارد. کشیش های غیر بومی (اکثریت) رادیکال هستند و بسیاری از آنها در کوش های سازماندهی " جامعه، مسیحی پایه " که راه را برای حمایت نوپای از FSLN همسوار ساخت مشارکت ورزیده اند. از میان این گروه بسیاری پست های دولتی دارند، از جمله وزیر فرهنگ (ارتستوکار دنال) و وزیر امور خارجه (میکوتل داسکوتو). سلسله قدرت در کلیسا سعی کرده است کشیش ها را از احراز مقام های دولتی بازدارد. FSLN عمدتا " از دخالت در امور نهادهای مذهبی پرهیز کرده و این علیرغم پروکاسیونهای بسیار آنها بوده است. دولت در کلیساها و مدارس خصوصی یک درس در مورد ساندنیست و پروتستانت انقلابی به اجرا گذاشته اما این مدارس کماکان می توانند شیوه، تدریس مطالب دینی خود را طبق روال معمول شان ادامه دهند. آینده تعیین کننده خواهد کرد که اختلاف کنونی میان انقلابیان مارکسیست و مسیحی به چه صورت در خواهد آمد. شاید مهم ترین دستاورد " جبهه، ساندنیست " پنج سال پس از انقلاب آن باشد که توانسته است مشارکت نوپای در روند انقلابی را تحکیم و تعمیق بخشد. بدون پشتیبانی خود انگیخته، مردمی از رهبری FSLN، نه قیامی که به پیروزی ۱۹۷۹ منجر شد، و نه پیشرفت های اجتماعی برداشته، پس از آن هیچکدام به وقوع نمی پیوست. مبارزه وسیع برای با سواد سازی، برای بهداشت و دفاع ملی همه مدیون میلیونها ساعت کار داوطلبانه، اهالی بوده است. سازمانهای نوپای نقش برجسته ای در

توسعه و عملی ساختن برنامه‌هایی به نفع اعضای خود، طبقات خلسق،
 داشته‌اند. سازمانهای توده‌ای، FULN، "ترا بعنوان" راهنما" به رسمیت
 می‌نمایند، اما پاره‌ای از اوقات نیز اقدامات خود را علیرغم مشی FULN
 به پیش می‌برند. مثلاً، در سال ۱۹۸۳ روستا‌نهایی که در "اتحادیه" ملی
 دهقانان کوچک" سازمان یافته‌اند تقاضا کردند و امه‌ای قبلی به آنها
 بخشوده شود زیرا در بازپرداخت آن به دولت دچار دشواری بودند. این
 تقاضا که در اصل بوسیله FULN به خاطر ارزش زیاد بازپرداختی‌ها رد شده
 بود، در برابر بسیج توده‌ای مورد قبول واقع شد. FULN برای تشویق
 مشارکت کامل در روند انقلابی هم از انگیزه‌های معنوی و هم از انگیزه‌های
 مادی استفاده می‌برد. FULN سعی کرده است مبارزه برای اصلاحات
 انقلابی را در مدت کم و با کارآئی بیشتری صورت دهد (مثل مبارزه با
 بی‌سوادی و مبارزه برای بهداشت)، که برانگیزنده بوده و مردم
 بی‌سواری را بسیج کرده و سپس این اقدام بدنبال خوددورانی از تحکیم
 و تثبیت داشته که با مشارکت پرسونل حقوق بگیر و نیز مبارزان فعال
 سیاسی انجام شده و برای توده‌ها وقتی نیز برای استراحت باقی گذاشته
 است. ساندنیست‌ها این الگو را در مورد همه پروژه‌های داخلی دنبال
 کرده‌اند، اما در مورد مسأله حملات ضد انقلابی "کونترا" دیگر زمان
 بندی از اختیار آنها بیرون است. بسیج تقریباً "مدام و بی‌وقفه" دفاعی
 بسیاری را فرسوده اما در عین حال انرژی و فداکاری بسیاری دیگر را نیز
 باعث شده است. سازمانهای توده‌ای ساندنیست در نیکاراگوئه بطور عمده
 عبارتند از: "کمیته" دفاع ساندنیست (CDS) با پانصد هزار نفر
 عضو، "اتحادیه" ملی دهقانان و مزرعه‌داران (زمین‌داران کوچک)
 با هفصد هزار عضو، "اتحادیه" کارگران کشاورزی (کارگران مزدبگیر
 روستا) با پنجاه هزار عضو، "فدراسیون کارگری ساندنیست" (CGT) با
 دویست هزار عضو، "نهضت زنان نیکاراگوئه" با شصت هزار عضو و نیز
 سازمان جوانان ساندنیست. نمایندگان شورای دولتی موظفند هر از چندگاه
 یکبار در محل‌های تجمع عمومی مثل تئاتر یا سینما یا استادیوم جلسات
 بزرگی با حضور مردم برگزار کنند و مستقیماً "از مردم در مورد مسائل
 گوناگون نظرخواهی کنند. پیرویه" قانونگذاری همواره از این جلسات
 مباحثه" توده‌ای گذر خواهد کرد.

از آنجا که جبهه ساندنیست در طول مبارزه‌اش بطور عمده یک سازمان چریکی
 بوده، در اتحادیه‌های کارگری که در زمان حکومت سوموزا تشکیل شده و از
 نفوذ قابل ملاحظه‌ای در میان طبقه کارگر برخوردارند، پس از انقلاب
 نفوذ چندانی نداشت. البته به جز نفوذ نسبی جناح "گرایش پرولتری"
 آن. اتحادیه‌های کارگری عمده عبارت بودند از: CGTI (وابسته به حزب

سوسیالیست (CAUS) وابسته به حزب کمونیست) - دوحزب اخیر هر دو طرفدار اردوگاه سوسیالیست - CNT (وابسته به حزب سوسیال میخی) او CUS (وابسته به یک سازمان چپ طرفدار آلبانی) ، اتحادیه کارگری ساندنیست (CNT) پس از انقلاب درصدد یکپارچه کردن این اتحادیه‌ها زیر رهبری خود برآمده است تا طبقه کارگر در مبارزه خود برعلیه بورژوازی منصرف نباشد. اما در این راه با مقاومت‌های اراتحادیه‌های کارگری وابسته به احزاب دیگر مواجه شد. اتحادیه کارگری ساندنیست به خاطر زباده‌روی‌هایی که در تحمیل رهبری خود بر این اتحادیه‌ها داشت در تاریخ اکتبر ۱۹۸۰ " انشقاق از خود " ی منتشر کرد که در آن ، با استفاده از گرایش سائراالیم بوروکراتیک و گرایش‌های بالاسرانه ، از جمله اظهار می‌شد: " دراصل کارتنکیلاسی در اتحادیه ما به‌عده گروه کوچکی از کادرهای کم تجربه در این امر گذاشته شده بود. رهبران شاخه‌های کارگری به‌تقبل بیشترین مسئولیت‌ها موظف شدند. در بسیاری موارد، " کمیته‌های اجرائی محلی " نماینده واقعی توده‌ها و اعضای اتحادیه نبودند... به همین خاطر بود که می‌دیدیم بسیاری از شکایات برحق کارگران مساعدت بعضی از رهبران اتحادیه را جلب نمی‌کرد. این وضع منجر شد که فدراسیون‌های کارگری غیر ساندنیست خواسته‌های برحق کارگران را انعکاس دهند. " در این اعلامیه گفته می‌شود که وحدت اتحادیه‌های کارگری باید با وظایف و بدون دستور از بالا و روش سائراالیم بوروکراتیک صورت گیرد: " رهبران نباید به نیابت طبقه کارگر تصمیم بگیرند، بلکه کارگران باید خود تصمیمات را گرفته و نمایندگان واقعی خود را برگزینند. "

مدتی بعد، به دعوت ساندنیست‌ها " کمیته هماهنگی اتحادیه‌های کارگری نیکاراگوئه " با حضور نمایندگان همه اتحادیه‌های کارگری وابسته به احزاب ذکر شده در بالاتشکیل شد تا به امور افزایش تولید " بارآوری کار، بهبود شرایط کار و خدمات اجتماعی ، افزایش دستمزدها با توجه به وضعیت اقتصادی نیکاراگوئه، ابقاء انضباط انقلابی در محل کار و حل و فصل اختلافات کارگری بدون توقف روند تولید رسیدگی کنند. در سطح کارخانه‌ها " مجمع‌های فعال سازی اقتصادی " با حضور نمایندگان کارگران جهت تصمیم‌گیری در سوازی اقتصادی فعال هستند و با نمایندگان دولت مستقیماً مذاکره می‌کنند. علاوه بر آن ، درباره‌ای از کارخانه‌ها، شوراهای تولیدی متشکل از نمایندگان انتخابی کارگران ، نمایندگان اتحادیه‌ها و نمایندگان دولت که بنام " کمیته تولید دائمی " یا " کمیته کارخانه " بر امر تولید و مدیریت ، اعم از کارخانه‌های دولتی یا خصوصی ، نظارت دارند. همچنین در " رادیو ساندینو " طی مناظراتی از کارگران در مورد

تصمیمات نظرخواهی می‌شود و مسئولان دولتی مستقیماً " به سئوالات آنها پاسخ می‌دهند .

پس از پیروزی قیام بسیاری از کارگران با تشویق اتحادیه‌های کارگری غیر ساندنیت هم دست راستی وهم دست چپی ، می‌خواستند دستمزدده‌سارا بالایبرده ، ساعات کار را کم کرده و از سختی‌های کار بکاهند . کارگران مزارع می‌خواستند به تعرفه زمین‌ها ادامه دهند . FSLN از پاره‌ای از این اقدامات پشتیبانی کرد ، اما در عین حال در این موارد میانه‌روی را توصیه کرد و در عوض بردستمزد اجتماعی (بهداشت ، آموزش ، مسکن و حمل و نقل) تأکید ورزید . FSLN دستمزدها و قیمت‌ها را کنترل کرده ، انضباط در تولید و صرفه‌جویی در مصرف را درخواست نموده است . در حالیکه از تاریخ ۱۹۸۱ تا اوت ۱۹۸۴ اعتماد رسماً " غیرقانونی شده بود و از جانب FSLN مذمت می‌شد . در این مدت دست کم ۲ مورد از توقف کار بطور غیرقانونی به وقوع پیوست . پاسخ FSLN توأم با ترغیب و مذاکره بود و نه استفاده از قوای فیزیکی و پلیس . یکی از اعضا بهی در تصفیه خانه ، شکر " سان آنتونیو " که کارخانه بزرگی با ۶۳۰۰ کارگر و متعلق به بخش خصوصی است ، از طریق مذاکره حل و فصل شد بدون آنکه بحث علنی زیادی در موردش در بگذرد . در کارخانه‌های دولتی کارگران می‌توانند مدیران خود را تعویض کنند و اینکار راهم می‌کنند . کارمندان انتخابی اتحادیه‌ها در هر کارخانه در مورد تصمیم گیری های عمده ، از جمله ارتباط تولید با برنامه اقتصادی ملی مورد مشورت قرار می‌گیرند . بعضی از تولیدات کوچک و بسیاری از تولیدات کشاورزی از طریق کمون‌ها یا تعاونی‌ها ، که ارگانهای خود اداره کننده هستند با مددگیری از دولت صورت می‌گیرد .

برگزاری انتخابات آزاد در نوامبر ۱۹۸۴ در نیکاراگوئه ، در بیهوده جنگ ، برای یک کشور انقلابی دستاورد بزرگی محسوب می‌شد . FSLN که در دوران اختناق بعنوان یک سازمان مخفی بوجود آمد و توسعه یافت طبعاً " در مورد حقوق بورژوازی ، پلورالیسم و انتخابات بسیار محتاط است . مبارزه سیاسی در نیکاراگوئه برای مدت ۵ سال با شیوه‌های غیرانتخابی صورت گرفته ، و انتخابات نوامبر ۸۴ کامل کننده شیوه‌ها و اشکال دیگر دموکراسی توده‌ای بود . " هومبرتو اورتگا " در سال ۱۹۸۰ در این باره اظهار کرده بود که : " از نظر جبهه " ساندنیت دموکراسی تنها در مفاهیم انتخابی تعریف نمی‌شود ، و نمی‌توان مفهوم آن را به مشارکت توده‌ای در انتخابات تقلیل داد . دموکراسی بسیار گسترده تر است ... دموکراسی نخست در پهنه ، نظم اقتصادی تظاهرات می‌کند ، بهنگامی که نابرابری‌های اجتماعی آغاز به ناپدید شدن می‌کنند و هنگامی که کارگران و روستائیان شرایط زیستشان را بهبود می‌بخشند . این زمانی است که دموکراسی حقیقی شروع می‌شود .

وقتی که به این هدفها نائل شویم ، دموکراسی بلافاصله به زمینه‌های دیگر می‌گسترده؛ دامنه دولت توسعه می‌یابد ، مردم بر آن تأثیر می‌گذارند و معلوم می‌کنند که آیا این دولت مورد پذیرش است یا نه . در یک دولت پیشرفته‌تر ، دموکراسی به معنی مشارکت کارگران در اداره کارخانه‌ها ، تعاونی‌ها ، مراکز فرهنگی و از این قبیل است . بطور خلاصه ، دموکراسی به معنی مداخله توده‌ها در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی است . " در انتخابات اخیر اهالی نیکاراگوئه رئیس‌جمهور ، معاون رئیس‌جمهور و نود نفر اعضای مجلس ملی (قانونگذاری) را برای یک دوره شش‌ساله برگزیدند .

باید تأکید کرد که شکل به‌انجام رساندن دموکراسی واقعی در نیکاراگوئه صرفاً " مسأله‌ای ثنوریک نیست که در چارچوب مدل‌های موجود و مباحثات نظری بتوان آنرا حل کرد . بسیاری عوامل مهم از جمله برخورد دولت ریگان و تاکتیکهای CIA ، احتمال مداخله نظامی مستقیم امپریالیسم ، جنگ مرزی با ارتش " کونترآ " ، دشواری‌های اقتصادی ، درجه فرهنگ و آگاهی توده‌ها و روند جنگ داخلی در ال‌سالوادور و بسیاری مسائل پیش‌بینی نشده مبارزه طبقاتی برچگونگی تحقق دموکراسی در نیکاراگوئه تأثیر خواهند گذارد .

تحولات اقتصادی - دولت انقلابی بلافاصله پس از پیروزی قیام دارائی‌های عظیم خاندان سوموزا (۳۰٪ تولید خالص داخلی) ، به‌اضافه همه منابع طبیعی (معادن ، ماهیگیری) ، بانکها و بازرگانی خارجی را ملی کرد . احتمال گسترش سرمایه به شدت محدود شده است ، با اینهمه تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان کوچک در نیکاراگوئه گروه بزرگی را تشکیل می‌دهند . بزرگ‌زمینداری خصوصی بطور عمده کاهش یافته است . تعاونی‌های روستائی (تولید ، اعتبارات و خدمات) همه پس از انقلاب تأسیس یافته‌اند و پاره‌ای از مزارع خصوصی کوچک آنهاست که پس از اصلاحات ارضی به افراد داده شده است . اکنون دولت دیگر کمتر زمین به افراد می‌دهد و به‌جای آن تعاونی‌ها مورد تشویق قرار گرفته‌اند . مشکلات عمده ناشی از توسعه نیافتگی اقتصادی ، رکود جهانی ، قرضه‌های کلان ، هزینه‌های بالای دفاعی و اثرات خردکننده کسر بودجه می‌باشند . پس از ویرانسی جیکاز یکسو و انتظارات بالا رفته مردم در مورد سطح زندگی از سوی دیگر ، نه دولت و نه بخش خصوصی پس از ۱۹۷۹ می‌توانست معجزه کنند . در امر توزیع غذا و کالاهای ضرور " بازار آزاد " سنتی هنوز جنبه غالب دارد ، اما حمایت از مردم در برابر کمبود کالا و تورم جدی بوسیله سیستم توزیع دولتی تأمین می‌گردد . از طریق " بنگاه مواد غذایی پایه " وزارت بازرگانی

بیش از ۲۵٪ تولید و توزیع کالاهای ضرور از جمله ۴۵٫۷٪ حبوبات، ۱۰۰٪ روغن خوراکی، مایون رختشویی، نمک و شکر را زیر کنترل خود دارد. پوناک، دارو و بعضی از خوراکی‌ها هنوز کنترل قیمت نمی‌شوند. FSLN و سازمانهای توده‌ای سعی کرده‌اند به مردم توضیح دهند که چگونه مشکلات مربوط به غذا ناشی از تهاجم ضدانقلاب، عوامل اقتصادی بین‌الملل و غیره می‌باشد. اکثریت مردم این مسأله را درک می‌کنند اما از آن راضی نیستند. این نکته بطور بالقوه می‌تواند باعث دردها شود. دولتی که نتواند به میزان کافی مردم خود را سیرنگه‌دارد، به هر دلیل که باشد، حمایت خود را از دست خواهد داد. دولت‌ریگان سعی بر آن دارد تا از طریق خرابکاری اقتصادی و حملات ترویجی زندگی را در نیکاراگوئه آنچنان دشوار کند که مردم بر علیه FSLN به پا خیزند.

در تلاش برای وابستگی کمتر به بازار جهانی سرمایه‌داری، نیکاراگوئه بطرف آلترنا تیبودیکر، یعنی همکاری با " شواری همکاری‌های اقتصادی " (کومکون) حرکت کرده است. پیوند با کشورهای سوسیالیستی اصل عدم تمهید SLN را خنده‌دار نمی‌کند، بلکه در واقع مقابله با تهاجم امپریالیسم است. اتحاد شوروی تنها متحد قابل اطمینان نیکاراگوئه است که به قدر کافی از لحاظ اقتصادی و نظامی قوی هست که بتواند با کمک خود تهدید آمریکا را خنثی سازد.

FSLN در شرایطی به قدرت رسیده که از لحاظ اقتصادی وضع بسیار بحرانی اما از لحاظ سیاسی مساعد بود. ظرفیت تولیدی نیکاراگوئه بطور عمده نابود شده بود، مردم در گرسنگی به سر می‌بردند و قرض‌های سنگین بین‌المللی از رژیم گذشته به‌ارث مانده بود. با اینهمه مشارکت انبوه مردم در قیام، رهبری متحد و با تجربه و ضعف بورژوازی، به همراه زمانی که فارغ از مداخله خارجی گذشت، به ساندنیست‌ها این فرصت را داد تا انقلاب را تحکیم بخشند و بنیاد محکم‌تری برای حمایت از سوسیالیسم بنا نهند. کسان سرمایه‌داری در نیکاراگوئه روبه‌زوال می‌رود، اما امکان دارد در جانشی " آخرین زورش " ا. بکار برود اقدام قاطع کارگران و دولت را ضرور سازد. فشار برای افزایش تولید، سودبخش‌خومی را بر جانگه می‌دارد و قروضی که باید پرداخت کرده‌ام اکنون در تضاد با خواسته‌های کارگران برای مصرف بهتر قرار گرفته است. دولت انقلابی نیکاراگوئه برای پیروزی در این نبرد طبقاتی هنوز آزمونهای دشواری در پیش رو دارد.

توضیح هیأت تحریره " پویا " در باره " نامه به کنگره "

لنین در " نامه به کنگره " ، ودونامه پیوسته به آن ، به بررسی برخی از دشواریهای ساختمان سوسیالیسم وکاستیهای موجود در حزب میپردازد . تاکید لنین بر ضرورت مشارکت هرچه بیشتر توده کارگران در ارگانهای رهبری حزبی ، دقت وی در ترسیم ویژگیها وقابلیتهای جمعی از رهبران حزب ، و هشدارهای او علیه گرایشهای ناسالم ناسیونالیستی ، نمونه وار است . این آخرین نامه های لنین ، در کنار سایر نامه ها ومقالاتی که لنین در آخرین ماههای حیات سیاسی خویش نگاشته است ، از اهمیتی ویژه برخوردارند . مابویژه توجه خواننده رابه نامه های دیگری از لنین در این دوران جلب می کنیم که در آنها لنین به افشا ومقابله با پدیده

بوروکراسی برمی‌خیزد (به مجموعه آثار، جلد ۳۶، صفحات ۵۵۵-۵۸۰ رجوع شود). لنین در این نامه‌ها گرایش به ستایش دستاوردها و سکوت در قبال پدیده‌های نامطلوب را مورد انتقاد قرار می‌دهد. " کاغذ بسازی بوروکراتیک"، " فقدان " جرأت در آشکارا سخن اشتباهات و نقایص"، " دروغهای شیرین اداری"، " وبی اعتمادی به توده‌ها، بارها و بارها مورد انتقاد وی قرار گیرد. او مصرا " تاکید می‌نماید که باید انتظار توده‌ها را به حقایق عریان جلب کرد. آشکارا است که آگاهی و مشارکت فرابنده، توده‌ها پیش شرط مبارزه برفد تحریفات بوروکراتیک، ورشدیک فتر ممتاز و محافظه‌کار، است.

x x x

سیات تحریریه همچنین در مؤلف به تأکید بر این نکته می‌داند که " نامه به‌کنگره" باید نه در انزوا، بلکه در ارتباط با سایر آثار و اندیشه‌های لنین دریافت شود. از اینرو ما برخی توضیحات را ضرور می‌دانیم. نخست اینکه، چنانکه خواننده مشاهده خواهد کرد، لنین در این نامه‌ها به استفاد از برخی خصومیات و نظریات استالین می‌پردازد. اما وی در هیچ یک از انتقادات خویش این واقعیت را که استالین، بمنابه، یک بلشویک پیگیر و رزمنده، نقشی آشکارا پذیر در انقلاب کبیر اکتبر و ساختمان سوسیالیسم ایفا نموده است، نفی نمی‌کند. این نیز محرز است که هتداهای لنین تماما " بجا و صحیح بوده‌اند.

ما بی آنکه بخواهیم در نتیجه شما می‌اندیشه‌های استالین و همچنین کلیسه، سیاستهای اتحاد شوروی در دوران رهبری استالین بکوشیم، برآنیم که هرگونه برخورد انتقادی با این نظریات و سیاستها باید در چارچوبی مارکسیستی - لنینیستی و با توجه به شرایط عینی در آن دوران انجام گیرد. تردیدی نیست که نقش دموکراسی درون حزبی و قانونیت انقلابی، امحاء فیزیکی بسیاری از رزمندگان بلشویک، درک نادرست از چگونگی مداوم مبارزه، طبقاتی در دوران ساختمان سوسیالیسم، کم توجهی به ضرورت مشارکت توده‌ها در روند تممیم گیری و تاکید یکجانبه بر " اشتراکلیسم، و عدم مبارزه، قاطع با رنوخ برخی عناصر اپورتونیست، محافظه‌کار و غیرانقلابی در حزب، باید مورد انتقادی همه جانبه قرار گیرند. سوسیالیسم نه از تحریف و سکوت گذاردن واقعیات، بلکه از تحلیل اصولی و انتقادی آنها نیرو می‌یابد. اما نه می‌توان دستاوردهای سترک اتحاد شوروی در آن دوران را به فراموشی سپرد، و نه می‌توان با تحلیلی صرفا " روانکاوانه کلیه، جرایم را متوجه شخص استالین ساخت. در

چنین انتقادی ، بررسی شرایط عینی ، ساختار حزب ، و نظرات غالب در آن ، ضرورت تام می‌یابد .

از اینرو ما برآنیم که نظریه " کیش شخصیت " ، چنانکه بوسیله خروشچف درکنگره بیست حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح گردید ، انتقاد از " شخصیت " را جایگزین یک بررسی اصولی و اصل لنینی انتقاد از خود می‌یازد . انتقادات خروشچف ، علیرغم تکاندهندگی خود ، به سطح یک تحلیل جامع مارکسیستی - لنینیستی فرا نمی‌رویند . نقیصه درانتقاد لاجرم با انحراف در ارائه آلترناتیو توأم می‌گردد . تعادفی نیست که پس از کنگره بیست ، موجی از گرایشهای پراگماتیستی و راست‌روانه در کشورهای سوسیالیستی پدید می‌آید . اما اگر بپذیریم که این گرایشها نه تعادفی و خلق الساعة بلکه قانونمند بوده‌اند ، آنگاه باید ریشه‌های آنها در برخی سیاستهای نادرست اتحاد شوروی در دوران استالین جستجو کنیم .

دیگر اینکه ، در " نامه به کنگره " نام تروتسکی چندین بار ذکر می‌گردد . تروتسکیستها عموماً " تاکید می‌کنند که لنین در دوران نگارش این نامه ، حول چندین مسأله ، مشخص ، از جمله مسأله گرجستان ، تجدید سازمان کمیسیون برنامه ریزی دولتی ، و انحصار تجارت خارجی ، با تروتسکی توافق نظر یافته بود . آنها در اثبات مدعای خویش به " نامه به کنگره " و نیز به برخی از نامه‌های دیگر لنین (مجموعه آثار ، جلد ۴۵ ، صفحات ۴۵۸-۵۹۳) استناد می‌ورزند . اما چنانکه می‌دانیم تا چندی

پیش از انقلاب اکتبر ، تروتسکی مواضعی عمدتاً " فدلینینی اتخاذ کرده بود . لنین در انتقادات متعدد خویش از گرایشهای انحلال طلبانه تروتسکی ، نظریات انحرافی او درباره ملیتها ، و نیز برداشت نادرست وی از " انقلاب مداوم " ورد دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان ، نظریات تروتسکی را بیکباره افشا می‌کند . پس از انقلاب اکتبر نیز مواضع نادرست و زیانبار تروتسکی در قبال برت لیتوفسک و همچنین برداشت نظامی و غیر دموکراتیک او از ساختار اتحادیه‌های کارگری مورد انتقاد لنین قرار می‌گیرد . طبیعی است که در فاصله انقلاب اکتبر و سال ۱۹۲۳ تروتسکی منشأ خدمات قابل توجهی نیز بوده است . اما پس از مرگ لنین ، و بیوزده در سالهای ۳۰ ، مواضع تروتسکی بیش از پیش از یک چارچوب صحیح مارکسیستی - لنینیستی بدور می‌افتد . ما در فرصتی دیگر نظریات تروتسکی درباره " انقلاب جهانی " ، نقش بوروکراتیسم ، و سرشت اجتماعی اقتصادی اتحاد شوروی را مورد انتقادی مشخص قرار خواهیم داد . در عرصه انتقاد از اپوزیسیون تروتسکیستی ، کتاب استالین تحت عنوان " درباره اپوزیسیون " ، که برگزیده مقالات و سخنرانیهای وی طی سالهای

۱۹۲۷-۱۹۲۱ ا.ت. ، خطوط اصلی نظریات حزب در آن دوران را بنحوی جامع
انعکاس می‌دهد. ما جهت‌آشنایی خوانندگان با این انتقادات ، به‌چسب
بختیایی از سخنرانی استالین در اکتبر ۱۹۲۷ ، که در آن مساله " نامه
به کنگره " و یا اصطلاحاً " ومیتنامه " نیز مورد بحث قرار می‌گیرد ،
مبادرت می‌ورزیم .

لنین : نامه به کنگره

توضیح مترجم

این مجموعه شامل " نامه به کنگره " و ادامه آن ، " تفویض فونکسیون فانوگداری به کمیسیون برنامه ریزی دولتی " و " مساله ملیتها یا خودمختاری " میباشد. " نامه به کنگره " به وصیتنامه لنین مشهور است. این یادداشتها در فاصله دسامبر ۱۹۲۲ تا ژانویه ۱۹۲۳ نوشته شده اند. ترجمه حاضر مبتنی بر متن انگلیسی مجموعه آثار ، جلد ۲۶ ،

انتشار آن پروگرس، سال ۱۹۷۷، می‌باشد. توضیحاتی که در پایان این مجموعه مشاهده می‌شوند به‌ویژه متن انگلیسی تعلق دارند. توضیحات مترجم همه‌جا با "م" مشخص شده‌اند.
نامه به‌کنگره^۱

من قویاً اصرار می‌ورزم که در این کنگره چندین تغییر در ساخت سیاسی ما داده شود.

من بر آنم باشما نکاتی را در میان گذارم که برای آنها بیشترین اهمیت را قایل می‌باشم.

افزایش تعداد اعضای کمیته مرکزی به‌چندده یا حتی یکصد نفر را در سر لوحه لیست قرار می‌دهم. عقیده من این است که بدون این رفورم، اگر سیر حوادث برای ما کاملاً مطلوب نباشد (و این چیزی است که نمی‌توانیم روی آن حساب کنیم) کمیته مرکزی مادر خطری بزرگ خواهد بود.

سپس ما ایلم پیشنهادکنم که کنگره در چارچوب شرایطی معین به کمیسیون برنامهریزی دولتی نیروی قانونگذاری تفویض کند، و از این لحاظ، خواست رفیق تروتسکی را - تا حدودی معین و تحت شرایطی معین - برآورده سازد.

در ارتباط با نکته نخست، یعنی افزایش تعداد اعضای کمیته مرکزی، من فکر می‌کنم که این امر باید انجام گیرد تا بر حیثیت کمیته مرکزی افزوده شود، تا دستگاه اجرایی به‌تمام بهبود یابد و از اینکه تنش میان بخشهای کوچکی از کمیته مرکزی اهمیتی بیش از حد در تعیین سرنوشت حزب ایفا نماید ممانعت شود.

به‌کمان من چنین می‌آید که حزب ما کاملاً محق است که از طبقه کارگر - بحواله ۵ تا ۱۰ نفر برای عضویت در کمیته مرکزی در اختیار آن قسار دهد، و حزب باید این افراد را بدون فشار بی‌قاعده بر منابع آن طبقه بدست آورد.

چنین رفورمی بنحو قابل ملاحظه‌ای بر ثبات حزب ما خواهد افزود و مبارزه آن علیه محاربه دولتهای متخاصم، که بعقیده من انتظار می‌رود، و باید طی چند سال آینده بمراتب حادثر شود، را تسهیل خواهد کرد. من بر آنم که چنین اقدامی هزار بار بر ثبات حزب ما خواهد افزود.

لنین

۲۳ دسامبر، ۱۹۲۲

منظور من از ثبات کمیته، مرکزی، که در بالا از آن سخن گفتم، یک سلسله اقدامات برای ممانعت از یک انشعاب است، تا بدانجا که چنین اقداماتی امکانپذیر است. آن گارد سفید متعلق به راسکا یا میل* (تصور می‌کنم او اس. اس. گولدنببرگ بوده باشد) مسلماً "حق داشت که، در طرح ریزیهای کاردهای سفید علیه روسیه شوروی، نخست روی یک انشعاب در حزب ماحساب کند، و ثانیاً "اطمینان داشته باشد که اختلافات جدی درون حزب ما چنین شکافی را باعث نخواهد شد.

حزب ما بر دو طبقه (کارگران و دهقانان - م) متکی است و بنا بر این اگر میان این دو طبقه هیچ نوع هماهنگی وجود نداشته باشد ثباتی آن محتمل و سقوط آن اجتناب ناپذیر خواهد بود. در چنین حالتی، این یا آن اقدام، و کلاً "هر بحث درباره، ثبات کمیته، مرکزی عبث خواهد بود. در آنصورت هیچگونه اقدامی نمی‌تواند مانع از بروز شکاف گردد. اما من امیدوارم که چنین حادثه‌ای به آینده‌ای آنقدر دور تعلق داشته باشد و آنقدر غیر محتمل باشد که نیازی به بحث درباره آن نباشد.

ثباتی که من در نظر دارم تضمینی است علیه انشعاب در آینده، نزدیک، و من بر آنم که در اینجا به چند ایده درباره خصوصیات شخصی بپردازم.

من فکر می‌کنم که از این نقطه نظر، برخی از اعضای کمیته مرکزی، مانند استالین و تروتسکی، عوامل مقدم در مسأله ثبات می‌باشند. من فکر می‌کنم که مناسبات میان آنها بخش عمده، خطر یک انشعاب را تشکیل می‌دهد، امری که اجتناب پذیر است، و به عقیده من افزایش تعداد اعضای کمیته مرکزی به ۵۰ یا ۱۰۰ نفر می‌تواند، در میان سایر چیزها به این منظوریاری رساند.

رفیق استالین، با احراز موقعیت دبیر کل، قدرتی نامحدود بدست آورده است، و من کاملاً مطمئن نیستم که او خواهد توانست همیشه از این قدرت به اندازه کافی محتاطانه استفاده کند. از سوی دیگر رفیق تروتسکی، چنانچه مبارزه، وی بر ضد کمیته مرکزی حول مسأله کمیاریهای (وزارت - م) خلق برای ارتباطات پیشاپیش ثابت کرده است، تنها از این شهرت برخوردار نیست که توانی چشمگیر دارد. او شاید شخصاً قادرترین فرد در کمیته مرکزی حاضر باشد، اما وی روشن ساخته است که از اعتماد به نفسی بیش از حد برخوردار است و نشان داده است که نسبت به جنبه

صرفاً " اداری امور علاقه‌ای مفرط دارد .

این دو خصوصیت دو رهبر برجسته " کمیته " مرکزی حاضر می‌توانند سوا " به یک انشعاب منجر شود ، و اگر حزب ما برای جلوگیری از آن اقدامی نکند ، انشعاب می‌تواند بنحوی غیر قابل انتظار رخ دهد .

من ارزیابیهای بیشتری درباره " ویژگیهای شخصی سایر اعضای کمیته " مرکزی نخواهم داد . تنها یادآور می‌شوم که حادثه " اکثریت زینوویف و کامونسف " البته تصادفی نبوده است ، اما همچنان نمی‌توان تقصیر را شخصاً " به گردن آنها گذاشت ، نه بیش از آنکه تقصیر غیر بلشویک بودن متوجه " تروتسکی است .

من مایلم ، در صحبت درباره " اعضای جوان کمیته " مرکزی ، چند کلامی درباره " بوخارین و پیا تا کوف بگویم . به عقیده " من ، آنها (در میان جوانترین اعضای ما) برجسته‌ترین افراد می‌باشند ، و باید نکات زیر را درباره " آنها بخاطر داشت : بوخارین نه تنها یک ثنوری پرداز بسیار با ارزش و اصلی حزب ما است ، بلکه همچنین به حق فرد محبوب تمام می‌حزب تلقی می‌گردد ، اما تنها با ماسامحه " بسیار می‌توان دیدگاههای ثنوریک وی را کاملاً " تارکسیستی دانست ، زیرا او دارای جنبه‌ای اسکولاستیک است (او هیچگاه دیالکتیک را مطالعه نکرده است و ، به عقیده " من ، هیچگاه آنرا کاملاً " در نیافته است) .

۲۵ دسامبر . درباره " پیا تا کوف ، او بی‌تردید دارای اراده‌ای قوی و توانی برجسته است ، اما او بیش از حدودیکه بتوان در یک امر جدی سیاسی روی آن حساب کرد به انجام کارهای اداری و جنبه " اجرایی امور تمایل نشان می‌دهد .

البته هر دو تذکر تنها با توجه به وضع موجود ، با این فرض که این دو کارگر برجسته و فداکار حزب قادر نباشند فرصتی بدست آورند تا بردانش خود بیفزایند و یک سویکی خود را اصلاح کنند ، داده شده است .

لنین

۲۵ دسامبر ، ۱۹۲۲

افزاف شده به نامه " ۲۴ دسامبر ، ۱۹۲۲

استالین بیش از اندازه تندخو است و این نقیصه ، گرچه در جمع ما و در برخورد بین ماکمونیستها ، تحمل پذیر است ، در وجود یک دبیرکل تحمل ناپذیر است . بدین دلیل است که من پیشنهاد می‌کنم که رفقا در جستجوی

راهی برای برکناری استالین از این پست برآیند و شخص دیگری را به جای او بکارند که در تمام موارد دیگر با رفیق استالین تنها از جهت یک برتری فرق داشته باشد ، یعنی بردبارتر ، وفادارتر ، مودب تر و نسبت به رفقا با ملاحظه تر ، کمتر دمدمی مزاج و غیره باشد . این ممکن است امری ناچیز به گمان آید . اما من فکر می کنم که از نقطه نظر ممانعت از یک انشعاب و با توجه به آنچه من در بالا درباره ، رابطه استالین و تروتسکی نوشتم ، این یک امر جزئی نیست ، یا اینکه چنان امر جزئی است که می تواند اهمیتی قاطع کسب کند .

لنین

۴ ژانویه ، ۱۹۲۳

۲

ادامه ، یادداشتها

۲۶ دسامبر ، ۱۹۲۲

به اعتقاد من ، افزایش اعضای کمیته مرکزی به ۵۰ یا ۱۰۰ نفر دو یا حتی سه منظور را برآورده خواهد ساخت : هر قدر تعداد اعضای کمیته مرکزی بیشتر باشد ، افراد بیشتری طی فعالیت در کمیته مرکزی تعلیم خواهند دید و خطر یک انشعاب ناشی از برخی بی ملاحظگیها کمتر خواهد بود ؛ جذب عده کثیری کارگر به کمیته مرکزی به کارگران در اصلاح دستگاه اجرایی ما ، که نسبتا " بدست ، کمک خواهد کرد . ما ، در واقع ، این دستگاه را از رژیم پیشین به ارث برده ایم ، چون مطلقا " ناممکن بود که به آن در چنین دوره زمانی کوتاهی ، بخصوص در شرایط جنگ ، قطعی و غیره ، سازمانی نو دهیم . بدین دلیل است که می توان به آن گروه از " منتقدین " که با سو نظر و به استهزا از کاستیهای دستگاه اجرایی ما سخن می گویند به آرامی پاسخ داد که آنها کمترین درکی از شرایط انقلاب در زمان حاضر ندارند . کلاما " ناممکن بود که این دستگاه را ، بویژه در شرایطی که در آن انقلاب ما رخ داد ، در یک دوره پنجساله بنحوی درخور بازسازی کنیم . این خودکافی است که ما طی پنج سال نوع جدیدی از دولت آفریده ایم که در آن کارگران دهقانان را در مبارزه بر ضد بورژوازی رهبری می کنند ، و در یک جو متخاصم بین المللی این فی نفسه دستاوردی عظیم است .

اما علم برایین موضوع نباید بهیچوجه چشمهای ما را برایین واقعیت ببندد که ما عملاً "دستگاه کهنه" دولتی را ارتزاق و بورژوازی گرفتیم و اکنون، با آغاز طرح وارف، حداقل احتیاجات دربرابر قحطی، تمام کارما باید متوجه بهبود دستگاه اجرایی باشد.

من فکرمیکنم که چند ده کارگر، بعنوان اعضای کمیته، مرکزی، بتوانند بهتراز هرکس دیگر به نظارت، بهبود و بازسازی ماشین دولتی ما بپردازند. بازرسی کارگری و دهقانی که این وظیفه درآغاز به عهده آن افتادنا بست کرد که نمیتواند خودرا با آن تطبیق دهد و از آن تنها میتوان بمثابه، یک "ضمیمه"، یا تحت شرایطی معین بعنوان یک نیروی یاری رساننده به این اعضای کمیته، مرکزی، استفاده کرد.* به عقیده من، مَرَج است که کارگرانی که به کمیته، مرکزی پذیرفته میشوند از میان آنهایی که خدمتی طولانی در سازمانهای شوروی داشته اند نباشند (در این بخش از نامه من، واژه، کارگران همه جا دهقانان را نیز دربرمیگیرد)، زیرا آن کارگران تاکنون همان سنتها و تممباتی را کسب کرده اند که باید با آنها مقابله شود.

اعضای کارگر کمیته، مرکزی باید عمدتاً "کارگران متعلق به قشر پائینسی باشند، و نه آنهایی که ظرف پنج سال اخیر به کار در نهادهای شوروی مسا ارتقاء یافته اند، آنها باید اشخاصی نزدیکتر به موقعیت توده، ساده، کارگران و دهقانان باشند، افرادی که ضمناً "در مقوله، استثمارگران مستقیم و غیرمستقیم قرار نمیگیرند. من فکرمیکنم که چنین کارگرانی، با حضور در تمام جلسات کمیته، مرکزی و تمام نشستهای هیأت سیاسی، و با مطالعه، کلید، اسناد کمیته، مرکزی، میتوانند یک ستاد متشکل از پشتیبانان فداکار نظام شورایی مآپدید آورند، و قادر خواهند بود که نخست به خود کمیته، مرکزی ثبات بخشند، سپس بنحوی موثر در جهت نوسازی و بهبود دستگاه دولتی عمل نمایند.

لنین

۲۶ دسامبر، ۱۹۲۲

* برای آشنایی بیشتر به مقاله، " چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان دهیم "، مجموعه آثار، جلد ۲۳، رجوع شود - م.

تفویض فونکسیون قانونگذاری به کمیسیون برنا مهریزی دولتی

تصور می‌کنم که مدت‌ها پیش‌تر این نظر بوسیله رفیق تروتسکی پیشنهاد شد. در آن زمان من برمد آن بودم، چون فکر می‌کردم که در سیستم نهادهای قانونگذار مایک‌ناها هنگی بنیادی پدید خواهد آورد. اما پس از ملاحظه دقیقتر مساله، من مشاهده می‌کنم که در آن اساساً یک اندیشه مستحکم وجود دارد، یعنی اینکه: کمیسیون برنا مهریزی دولتی کرجه بمنابیه، یک سازمان متشکل از افراد مجرب، متخصص، نمایندگان علم و تکنولوژی، عملاً در موقعیت بهتری برای کسب قضاوت صحیح درباره امور می‌باشد، بنوعی جدا از نهادهای قانونگذار مقرر گرفته است.

با اینهمه ما تاکنون این اصل را دنبال کرده‌ایم که کمیسیون برنا مهریزی دولتی باید موادی را که بنحوی انتقادی تحلیل کرده در اختیار دولت قرار دهد و نهادهای دولتی باید درباره امور دولتی تصمیم بگیرند. من فکر می‌کنم در وضع حاضر، زمانیکه امور دولتی به‌شکلی غیر معمول بفرخ شده‌اند، زمانیکه لازم است بارها و بارها به مسایلی پرداخت که گاه نظر آزموده، اعضای کمیسیون برنا مهریزی دولتی را می‌طلبند و گاه نمی‌طلبند، و مضافاً بر اینکه باید به اموری پرداخت که در جوهی معین به نظر آزموده، کمیسیون برنا مهریزی دولتی نیاز دارند و در سایر جنبه‌ها ندارند. من فکر می‌کنم که ما اکنون باید در جهت توسعه حدود ملاحظه کمیسیون برنا مهریزی دولتی اقدام نماییم.

تصور می‌کنم که این اقدام باید در آن جهت باشد که نتوان تصمیمات کمیسیون برنا مهریزی دولتی را در چارچوب عملکرد معمول نهادهای شورایی رد کرد، بلکه بازبینی آنها در چارچوبی ویژه انجام گیرد. بعنوان مثال، موضوع سؤال باید به یک جلسه کمیته، اجرایی مرکزی سراری روسیه، که برای بازبینی آن رهنمودی مشخص دارد، ارجاع شود تا آن تحت قوانینی ویژه نظریات را جمع بندی نماید و بررسی کند که آیا تصمیم کمیسیون برنا مهریزی دولتی نقض پذیر است یا خیر. سرانجام اینکه، باید بازبینی تصمیمات کمیسیون برنا مهریزی دولتی را محدود به فاصله‌های زمانی مشخصی ساخت، و غیره.

از این لحاظ من فکر می‌کنم که ما می‌توانیم و باید با خواست رفیقای تروتسکی موافقت کنیم ، اما این بدان معنی نیست که باید مشخما " یکی از رهبران سیاسی ما ، یامدر کمیسیون عالی اقتصادی وغیره ، بهصدارت کمیسیون برنامهریزی دولتی انتخاب شود: من فکر می‌کنم که درلحظه حاضر مسایل مشخصی بیش ازحد با سؤاله اصول درهم آمیخته شده است . فکرمی‌کنم حملاتی که اکنون بهمدرکمیسیون برنامهریزی دولتی ، رفیقای کرزیزانوفسکی ، و رفیق پیاتاکوف ، معاون وی ، می‌شودو بردو خط متفاوت مبتنی است ، چنانکه ازیکسو ما انها ماتی دال برنرمش مفرط ، فقدان تفاوت مستقل و فقدان استحکام ، وازسوی دیگر انها ماتی دال برخشونت بیش ازحد ، بکارگیری شیوه‌های نظامی ، فقدان پشتوانه مستحکم علمی وغیره می‌شنویم - فکرمی‌کنم این حملات بیانگر دوسوی مساله می‌باشند ودر آنها مبالغه مفرط می‌شود، و مادرکمیسیون برنامهریزی دولتی در واقع به ترکیب ماهرانه ، دونوع شخصیت نیازداریم ، که می‌توان گفت یکی از ایندو در رفیق پیاتاکوف و دیگری در رفیق کرزیزانوفسکی تجلی یافته است .

من فکرمی‌کنم کمیسیون برنامهریزی دولتی باید بوسیله شخصی هدایت شودکه دارای پرورش علمی ، یعنی یادر امورفنی یا کشاورزی ، بادهها سال تجربه درکار عملی درعرصه فنی یادرعرصه کشاورزی است . فکرمی‌کنم چنین فردی بیش ازآنکه دارای ویژگیهای یک مدیرباشد بایسد از تجربه وسیع وتوان دراستفاده ازخدمات سایر افراد برخوردار باشد .

لنین

۲۷ دسامبر ۱۹۲۲

۵

ادامه نامه درباره خملت مقننه تصمیمات کمیسیون برنامهریزی دولتی

۲۸ دسامبر ۱۹۲۲

متاهاه شده که برخی ازرفقای ما که قادرند تاثیر قاطع برسمت‌گیری امور دولتی بگذارند ، در جنبه اداری امور ، که البته بجا وبموقع خودلازم است ، اما نباید باجنبه علمی امور ، بادرک واقعیات وسیع ، باتوان درجذب افراد وغیره اشتباه شود ، مبالغه می‌کنند .

در یکایک نهادهای دولتی ما ، بخصوص در کمیسیون برنامه ریزی دولتی ، آمیزش این دو ویژگی اساسی است ، و آنگاه که رفیق کرژیژانوفسکی به من گفت که او از خدمات رفیق پیا تا کوف برای کمیسیون بهره میگیرد و با او برای انجام کارها به توافق رسیده است ، من ضمن موافقت با این تصمیم ، از یکسو تردیدهای معینی نسبت به آن داشتم ، و از سوی دیگر گاه امید داشتم که ما بدین طریق بتوانیم ترکیبی از دونوع دولتمرد بدست آوریم . برای اینکه ببینیم آیا آن امیدها بحق بوده اند ، ما باید فعلاً " صبر کنیم و مسأله را متکی به نیروی تجربه ای نسبتاً طولانی تر در نظر بگیریم ، اما من بر آنم که تردیدی نیست که ، در پرنسیپ ، چنین ترکیبی از طبایع و انواع (افراد و قابلیت های شان) برای کارکرد صحیح نهادهای دولتی مطلقاً " ضرور است . من فکر می کنم در اینجا اغراق در امور " اداری " همانقدر زیان بار است که اغراق در هر چیزی . سرپرست یک نهاد دولتی باید دارای سطح بالایی از گیرایی شخصی و دانش مکفی علمی و فنی باشد تا بتواند بر کار افسر اداری نظارت نماید . این اساسی است . بدون آن کارها بنحوی مناسب پیش نمی رود . از سوی دیگر ، بسیار مهم است که او قادر به هدایت امور اجرایی باشد و مشاور ، یا مشاورینی ، ارزنده داشته باشد . ترکیب این دو قابلیت در یک شخص معین بسیار بندرت یافت می شود ، و تقریباً " هیچ ضرورتی ندارد .

لنین

۲۸ دسامبر ۱۹۲۲

۶

ادامه ، یادداشتها درباره " کمیسیون برنامه ریزی دولتی

۲۹ دسامبر ۱۹۲۲

کمیسیون برنامه ریزی دولتی دارد بنحوی آشکار در تمام جنبه های خود به یک کمیته " متخصصین تبدیل می شود . چنین نهادی نمی تواند بوسیله " هیچکس مگر شخصی با تجربه " بسیار و آموزش همه جانبه ، علمی در تکنولوژی هدایت شود . جنبه " اداری باید اساساً " کمکی باشد . درجه ، معینسی از استقلال و خودمختاری کمیسیون برنامه ریزی دولتی برای پرستیژ این نهاد علمی ضرورت تام دارد ، و آن به یک چیز ، یعنی به آگاهی کارگزاران آن

و خواست آگاه آنها درمبدل ساختن برنامه، تحول اقتصادی و اجتماعی ما به واقعیت، بستگی دارد.

البته این ویژگی آخرمکن است اکنون تنها به مثابه یک استثنا یافت شود، زیرا اکثریت کامل دانشمندان، که کمیسیون طبعاً "متشکل از آنها می باشد، مسلماً "مبتلا به پندارهای بورژوایی و تعصبات بورژوایی هستند. نظارت بر آنها از این دیدگاه باید وظیفه چند نفر باشد که می توانند هیأت رئیسه کمیسیون را تشکیل دهند. وظیفه کمیونیتها است که نظارتی روزمره بر میزان وفاداری دانشمندان بورژوا نسبت به هدف ماکه در تمام روند کار تجلی می باید اعمال کنند و ناظر آن باشند که آنها تعصبات بورژوایی خود را ترک کنند و بتدریج مواضع سوسیالیستی اتخاذ نمایند. این کار، در کنار اهداف دوگانه، نظارت علمی و جنبه "محفا" اداری باید هدف نهایی آنها باشد که کمیسیون برنامه ریزی دولتی جمهوری ما را اداره می کنند.

لنین

۲۹ دسامبر ۱۹۲۲

آیا این منطقی است که فعالیت کمیسیون برنامه ریزی دولتی به وظایفی جداگانه تقسیم شود؟ آیا ما نباید برعکس بکوشیم یک گروه از متخصصین دایمی ایجاد کنیم که بنحوی سیستماتیک مورد نظارت هیأت رئیسه کمیسیون قرار می گیرند و می تواند طیف وسیعی از مسایلی را که در قلمرو آن وجود دارد حل کند؟ فکر می کنم که این پیشنهاد آخری معقولتر باشد و ما باید بکوشیم از تعداد وظایف مؤقت و عاجل بکاهیم.

لنین

۲۹ دسامبر ۱۹۲۲

(اضافه شده به بخش مربوط به افزایش تعداد اعضای کمیته مرکزی)

من برآنم که کمیته مرکزی ، ضمن افزایش تعداد اعضای خود ، باید همچنین ، شاید بعنوان وظیفه اصلی ، توجه را به کنترل و بهبود دستگاه اداری ما ، که بهیچوجه در موقعیت خوبی نیست ، معطوف سازد . برای این امر ما باید از خدمات متخصصین بسیار آزموده بهره گیریم ، و وظیفه فراهم آوردن این متخصصین باید به بازرسی کارگری و دهقانی واگذار شود . چگونه می‌خواهیم این متخصصین ناظر را ، که افرادی برخوردار از دانش کافی می‌باشند ، با اعضای جدید کمیته مرکزی ترکیب کنیم ؟ این مسأله باید در عمل حل شود .

به‌کمان می‌آید که بازرسی کارگری و دهقانی (در نتیجه توسعه آن و آشفتگی مانسبت به توسعه آن) در مجموع به جایی رسیده است که اکنون مشاهده می‌کنیم ، یعنی به موقعیت نامعینی میان یک کمیاریای خلق ویژه و یک کارکرد ویژه ، اعضای کمیته مرکزی ، میان یک نهاد که همه چیز را بازرسی می‌کند و جمعی نه چندان پرتعداد اما متشکل از بازرسان درجه اول ، که باید دستمزد خوبی داشته باشند (این بویژه در دوران ماکه باید برای همه چیز پول پرداخت و بازرسیها در استخدام مستقیم نهادهایی درمی‌آیند که به آنها پول بیشتری می‌پردازند اجتنابنا پذیر است) .

اگر تعداد افراد کمیته مرکزی بطریقی متناسب افزایش یابد ، و آنها هر ساله با کمک متخصصین بسیار با کفایت و اعضای بازرسی کارگری و دهقانی که در تمامی رشته‌ها اتورنیه بسیاری دارند یک دوره مدیریت دولتی بگذرانند - آنگاه ، من فکر می‌کنم ، ما این ساله را که برای مدتسی چنین طولانی نتوانسته‌ایم با مان دهیم بنحوی موفقیت آمیز حل خواهیم کرد .

خلاصه کنیم ، حداکثر ۱۰۰ عضو کمیته مرکزی ونه متجاوز از ۵۰۰-۴۰۰ دستیار ، برای عضویت در بازرسی کارگری و دهقانی ، که تحت سرپرستی آنها به بازرسی اشتغال دارند .

لنین

۲۹ دسامبر ۱۹۲۲

سأله، ملیتها یا " خودمختاری"*

کمان می‌کنم من بخاطر اینکه در مسأله، مشهور خودمختاری^۱، که بنظر می‌آید بطور رسمی مسأله، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خواننده می‌شود، به اندازه، کافی با انرژی و قاطعانه مداخله نکرده‌ام، نسبت به کارگران روسی بسیاری مبالغت بوده‌ام.

آنگاه که این مسأله در تاجیکستان گذشته مطرح شد، من بیمار بسودم، سپس در پائیز من بیش از حد برای امکان بهبود خویش و برپلنومهای اکتبر و دسامبر^۲، و اینکه در آنها فرصتی برای مداخله در این مسأله خواهم یابم، تکیه کردم. اما من قادر نگردیدم در پلنوم اکتبر (که در آن این مسأله مطرح شد) و یا در پلنوم دسامبر شرکت کنم، و لذا این مسأله تقریباً " بطور کامل از توجه، من گریخت.

من فقط فرصت یافتم که بارفیک در زینسکی، که از قفقاز آمد و به من گفت که اوضاع در گرجستان چگونه است، صحبتی داشته باشم. من همچنین توانسته‌ام چند کلمه‌ای بارفیک زینوویف رد و بدل کنم و نگرانی خود نسبت به این مسأله را بیان کنم. از آنچه رفیق در زینسکی، که سرپرست کمیسوی بود که بوسیله، کمیته مرکزی برای " تحقیق " درباره، حادثه، گرجستان فرستاده شده بود به من گفت، من تنها می‌توانستم عمیقاً " نگران" شوم. اگر جریان امور به آنجا رسیده بود که چنانکه رفیق در زینسکی به من اطلاع داد، اگر چنین بود می‌توانسته تا حدی به خشونت فیزیکی پیش رود، می‌توان تصور کرد که ما خود را در چه اوضاع آشفته‌ای درگیر ساخته‌ایم. آشکار است که کل با اجرای " اعطاء خودمختاری " اساساً غلط بود و در زمان بدی مطرح شده بود.

گفته می‌شود که یک دستگاه دولتی واحد مورد دنیا زاست. این اطمینان از کجا بدست آمده است؟ آیا این مأخوذ از همان دستگاه روسی نیست که، چنانکه

* چنانکه می‌دانیم لنین در دفاع از حق تعیین سرنوشت ملیتها تا مرحله، جدایی، و برضد تز " خودمختاری فرهنگی-ملی "، و نیز در مقابله با نظریات روزالوگزامبورگ و تروتسکی در این عرصه، مقالات متعددی نگاشته است. از جمله می‌توان به مقالات وی در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۳ (مجموعه، آثار، جلد ۲۰) مراجعه کرد. م.

من دریکی از بحثهای قبلی این یادداشتها متذکر شدم ، ما از تزاریسم گرفتیم و آنرا مختصرا " با روغن شوروی تطهیر کردیم ؟ " شکی نیست که آن اقدام باید نازمانیکه ما بتوانیم بگوییم که اطمینان یافته ایم این دستگاه را از آن خود ساخته ایم بنوعی به تأخیر می افتاد . اما ما اکنون باید ، در کمال آگاهی ، خلاف آنرا بپذیریم ، در واقع آن دستگاهی که ما آنرا متعلق به خود می خوانیم ، هنوز کاملا " با مابیکانه است ، آن یک آتش نله فلمکار بورژوازی و تزاریستی است و هیچ احتمالی وجود نداشته که ما طی دوره ، پنج ساله ، گذشته بتوانیم بدون مساعدت سایر کشورها ، و در شرایطی که در بیشتر اوقات " مشغول " درگیریهای نظامی و مبارزه با قحطی بوده ایم ، از آن خلاصی یابیم .

کاملا " طبیعی است که در چنین اوضاعی " آزادی جدایی از اتحاد جماهیر " که ما بوسیله ، آن خود را توجیه می کنیم صرفا " یک کاغذ پاره خواهد بود ، که قادر نیست از غیر روسها در برابر تطاول آنانسان واقعا " روسی ، شوونیست روسیه ، کبیر که در ماهیت یک شخص ردل و ستمگر است ، و بوروکرات تیپیک روسی چنین است ، محافظت کند . تردیدی نیست که آن در صدد بی نهایت ناچیزی که ما از کارگران شوراه و دارای خصوصیات شورایی در اختیار داریم در میان توده ، انبوه شوونیستهای روسیه ، کبیرمانند مکی در شیر غرق خواهد شد .

در دفاع از این اقدام گفته می شود که کمیساریاهای خلق که توجه ، بسیار به روانشناسی ملی و آموزش ملی معطوف می دارند بمنابیه ، سازمانهای مستقل پدید آمده اند . اما در اینجا این سؤال پیش می آید : آیا این کمیساریاهای خلق می توانند کاملا " مستقل باشند ؟ و ثانيا " : آیا به اندازه ، کافی مراقب بوده ایم تا در جهت فراهم آوردن یک حفاظ واقعی برای غیر روسها در برابر زورگویی یک فرد روسی اقدام کنیم ؟ من فکر نمی کنم که ما چنین اقدامی کرده باشیم ، گرچه می توانستیم و می باید چنین می کردیم .

من فکر می کنم که شتابزدگی استالین و شیفتگی وی نسبت به امور صرفا " اداری ، همراه با کینه ، او نسبت به پدیده ، منحوس " سوسیالیسم ناسیونالیستی " ، در اینجا نقشی مهلک ایفا کرده است . در عرصه سیاست ، کینه کلا " یکی از فروما به ترین نقشها را بازی می کند .

می همچنین می دارم که رفیق دزرژینسکی ، که به ففقا زگیل شد " جنایت " آن " ناسیونالیست سوسیالیستها " را مورد تحقیق قرار دهد ، در آنجا ذهنیت حقیقتا " روسی خود را آشکار ساخت (همه می دانند که افراد متعلق به سایر ملیتها که روس - کونه شده اند ذهنیت روسی خود را به حد افراط می رسانند) و میزان بی طرفی تمامی ما موریت وی به اندازه ، کافی

در بررسی " بدرفتاری " ارجونیکیدزه به نمایش گذارده شد . من فکر می‌کنم که هیچ اقدام تحریک آمیز یا حتی هیچ توهینی نمی‌تواند بسک چنین بدرفتاری روسی را توجیه کند و رفیق دزرژینسکی بنحوی بخشش ناپذیر مقصر است که بر سر زدی سهل انگارانه با این مساله داشته است .*

رفیق ارجونیکیدزه برای تمامی شهروندان قفقاز یک اتوریته بسود . ارجونیکیدزه هیچ حقی نداشت که به آن تندخویی ، که وی و دزرژینسکی به آن اشاره کرده اند ، متوسل شود . برعکس ، ارجونیکیدزه باید با متانتی رفتار می‌کرد که نمی‌توان از یک شهروند معمولی ، و کمتر از آن از شخصی که متهم به یک جنایت " سیاسی " است ، انتظار داشت . و برای اینکه حقیقت را گفته باشیم ، آن ناسیونالیست - سوسیالیستها شهروندانی بودند که متهم به جنایتی سیاسی شده بودند ، و چارچوب اتهام بگونه‌ای است که نمی‌توان آنرا بطریقی دیگر توصیف کرد .
در اینجا بایک سؤال اصولی مهم مواجه می‌شویم : انترناسیونالیسم باید چگونه درک شود ؟*

لنین

۳۰ دسامبر ۱۹۲۲

* لنین در نامه‌ای دیگر نیز ، در اشاره به مساله ، گرجستان می‌نویسد :
" این مساله اکنون بوسیله ، استالین و دزرژینسکی مورد " پیگیری " قرار گرفته است و من نمی‌توانم به بیطرفی آنها اطمینان داشته باشم " (مجموعه آثار ، جلد ۴۵ ، صفحه ۶۰۷) . همچنین در نامه‌ای دیگر ، خطاب به مدیوانی و سایر کمونیستهای گرجستان ، او از گستاخی ارجونیکیدزه و اغماض استالین و دزرژینسکی انتقاد می‌کند (مجموعه آثار ، جلد ۴۵ ، صفحه ۶۰۸) - م .
* پس از آن جمله ، در متن دستنویسی شده عبارت زیرین خط خورده است :
" به گمان من چنین می‌آید که رفقای ما این مساله اصولی مهم را به اندازه کافی مطالعه نکرده اند . " - ویراستار .

مسأله، ملیتها یا "خودمختاری"
(ادامه)

من پیش از این در نوشته‌های خود درباره، مسأله، ملی گفته‌ام که بزرگ بررسی انتزاعی مسأله، ناسیونالیسم هیچ فایده‌ای متصور نیست. لازم است که میان ناسیونالیسم یک کشور ستمگر و یک ملت تحت ستم، ناسیونالیسم یک ملت بزرگ و یک ملت کوچک، تمایزی قایل شویم.

نسبت به شکل دوم ناسیونالیسم، ما افراد متعلق به یک ملت بزرگ تقریباً همیشه، طی تاریخ، مقصر بوده‌ایم که در مواردی بیشتر به اعمال زور متوسل شده‌ایم، علاوه بر این، ما به کرات مرتکب توهین و خشنونت می‌شویم بی آنکه متوجه، آن باشیم. کافی است از خاطرات خود در ولگا نقل کنم که ببینیم با غیر روسها چه رفتاری می‌شود، که چگونه لهستانها به هیچ اسمی خوانده نمی‌شوند مگر پولیاچینسکا، که چگونه تاتارها به استهزا لقب پرنس می‌گیرند، که چگونه اوکراینی‌ها همیشه خوخول نام می‌گیرند و گرجیها و سایر اتباع منطقه، قفقاز همیشه قفقازی خواننده می‌شوند.

بدین دلیل است که اکثر ناسیونالیسم از جانب ملل ستمگر یا "بزرگ"، چنانکه معمول است به این اسم خوانده شوند (گرچه آنها تنها در اعمال خسوت، بمانابه، زورگویان، بزرگ هستند)، باید نه تنها دربرگیرنده، رعایت برابری صوری ملتها بلکه حتی نابرابری برای ملت ستمگر، یا ملت بزرگ باشد، تا بدینوسیله آن نابرابری که در عمل وجود دارد جبران شود. هر کس که این نکته را درک نکند نتوانسته برخورد واقعی پرولتاریا به مسأله، ملی را دریابد، چنین شخصی کماکان دارای دیدگاهی اساساً خرده بورژوایی است و بنا بر این مطمئناً "به کسب بینشی بورژوایی سقوط خواهد کرد. چه چیزی برای یک نیروی پرولتری مهم است؟ برای یک نیروی پرولتری نه تنها مهم، بلکه مطلقاً "ضرور است که اطمینان یابد غیر روسها بیشترین اعتماد ممکن را به نبرد طبقاتی پرولتری دارند. برای تضمین این امر چه چیزی مورد نیاز است؟ چیزی بیش از یک برابری صرفاً صوری. لازم است که به هر طریق ممکن، بایک شیوه، برخورد معین یا یک سلسله مصالحه، فقدان اعتماد به غیر روسها، و سوء ظن و توهینی که دولت ملست "ملط" در گذشته نسبت به آنها رواداشته، را جبران کنیم.

تصور می‌کنم لازم نباشد اینرا در جزئیات بیشتری به بلشویکها، به کمونیستها توضیح دهیم. و بر آنم که در موقعیت کنونی، تا بدانجا که مسأله، کرجستان مورد توجه است، ما با نمونه، تیپیکی روبرو هستیم که در آن

یک شیوه، برخوردار برآستی پرولتری باید^{مبتنی} بر احتیاط عمیق، دقت، و آمادگی برای گذشت از برخی اقلام ضرور برای ما باشد. آن شخص کُرْجی که از این جنبه، مساله، غافل است، که بایستی این و آن را متهم به "سوسیالیسم ناسیونالیستی" می‌کند (حال آنکه او خود یک ناسیونالیست - سوسیالیست واقعی و حقیقی، یا حتی یک زورگویی فرومایه، روسیه، کبیر، است)، در واقع علایق همبستگی طبقاتی پرولتری را نقض می‌کند، زیرا هیچ چیز به اندازه، بی‌عدالتی ملی مانع از توسعه و تقویت همبستگی طبقاتی پرولتری نمی‌گردد. افراد ملت‌های "مظلوم" نسبت به هیچ به اندازه، احساس برابری و نقض این برابری، حتی اگر صرفاً ناشی از بی‌مبالاتی یا لافیدی باشد - و نسبت به نقض این برابری بوسیله، رفقای پرولتر خود - حساس نیستند. بدین دلیل است که در این مورد بهتر است در مصالحه و مدارا با اقلیت‌های ملی زیاده روی شود تا کوتاهی. بدین دلیل است که در این مورد منافع بنیادی همبستگی پرولتری، و نتیجتاً "مبارزه"، طبقاتی پرولتری، ایجاب می‌کند ما هیچگاه شیوه، برخوردار موری به مساله، ملی نداشته باشیم، بلکه همواره گرایش خاص پرولتاریای ملت تحت ستم (یا کوچک) را نسبت به ملت ستمگر (یا بزرگ) در نظر گیریم.

لنین

۳۱ دسامبر ۱۹۲۲

ادامه، یادداشتها

۳۰ دسامبر ۱۹۲۲

چه اقدامات عملی باید در موقعیت کنونی دنبال شود؟
 نخست اینکه ما باید اتحاد جمهوریهای سوسیالیستی را حفظ و مستحکم کنیم. در این تردیدی رها نیست. این اقدام برای ما لازم است و نیز برای پرولتاریای کمونیست جهان، در مبارزه، آن علیه، بورژوازی جهانی و دفاع از آن در برابر توطئه‌های بورژوازی لازم است.
 دوم اینکه اتحاد جماهیر سوسیالیستی باید بخاطر دستگاه دیپلماتیک آن حفظ شود. ضمناً این دستگاه بخشی استثنایی از دستگاه دولتی ما است. ما حتی یک فرد بانفوذ از دستگاه تزاری که به درون آن راه

نداده ایم . تمامی بخشهایی که از اندک اقتداری برخوردارند متشکل از کمونیستها میباشند . از اینرو (می توان به جرأت ابراز داشت) این دستگاه پیناپیش عنوان یک نهاد کمونیستی قابل اعتماد را برای خود کسب کرده است ، و در مقیاس بنحو غیر قابل مقایسه وسیعتری از سایر کمیساریاهای خلق ما از عناصر کهنه ، تزاریت ، بورژوا ، و خورده بورژوا پاک گردیده است .

سوم اینکه رفیق ارجونیکیدزه باید تنبیه ، انضباطی شود (من اینرا با بیشترین تأسف می گویم ، چون من یکی از دوستان خیمی وی هستم و با او در خارج کار کرده ام) و تحقیق پیرامون کلیه مدارکی که کمیسیون دزرژینسکی جمع آوری کرده باید کامل یا مجدداً " آغاز شود تا توده ، عظیم اشتباهات و قضاوت های غیر منصفانه ای که بدون تردید در آن وجود دارد اصلاح شود . البته مسئولیت سیاسی تمامی این کارزار حقیقتاً " ناسیونالیستی روسیه ، کبیر باید متوجه ، اسنلین و دزرژینسکی شود .

چهارم اینکه باید مؤکدترین قوانین برای استفاده از زبان ملی در جمهوریهای غیر روسی ماضع گردد ، و این قوانین باید با توجهی ویژه مورد نظارت قرار گیرند . شکی نیست که با توجه به دستگاه دولتی موجود ، نمونه های بسیاری از سوء استفاده های حقیقتاً " روسی ، به بهانه ، ایجاد هماهنگی در سرویس راه آهن ، یکپارچگی در سرویس مالی وغیره ، مملکت " وجود خواهد داشت . برای مبارزه با این سوء استفاده ها ، هوشمندی ویژه ای لازم است ، اگر که نخواهیم از مصادف آنها ای که این مبارزه را پیش می برند سختی گفته باشیم . یک آیین نامه ، مشروح مورد نیاز خواهد بود ، و تنها افرادی که در جمهوری مورد نظر زندگی می کنند می توانند خطوط آنرا بحوی موفقیت آمیز ترسیم کنند . و آنگاه نیز ما نمی توانیم از قبیل مطمنش بایتم که این ما را از عقب نشینی درکنگره ، بعدی ثورا ها ممنون خواهد داشت ، که خواهیم توانست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تنها در امور نظامی و دیپلماتیک حفظ کنیم ، و در کلیه جهات دیگر استقلال کامل به یکایک کمیساریاهای خلق اعطا کنیم .

باید بخاطر داشت که مرکزیت زدایی کمیساریاهای خلق و فقدان هماهنگی در کار آنها تابدانجا که مسکو و سایر مراکز مورد نظر می باشد می توانست بحوی درخور بوسیله ، اتورنیه ، حزبی جبران شود ، به شرط آنکه از آن با حزم و بیطرفی کامل استفاده شود ، زبانی که در نتیجه ، فقدان هماهنگی میان نهادهای دولتی ملی و نهادهای دولتی روسی به دولت ما وارد می شود بمراتب کمتر از زبانی است که (در غیر این صورت - م) نه تنها به ما ، بلکه به تمامی انترناسیونال ، و به صدها میلیون مردم آسیا ، که قطعاً "

در آینده‌ای نزدیک راه مارادنیال خواهند کرد، وارد خواهند شد. ایسین
اپورتونیسمی عذرناپذیر می‌بود اگر که در آستانه خیزش شرق، در هنگامه
بیداری آن، ما حیثیت خود نزد مردم آنها، حتی اگر ناشی از اندکسوی
خامی یا بی‌عدالتی نسبت به ملیت‌های غیر روس خودمان باشد، از بین می‌بردیم.
نیاز به صف‌آرایی در برابر امپریالیست‌های غرب، که از جهان سرمایه‌داری
دفاع می‌کنند، جای خود دارد. در این باره هیچ شکی وجود ندارد و ضرور
نیست که من درباره، حمایت نامشروط خود از آن سخن بگویم. اما اگر خود
ما، حتی در حدی ناچیز، به اتخاذ مواضع امپریالیستی در قبال ملت‌های
ستمدیده در غلطیم، مساله شکل دیگری می‌یابد، در این صورت ما تمام صداقت
اصولی خود، تمامی دفاع اصولی خود از مبارزه، ضد امپریالیستی را به
نابودی گشاده‌ایم. اما مرحله جدید تاریخ جهان آنروز فرا خواهد
رسید که ملت‌های باخیزنده، تحت‌ستم امپریالیسم بیدار و سرانجام
برانگیخته می‌شوند و نبرد قطعی طولانی و دشوار آنها برای آزادی آغاز
می‌گردد.

لنین

۲۱ دسامبر ۱۹۲۲

۱- این نامه مشهور به " وصیتنامه " لنین است و از تاریخ ۲۳ تا ۲۶ دسامبر دیکته شد. بخشی که به نامه ۲۴ دسامبر اضافه گردیده ، در تاریخ ۴ ژانویه ۱۹۲۳ دیکته شده است. (لنین کلیه بخشهای این نامه را به یکی از مُنشیهای خود، م. ولودیکا ، دیکته کرده است. برای آشنایی بیشتر با نظریات لنین در دوران نگارش این نامه ، به یادداشتهای روزانه مُنشیهای لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۲۲ ، مراجعه کنید- م).

این نامه و آنچه بدنیال آن می آید، مقالاتی که در زیر از آنها نام برده خواهد شد، در زمره آخرین آثار لنین میباشند. این آثار معادل یک برنامه کلی هستند. سایر مقالات لنین در این دوران عبارتند از " صفحاتی از دفتر یادداشت " ، " درباره کئوپراسیون " ، " انقلاب ما (بمناسبت یادداشتهای سوخاتف) " ، " چگونه بازرسی کارگری دهفانی را تجدید سازمان دهیم (پیشنهاد به کنگره دوازدهم حزب) " ، و " بهتر است کمتر، ولی بهتر باشد ". این مقالات در ماههای ژانویه و فوریه ۱۹۲۳ دیکته شدند و در آن زمان در پرآودا چاپ شدند (به مجموعه آثار ، جلد ۲۳ ، رجوع شود).

لنین لازم دانست این نامه پس از مرگ وی در کنگره حزب مطرح شود. مطابق با خواست وی ، این نامه برای نمایندگان کنگره سیزدهم حزب ، که از تاریخ ۲۳ تا ۲۶ ماه مه ۱۹۲۴ برگزار شد، خوانده شد. کنگره به اتفاق آراء تصمیم گرفت که به چاپ نامه مبادرت نورد، زیرا نامه نه جهت چاپ در روزنامه بلکه برای کنگره نوشته شده بود.

نامه های فوق الذکر ، بنایه تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، برای نمایندگان حاضر در کنگره بیستم حزب خوانده شدند، و پس در میان سازمانهای حزبی توزیع گردیدند.

این نامه ها ، مطابق با رهنمود کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، در مجله " کمونیست " ، شماره ۹ ، ۱۹۵۶ چاپ شدند و پس در شکل یک کتابچه در دسترس عموم قرار گرفتند.

۲- اشاره ای است به برخورد تسلیم طلبانه زینوویف و کا منف در جلسات کمیته مرکزی حزب در ۱۵ و ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، آنگاه که آنها برضد قطعنامه لنین درباره تدارک فوری قیام مسلحانه سخن گفتند و رأی دادند. گرچه آنها در هر دو جلسه قاطعانه به عقب رانده شدند، در نتیجه مشویکی نووایا زین (۱۸ اکتبر) اظهاریه ای درباره آمادگی بلشویکها برای قیام ، که آنها آنرا یک قمار خواندند، چاپ کردند. بدین طریق آنها یک راز بزرگ حزبی

را در اختیار رودزیا نگو و کرنسکی گذاردند. لنین در همان روز، در "نامه به اعضای حزب بلشویک"، رفتار آنها را محکوم ساخت و اظهار داشت که این یک اقدام بی سابقه و حدت ستیزانه است (رجوع کنید به مجموعه "آثار، جلد ۲۶، صفحات ۱۹-۲۱۶).

۳- خودمختاری - برنامهای برای متحد ساختن جماهیر شوروی از طریق ورود آنها به جمهوری فدراتیو روسیه، شوروی سوسیالیستی، مبتنی بر اصل خودمختاری. این مبنای "پیش نویس قطعنامه" مناسبات متقابل میان جمهوری فدراتیو روسیه، شوروی سوسیالیستی و جمهوریهای مستقل "بود که بوسیله، استالین پیشنهاد شد، در سپتامبر ۱۹۲۲، بوسیله یک کمیسیون ویژه، کمیته مرکزی به تصویب رسید. این کمیسیون تشکیل یافت تا ساله، گسترش مناسبات میان جمهوری فدراتیو روسیه، شوروی سوسیالیستی، جمهوری اوکراین، جمهوری بلوروسی، و فدراسیون ماورا، قفقاز (متشکل از گرجستان، ارمنستان و آذربایجان - م) را برای پلنوم کمیته مرکزی بررسی نماید. لنین در نامه ای به اعضای هیات سیاسی، در ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۲، این پروژه را مورد انتقادی شدید قرار داد. او یک راه حل بکلی متفاوت ارائه داد، یعنی اینکه تمامی جمهوریهای شوروی، از جمله جمهوری فدراتیو روسیه، شوروی سوسیالیستی، در یک دولت جدید، اتحاد جماهیر شوروی، داوطلبانه و بر اساس برابری کامل متحد شوند.

او نوشت: "ما خود را با جمهوری اوکراین، سایر جمهوریها، برابرسر تلفی می کنیم، و همراه با آنها و بر اساس حقوق مساوی به اتحاد جدید، فدراسیون جدید می پیوندیم..." کمیسیون کمیته مرکزی، به تبعیت از رهنمودهای لنین، به تجدیدنظر در پیش نویس قطعنامه، که در اکتبر ۱۹۲۲ توسط پلنوم کمیته مرکزی به تصویب رسید، پرداخت. کار تدارکاتی برای متحد ساختن جمهوریها بر اساس تصمیم کمیته مرکزی آغاز گردید. در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲، نخستین کنگره اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تصمیم تاریخی خودمختاری بر شکل بندی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به تصویب رساند.

لنین برای هدایت صحیح سیاست ملی و تبعیت از اعلامیه و مواضعی که بوسیله، کنگره، ثوراها تصویب گردید اهمیت استثنایی قایل بود. در روزهای ۳۰ و ۳۱ دسامبر، او نامه "ساله" ملیتها با خودمختاری "را دیکته کرد. این نامه، در آوریل ۱۹۲۳، در یک میتینگ رهبران هیاتهای نمایندگی در کنگره، دوازدهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) قراست گردید. کنگره، به پیروی از رهنمودهای لنین، قطعنامه ای تحت عنوان "درباره ساله، ملی" به تصویب رساند.

۴- پلنومهای کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ، که در ماههای اکتبر و دسامبر ۱۹۲۲ برگزار شدند، مآلهء تکوین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را در دستور کار خویش قرار داده بودند.

مترجم: منصور فرزاد

استالین :

اپوزیسیون تروتسکیستی درگذشته و حال^۳

سخنرانی در جلسه، پلنوم مشترک کمیته مرکزی و کمیسیون
کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)^۱

۲۳ اکتبر ۱۹۲۷

۳ ترجمه، حاضر دوبخش، بخشهای اول و ششم، سخنرانی استالین را دربر
میگیرد. ترجمه مبتنی بر متن انگلیسی کتاب " درباره، اپوزیسیون"، چاپ
پکن، سال ۱۹۷۴. می باشد. توضیحاتی که در پایان مقاله مشاهده می کنید نیز
به همان منبع تعلق دارند. توضیحات مترجم همه جا با "م" مشخص شده است.

رفقا ، من وقت زیادی ندارم ، لذا به مسایل جداگانه خواهم پرداخت .
پیش از هر چیز عامل شخصی . شما در اینجا شنیده اید که اعضای اپوزیسیون
با چه پشتکاری علیه استالین دشنام می پراکنند ، به او با تمام قوایشان
دشنام می دهند . رفقا ، این مرا متعجب نمی سازد . به این دلیل حملات اطمینانی
متوجه استالین شده اند که استالین ، شاید بهتر از بعضی رفقای ما ، تمام
حقه های اپوزیسیون را می شناسد ، و می توان به جرأت گفت که تحقیق او ساده
نیست . پس آنها اساساً " به استالین می تازند . خوب ، بگذارید هر قدر
می خواهند دشنام پراکنی کنند .

واستالین چیست ؟ استالین تنها چهره ای کمتر است . لنین را در نظر
بگیرید ، کیست که نداند در زمان بلوک آکوست ، اپوزیسیون به رهبری
تروتسکی کارزار افتراپی حتی ده ها ساله تر از این علیه لنین بسرا
انداحت ؟ بعنوان مثال ، به تروتسکی گوش کنید :

" قبل و قال نکبت آمیزی که بنحوی سیستماتیک بوسیله لنین ، ایمن
بازیگر کهنه کار ، این بهره کش حرفه ای از هر آنچه در جنبش کارگری روسیه
عقب افتاده است ، برانگیخته می شود ، مانند تلاشی مذبوحانه به گمان
می آید " (به " نامه " تروتسکی به چخیدزه " ، آوریل ۱۹۱۳ ، نگاه کنید) .

رفقا ، به زبان توجه کنید ! به زبان توجه کنید ! این تروتسکی است که
می نویسد . و درباره لنین می نویسد . بنا بر این آیا تعجب آور است که
تروتسکی که در چنین شکل بدترکیبی درباره لنین کبیر ، که او نایستگی
بسنسد گفتش را نداشت ، می نویسد ، حالا باید به یکی از بیشمار شاگردان
لنین - رفیق استالین - دشنام دهد ؟

علاوه بر این . من فکر می کنم که اپوزیسیون با بیرون ریختن تمام نفرت
خود علیه استالین مرا مفتخر می سازد . باید هم چنین باشد . من فکر
می کنم اگر اپوزیسیون ، که می گوشت حزب را به نابودی بکشد ، از استالین ،
که از مبنای پرنسپل لنینیستی حزب دفاع می کند ، ستایش می کرد ، غریب
و بر خورنده بود .

حالا درباره " وصیت " لنین . اعضای اپوزیسیون در اینجا فریاد
کنیدند - شما آنها را شنیدید - که کمیته مرکزی حزب " وصیت " لنین
را " بنهان کرده " . مادر باره ، این سؤال در پلنوم کمیته مرکزی و
کمیسیون کنترل مرکزی چندین بار بحث کرده ایم ، شما اینرا می دانید .
(یکی از حضار : " به دفعات متعدد ") بارها و بارها ثابت شده است که
هیچ کس چیزی را پنهان نگاه نداشته ، که " وصیت " لنین در کنفرانس سیزدهم

حزب مورد بحث قرار گرفت ، که این " وصیت " درکنگره خوانده شد (حاضرین : " درست است ! ") ، که کنگره به اتفاق آراء تصمیم گرفتند آنرا چاپ نکنند چون ، در میان سایر دلایل ، خود لنین نمیخواست که آن چاپ شود و تقاضای چاپ آن را نکرد . اپوزیسیون تمام این نکات را به همان خوبی میدانند که ما میدانیم . معهذا این جسارت را دارد که اعلام کند کمیته مرکزی دارد " وصیت " را " پنهان " میکند .

مسأله " وصیت " لنین ، اگر اشتباه نکنم ، مدتها پیش در سال ۱۹۲۴ مطرح شد . شخصی وجود دارد بنام ایستمن * ، یک کمونیست سابق آمریکایی که از حزب اخراج شد . این آقا ، که در مسکو با تروتسکیستها در آمیخت ، مقداری شایعات و اراجیف درباره " وصیت " لنین جمع آوری کرد ، به خارج رفت و کتابی نوشت بنام " پس از مرگ لنین " ، که در آن او بیشترین تلاش را میکند تا از حزب ، کمیته مرکزی و حکومت شوروی تمویزی سیاه ارائه دهد ، که جان کلام آن این است که کمیته مرکزی ما " وصیت " لنین را " پنهان " نگاه میدارد . با توجه به این واقعیت که ایستمن زمانی با تروتسکی ارتباطاتی داشته ، ما اعضای هیأت سیاسی از تروتسکی خواستیم خود را از ایستمن ، که به تروتسکی متوسل میشود اپوزیسیون اشاره میکرد ، و تروتسکی را درقبال اظهاریه‌های افترائیمز علیه حزب ما مسئول ساخته بود ، جدا سازد . از آنجا که مسأله اینقدر روشن بود ، تروتسکی در واقع خود را در اظهاریه‌ای که در روزنامه به چاپ رساند علنا از ایستمن جدا ساخت . این اظهاریه در سپتامبر ۱۹۲۵ در " بلشویک " ، شماره ۱۶ ، به چاپ رسید .

اجازه دهید آن بخشی از مقاله ، تروتسکی که در آن او به این سؤال که آیا کمیته مرکزی حزب " وصیت " لنین را پنهان کرده می‌پردازد را بخوانم . از مقاله ، تروتسکی نقل قول میکنم :

" ایستمن در چند بخش از کتاب خود اظهار میدارد که کمیته مرکزی برخی از اسناد فوق‌العاده مهمی که بوسیله لنین در آخرین دوران زندگی او نوشته شد (که حاوی نامه‌هایی درباره مسأله ملی ، به اصطلاح " وصیتنامه " و غیره است) را از حزب " پنهان داشت " ، براین هیچ نامی مکرافترا علیه

* اشاره به ماکس ایستمن (Max Eastman) است که در سال ۱۹۲۴ کتابی درباره تروتسکی ، تحت عنوان " لئون تروتسکی : تمویزی از جوانی " نوشت . او همچنین نویسنده کتابی است که استالین از آن سخن می‌گوید - م .

کمیته، مرکزی حزب مانمی توان گذاشت. * از آنچه ایستمن میگوید ممکن است استنتاج شود که ولادیمیر ایلچ این نامه‌ها را، که توصیه‌هایی درباره، سازمان داخلی می‌باشند، به‌قصد چاپ نوشته بود. در واقعیت امر، ایسن مطلقاً " فاقد حقیقت است. ولادیمیر ایلچ طی بیماری خود غالباً " پیشنهادات، نامه، و چیزهایی از این قبیل، برای نهادهای رهبری حزب و کنگره، آن ارسال داشت. پرواضح است که کلیه، آن نامه‌ها و پیشنهادات همیشه به‌کسانی تحویل داده شدند که مورد خطاب بودند، آنها به اطلاع نمایندگان حاضر در کنگره‌های دوازدهم و سیزدهم رسیدند، و اگر کلیه، آن نامه‌ها چاپ نشدند بدین دلیل بود که نگارنده آنها را به‌قصد چاپ ننوشته بود. ولادیمیر ایلچ " وصیت " باقی نگذاشت، و کیفیت برخورد او با حزب، و همچنین کیفیت خود حزب، امکان این چنین " وصیتی " را منتفی می‌سازد. آنچه معمولاً در نشریات مهاجرین و بورژوازی خارجی و منشویک تحت عنوان " وصیت " به آن اشاره می‌نمود (در شکل تحریف‌شده‌ای کسه بازشناسی آنرا ناممکن می‌کند) یکی از نامه‌های ولادیمیر ایلچ است که حاوی توصیه‌هایی درباره، امور سازمانی است. کنگره، سیزدهم حزب به آن نامه، مانند سایر نامه‌ها، بیشترین توجهات را معطوف داشت و از آن نتایج متناسب با شرایط و اوضاع آن زمان استخراج نمود. هریختی درباره، پنهان داشتن یا نقض " وصیت " یک اختراع بدخواهانه و به‌نامی برضد خواست واقعی ولادیمیر ایلچ است. * و برضد علایق حزبی است که او آفرید (به مقاله، " تروتسکی " درباره، کتاب پس از مرگ لنین ایستمن "، نشریه، " بلشویک "، شماره، ۱۶، اول سپتامبر ۱۹۲۵، صفحه، ۶۸، نگاه کنید).

می‌توان فکر کرد که قضایا روشن است. این مطلب توسط کسی غیر از تروتسکی نوشته نشد. پس تروتسکی، زینوویف و کامنف حالا برچه اساسی به ایسن خیال بافی دامن می‌زنند که حزب و کمیته، مرکزی آن " وصیت " لنین را " پنهان " می‌سازد. خیال بافی " مجاز " است، اما باید دانست که در کجا توقف کرد.

گفته می‌شود که در آن " وصیت " رفیق لنین به کنگره پیشنهاد کرد که با توجه به " تندخویی " (گستاخی) استالین، کنگره باید در فکر آن باشد که رفیق دیگری را به جای استالین بعنوان دبیرکل بگمارد، کاملاً درست

- * تأکید از استالین است. او این بخش را با حروف ایتالیک مشخص کرده است. - م .
- * تأکید از استالین است. او این بخش را با حروف ایتالیک مشخص ساخته است. - م .

است. بلکه رفقا، من نسبت به آنهایی که بنحوی وقیحانه و خیانت آمیز حزب را به تان بودی و اشعاب می‌کشاند تندخو هستم. من هیچگاه این را پنهان نکرده‌ام و اکنون نیز نمی‌کنم. شاید کمی انعطاف دربرخورد با اشعابگران ضرورت داشته باشد، اما من قادر به آن نیستم. درست در نخستین جلسه، پلنوم کمیته، مرکزی پس از کنگره، سیزدهم من از پلنوم کمیته، مرکزی تقاضا کردم تا مرا از وظایف بعنوان دبیرکل معاف سازد. این امر بایکایته نمایندگان جداگانه بحث شد، و کلیه نمایندگان از جمله تروتسکی، زینوویف و کامنف، به اتفاق آراء، استالین را موظف باختند در مقام خود باقی بماند.

چه می‌توانستم بکنم؟ پست خود را ترک کنم؟ این در طبیعت من نیست، من مرکز پست خود را خالی نگذاشته‌ام، و هیچ حقی ندارم که چنین کنم، زیرا چنین کاری گریز از خدمت خواهد بود. همانطور که قبلاً گفته‌ام، من یک عامل آزاد نیستم، و آنگاه که حزب وظیفه‌ای برعهده من می‌گذارد، من باید اطاعت کنم.

یکسال پس از آن من دوباره از پلنوم تقاضا کردم مرا معاف کند، اما من دوباره موظف شدم در مقام خود باقی بمانم.

دیگر چه می‌توانستم بکنم؟

در ارتباط با چاپ "وصیت"، کنگره تصمیم گرفت آنرا چاپ نکند، زیرا آن برای کنگره نوشته شده بود و قرار نبود چاپ شود.

پلنوم کمیته، مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی در سال ۱۹۲۶ تصمیم گرفت از کنگره، پانزدهم اجازه بخواهد این سند را چاپ کند. همچنین همان پلنوم کمیته، مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی تصمیم گرفت سایر نامه‌های لنین را، که در آنها او انتباهات کامنف و زینوویف در مقطع قیام اکتبر را خاطر نشان ساخت و درخواست اخراج آنها از حزب را کرد، چاپ کند.^۲

آشکارا است که بحث درباره، اینکه حزب این اسناد را پنهان می‌سازد به تانسی شنیع است. در میان این اسناد نامه‌هایی از لنین وجود دارد که در آنها بر ضرورت اخراج زینوویف و کامنف از حزب اصرار می‌شود. حزب بلشویک، کمیته مرکزی حزب بلشویک، هیچگاه از حقیقت هراس نداشته است. قدرت حزب بلشویک دقیقا در این واقعیت نهفته که از حقیقت نمی‌ترسد و حقیقت مستقیم چشم می‌دوزد.

اپوزیسیون سعی می‌کند از "وصیت" لنین بعنوان یک کارت برنده استفاده کند، اما کافی است که این "وصیت" را بخوانیم تا ببینیم که آن برای آنها بهیچوجه یک کارت برنده نیست. برعکس، "وصیت" لنین برای رهبران کنونی اپوزیسیون مهلک است.

در حقیقت، این یک واقعیت است که لنین در " وصیت " خود تروتسکی را متهم به کناه " غیر بلنویسم " می کند، و در رابطه با اشتباهی که کامنف و زینوویف در اکتبر مرتکب شدند، او می گوید که آن اشتباه " تصادفی " نبوده است. این چه معنایی دارد؟ این به آن معنا است که تروتسکی، که دارای نقیصه، " غیر بلنویسم " است، و کامنف و زینوویف، که اشتباهاتشان " تصادفی " نبوده است می تواند تکرار شود و مسلماً تکرار خواهد شد، نمی توانند از لحاظ سیاسی مورد اعتماد باشند.

جالب است که در " وصیت " هیچ کلامی، هیچ اشاره ای به اینکه استالین مرتکب اشتباهاتی نده باشد وجود ندارد. تنها به تندخویی استالین اشاره می رود. اما تندخویی نمی تواند بمثابه، یک نقیصه در خط سیاسی یسا مواضع استالین بشمار آید.

بخش مربوط به این بحث در " وصیت " اینجاست:

" من به خصلت یابی و ویژگیهای شخصی سایر اعضای کمیته، مرکزی نخواهم پرداخت. تنها به شما یادآور می شوم که حادثه، اکتبر زینوویف و کامنف البته تصادفی نبوده است، اما آنها باید بطور شخصی بهمان اندازه کمی مورد ملامت قرار گیرند که تروتسکی می تواند برای غیر بلنویسم خویش ملامت گردد".

می توان گفت که مسأله روشن است.

۲- از لنینیسم تا تروتسکیسم *

مسأله، بعدی، زینوویف در سخنرانی خود به مسأله، جالب " اشتباهات " در خط مشی حزب طی دو سال گذشته و " صحت " خط مشی اپوزیسیون پرداخت. من مایلیم که به آن باروشن ساختن مسأله، ورثستگی خط مشی اپوزیسیون و صحت خط مشی حزب ما طی دو سال گذشته پاسخ دهم. اما رفقا، من دارم بیش از حد وقت شما را می گیرم. (حزار: " لطفاً ادامه دهید! ") رئیس جلسه: " کسی مخالف است؟ " حزار: " لطفاً ادامه دهید! "

کناه اصلی اپوزیسیون، که ورثستگی سیاست آنها تعیین کرده کدام است؟ کناه اصلی آن این است که کوشیده، می گوید، خواهد کوشید لنینیسم را با تروتسکیسم بیاراید و تروتسکیسم را جانشین لنینیسم سازد. زمانی بوده که کامنف و زینوویف از لنینیسم در مقابل حملات تروتسکی دفاع می کردند. در آن دوران تروتسکی خود چنین گستاخ نبود. این یک خط مشی بود. اما بعداً " زینوویف و کامنف، هراسان از مشکلات

* این بخش ششمین قسمت از سخنرانی استالین است.

جدید، به جانب تروتسکی کشیده شدند، و با او چیزی در ردیف بلوک سازل آگوست تشکیل دادند و بدین طریق مبدل به آسرای تروتسکیم شدند. این امر اظهاریه، پیشین لنین مبنی بر اینکه اشتباهی که زینوویف و کامنف در اکتبر مرتکب شدند "تصادفی" نبود را بیش از پیش تصدیق می‌کنند؛ از مبارزه برای لنینیسم، زینوویف و کامنف به خط مبارزه بلوک آسرای تروتسکیم نقل مکان دادند. این یک خط بکلی متفاوت است. و این در واقع توضیح می‌دهد که چرا تروتسکی اکنون گستاخ تر شده است.

هدف اصلی بلوک متحد کنونی تحت رهبری تروتسکی چیست؟ این است که حزب را بتدریج از خط لنینیستی به خط تروتسکیم بچرخاند. این گناه اصلی اپوزیسیون است. اما حزب می‌خواهد یک حزب لنینیست باقی بماند. طبیعتاً "حزب" به اپوزیسیون پشت کرد و پرچم لنینیسم را بالاترو بالاتر برافراشت. از اینروست که رهبران دیروز حزب اکنون مرتد شده‌اند.

اپوزیسیون فکر می‌کند که شکست آن می‌تواند بوسیله عامل شخصی، تندخویی استالین، بوسیله سرسختی بوخارین و رایکوف، و عواملی از این دست، "توضیح" داده شود. این توضیح بسیار ارزانی است؛ این یک افسوس است، نه یک توضیح. تروتسکی از سال ۱۹۰۴ تاکنون بر ضد لنینیسم جنگیده است. او از سال ۱۹۰۴ تا انقلاب فوریه در سال ۱۹۱۷ دور منشیوها می‌چرخید، و تمام مدت سرسختانه با حزب لنین می‌جنگید. تروتسکی طی آن دوران متحمل چندین شکست توسط حزب لنین گردید. چرا؟ شاید تندخویی استالین باید ملامت می‌شد؟ اما استالین در آن زمان هنوز دبیر کمیته مرکزی نبود، او در خارج نبود، بلکه در روسیه در مبارزه مخفی علیه تزارسم درگیر بود، در حالیکه مبارزه میان تروتسکی و لنین در خارج غلبان داشت. پس تندخویی استالین چه ربطی به آن داشت؟

طی دوران انقلاب اکتبر تا ۱۹۲۲، تروتسکی، که قبلاً به عضویت حزب

« بوخارین و رایکوف: دو تن از رهبران جناح "راست". آنها طی دوران سیاست جدید اقمادی " (نپ) در کنار استالین علیه تروتسکی مبارزه کردند. بوخارین و رایکوف در دهه سی به جرم اخلاص و توطئه علیه حکومت شوروی، و انحراف راست، محاکمه و تیرباران شدند. محاکمه آنها در ماه مارس سال ۱۹۲۸ صورت گرفت - م.

بلشویک درآمده بود، قادر گردید دوحمله " بزرگ " علیه، لنین و حزب او انجام دهد: در سال ۱۹۱۸- در ماجرای برست لیئوفسک، و در ۱۹۲۱ حول مساله، اتحادیه های کارگری* ۱. اما این دوحمله با شکست تروتسکی بی پایان رسیدند. چرا؟ شاید باید تندخویی استالین در اینجا ملامت می شد؟ اما در آن زمان استالین هنوز دبیر کمیته مرکزی نبود. مقام دبیری در آن زمان بوسیله، چند تروتسکیست رسوا اشغال شده بود. پس تندخویی استالین چه ربطی به آن داشت؟

سپس تروتسکی (در سالهای ۱۹۲۷، ۱۹۲۶، ۱۹۲۴، ۱۹۲۳) اقدام به چندین تهاجم جدید علیه، حزب نمود و یکایک آنها با شکست جدیدی برای تروتسکی مصادف شدند.

آیا با این اوصاف آشکار نیست که نبرد تروتسکی علیه، حزب لنینیست ریشه های تاریخی عمیق و دوربرد دارد؟ آیا بدین طریق آشکار نیست جنگی که حزب اکنون علیه، تروتسکیست در پیش گرفته تداوم مبارزه ای است که حزب، تحت رهبری لنین، از سال ۱۹۰۴ به بعد در پیش گرفت؟ آیا آشکار نیست که تلاشهای تروتسکیستها برای جایگزین ساختن لنینیسم بوسیله، تروتسکیسم دلیل اصلی شکست و ورشکستگی کلیه، خط مشی اپوزیسیون است؟ حزب ما در توفان نبردهای انقلابی دنیا آمد و رشد کرد. این حزبی نیست که در یک دوران توسعه، طمع آمیز رشد کرده باشد. بهمین دلیل این حزب در سنتهای انقلابی غنی است و از رهبران خود بت نمی سازد. زمانی پلخانسف محبوب ترین شخص در حزب بود. بیش از آن، او بنیانگذار حزب بود، و محبوبیت او بنحوی غیر قابل

مقایسه بیشتر از تروتسکی یا زینوویف بود. معهذاً، علیرغم آن، بمحض اینکه او آغاز به جدایی از مارکسیسم و حرکت بسوی اپورتونیسم کرد،

* تروتسکیستها غالباً " از این اختلافات میان لنین و تروتسکی کمتر سخن می گویند. آنها بنحوی یکجانبه بر نقش تروتسکی در انقلاب اکتبر و در سازماندهی ارتش سرخ تاکید می ورزند. آنها همچنین به چند نامه لنین در سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۳ استناد می کنند که در یکی از آنها لنین می نویسد " تروتسکی می تواند از مواضع من بخوبی خود من دفاع کند "، یا نامه، دیگری که در آن لنین مقاله، تروتسکی درباره، " نپ " را مجموعاً مثبت ارزیابی می کند، و یا نامه، دیگری از لنین که در آن خطاب به تروتسکی می نویسد: " من از شما می خواهم که همبستگی ما را در پلنوم اعلام کنید " (این نامه ها پس از سال ۱۹۵۶ در مجموعه آثار، جلد ۴۵، به چاپ رسیدند). اما تفاهم حول چند مقوله، مشخص بهیچوجه به مفهوم عدم وجود اختلافات بنیادی نیست. بسیاری از نظریات تروتسکی در تضاد با اندیشه های لنین قرار می گیرند. م.

حزب از او روبرو گرداند. بنا براین آنها تعجب آوراست که افرادی کسه چندان " بزرگ " نیستند، افرادی مانند تروتسکی و زینوویف، پس از اینکه آغاز به جدایی از لنینیسم کردند، خود را در پشت سر حزب یافتند؟ اما تکانه دهنده ترین شاخص استعاله، اپورتونیستی اپوزیسیون، تکانه دهنده ترین نشانه، ورشکستگی و سقوط اپوزیسیون، رأی آن بر ضد مانیفست کمیته، اجرای مرکزی اتحاد شوروی سوسیالیستی بود. اپوزیسیون مخالف معمول ساعت هفت ساعت کار در روز است؛ اپوزیسیون مخالف مانیفست کمیته، اجرای مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است؛ تمام طبقه، کارگر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تمامی بخش پیشروی پرولترها در کلیه کشورها، مشتاقانه به مانیفست خوش آمد می گویند، به اتفاق آراء، اندیشه، ابداع رور کار هفت ساعت را تحسین می کنند. اما اپوزیسیون بر ضد مانیفست رأی می دهد و با کُر عمومی " منتقدین " بورژوا و لیبرال همدا می شود، با افترا پراکنان **Vorwärts** همدا می شود.

من فکر نمی کردم اپوزیسیون به چنین خفتی سقوط کند.

توضیحات :

۱- پلنوم مشترک کمیته، مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) در فاصله، ۲۱ تا ۲۳ اکتبر ۱۹۲۷ برگزار شد . این پلنوم پیش نویس تزه‌های ارائه شده توسط هیأت سیاسی کمیته، مرکزی ح.ک.ا.ش (ب)، یعنی : رهنمودهایی در ارتباط با برنامه، پنج ساله برای اقتصاد ملی، و کار در روستاها، را بحث و تصویب کرد. پلنوم انتصاب گزارش دهندگان را تصویب نمود، مقرر داشت یک بحث درون حزبی آغاز شود، و تصمیم گرفت تزه‌های مربوط به کنگره، پانزدهم را برای بحث در جلسات حزبی و رسانه‌های گروهی چاپ کند. با توجه به حملات رهبران اپوزیسیون تروتسکی زینوویف علیه، مانیفست کمیته، اجرایی مرکزی ا.ح.ش.س. در بزرگداشت دهمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، و بویژه علیه، تصمیم در اقدام به ایجاد روزگار هفت ساعته، پلنوم این مساله را مورد بحث قرار داد و در یک قطعنامه، ویژه اعلام داشت که هیأت سیاسی کمیته، مرکزی در ابتکار خود در چاپ مانیفست کمیته، اجرایی مرکزی ا.ح.ش.س. سه درستی عمل کرده است. پلنوم همچنین مانیفست را تصویب نمود. گزارش هیأت رئیسه، کمیته، کنترل مرکزی درباره، فعالیت‌های فراکسیون تروتسکی و زینوویف پس از پلنوم اگوست کمیته، مرکزی و کمیته، کنترل مرکزی ح.ک.ا.ش (ب) به سمع پلنوم رسید. در خلال بحث درباره، این مساله، در یک جلسه، پلنوم در ۲۳ اکتبر، ژوزف استالین سخنانی " اپوزیسیون تروتسکیستی در گذشته و حال " را ایراد نمود. پلنوم تروتسکی و زینوویف را به علت تلاش در فریب حزب و مبارزه، فراکسیون علیه، آن، از کمیته، مرکزی اخراج کرد و تصمیم گرفت کلیه، اسناد مربوط به فعالیت‌های انشاع‌گرا، رهبران اپوزیسیون تروتسکی - زینوویف را در اختیار کنگره، پانزدهم حزب قرار دهد. (برای مطالعه، قطعنامه‌ها و تصمیمات پلنوم، به " قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره‌ها، کنفرانسها، و پلنومها ح.ک.ا.ش.س. "، بخش دوم، سال ۱۹۵۳، صفحات ۳۱۱-۲۷۵، رجوع کنید.)

۲- به دو نامه، لنین، " نامه به اعضای حزب بلشویک "، و " نامه به حزب کارگری سوسیال دموکراتیک روسیه "، ۱۹۱۷، مراجعه شود.

۳- Vorwärts (پیشرو) - روزنامه وارگان مرکزی حزب سوسیال دموکرات آلمان، که از سال ۱۸۷۶ تا سال ۱۹۲۳ چاپ می‌شد. پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر این روزنامه به مرکزی برای تبلیغات ضد شوروی مبدل گردید.

مترجم: م. فرزاد

۱

مجله

پویا

نشره مستقل بررسی های مارکسیستی

مارکس، انگلس، لنین و مساله خرده بورژوازی
استراتژی چپ در انقلابهای دموکراتیک

قدرت، سرشت و راه انقلاب و اتحاد چپ
امپریالیسم، توسعه نیافتگی، و پاره ای از

مسایل انقلابهای دموکراتیک

فاشیسم و مساله زنان
لنین و مذهب

ژانویه ۱۹۸۰

منتشر شده است. شماره اول پویا را می توانید به بهای سه دلار (یا معادل آن

از آدرس زیر بخرید :

P.O.Box 6260
F.D.R. station
New York, N.Y. 10150

U.S.A.

پویا

همکاری کنید!

هیأت تحریریه کلبه ایرانیان نروسیخواه را فراموش خواند نسا
با ارسال مقالات و نظرات انتقادی و همکاری در بخش "پویا"،
و همچنین ارسال کمک مالی، به تداوم "پویا" یاری رسانند.

آدرس "پویا":

PUYA
P.O.Box 6260
FDR station
New York, N.Y. 10150

USA